





# ٹیمپ معارف سالوکی

تألیف: عباس کلہر

سرشناسه	: کلهر، عباس، ۱۳۵۴ -
عنوان و نام پدیدآور	: شمیم معارف سلوکی / تألیف عباس کلهر.
مشخصات نشر	: تهران: طرحان، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری	: ۱۷۹ ص.
شابک	: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۴۰-۳۴-۳
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیر نویس.
موضوع	: نفس -- جنبه‌های مذهبی -- اسلام
موضوع	: Spirit -- Religious aspects -- Islam
موضوع	: نفس
موضوع	: Spirit
موضوع	: فلسفه اسلامی
موضوع	: Islamic philosophy
رده بندی کنگره	: BP۲۱۶/۵
رده بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۵۸۲۶۳۶۶



## انتشارات طرحان

### شمیم معارف سلوکی

تألیف: عباس کلهر

صفحه آرای و طراحی جلد: حسین خلیلی

ناشر: انتشارات طرحان

تاریخ انتشار: ۱۴۰۲

نوبت چاپ: اول

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۵۴۰-۳۴-۳

قیمت: ۱,۴۰۰,۰۰۰ ریال

تلفن بخش: ۰۹۱۲۴۹۸۵۸۱۱

ارتباط با مولف: کانال تلگرام @eshraghat

## پیش‌گفتار

از مفضل بن عمر روایت است که: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُكْتُبُ وَبُتُّ  
عِلْمَكَ فِي إِخْوَانِكَ، فَإِنْ مِتَّ فَأَوْرِثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ؛ فَإِنَّهُ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ  
هَرَجَ لَا يَأْنِسُونَ فِيهِ إِلَّا بِكُتُبِهِمْ.

ترجمه: مفضل می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: ای مفضل،  
علوم خود را در قید کتابت بیاور و آن را میان برادران دینی خود منتشر ساز و  
اگر از دنیا رفتی کتاب هایت را برای فرزندان به میراث بگذار زیرا زمان فتنه و  
هرج و مرجی بر مردم خواهد آمد که در آن تنها با کتابهای خود انس می گیرند!

---

(۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۵۲، کتاب فضل العلم، باب رواية الكتب و الحديث و فضل الكتابة، ح ۱۱ (دارالکتب

الاسلامیه، تهران، ۱۳۶۵ش)



## فهرست مطالب

### شمیم اول

(اسرار عبادت)

- ۱۵ ..... فرق دیوانگی و عقل دور اندیش
- ۱۶ ..... ما چرا باید معتقد باشیم
- ۱۹ ..... چرا دین برای حیات انسان ضروری است
- ۱۹ ..... چرا فقط باید خدا رو بخوایم
- ۲۰ ..... فطرت انسان متصل به فطرت خداست
- ۲۲ ..... تکالیف شرعی، ابزار تجرید روح است
- ۲۳ ..... نماز را بخوانیم یا اقامه کنیم
- ۲۴ ..... انواع کعبه
- ۲۵ ..... کیفیت نمازی که معراج است
- ۲۶ ..... اوقات نماز افق مبین است
- ۲۶ ..... دریچه های وجودی انسان
- ۲۷ ..... سر از دواج در قلمرو ملکوت

### شمیم دوم

(حقایق سیروسلوک)

- ۳۱ ..... از بهترین شروح حدیث معرفت نفس
- ۳۱ ..... معنا و مقصود از معرفت نفس

- ۳۳ ..... راه کسب حقیقت بینی
- ۳۴ ..... بسیط چیست و چگونه بسیط شویم
- ۳۴ ..... امام زمان، معلم، مدبّر و مکمل نفوس بشری است
- ۳۵ ..... شناسایی نفوس مستعده از جانب اولیای الهی
- ۳۵ ..... روش شناخت مفید امام زمان
- ۳۷ ..... گذر کاروان اولیای الهی در اسحار
- ۳۷ ..... مراتب خلافت الهی و طریق کسب آن
- ۳۸ ..... تفاوت شب و روز اهل باطن و اهل ظاهر
- ۳۹ ..... چگونه به امام زمان کمک کنیم
- ۳۹ ..... انسان شدن بدون تفکر محال است
- ۳۹ ..... اذکار مهم
- ۴۰ ..... اذکار مخصوص
- ۴۰ ..... اسرار آیه نباء عظیم
- ۴۱ ..... حکایت شنیدنی از یک نفر اهل دل!
- ۴۴ ..... انسان دو مخرج دارد
- ۴۴ ..... عوالم وجودی انسان
- ۴۴ ..... دنیا، عالم ششم از حیات ماست
- ۴۶ ..... جنس انسان به دو اعتبار
- ۴۷ ..... ته زبان متصل به سر قلب است
- ۴۸ ..... رابطه افکار منفی با ادرار و آثار آن
- ۴۹ ..... اسرار قوه خیال
- ۵۲ ..... چگونه احوالات برزخی خود را پیش بینی کنیم
- ۵۳ ..... جنس افکار انسان
- ۵۳ ..... انسان ترکیبی از روح و جسم و شیطان است



- ۵۴ ..... احکام مثلثات در معرفت نفس
- ۵۵ ..... انواع غبارهای قلب
- ۵۷ ..... صفات چگونه در انسان شکل می گیرد
- ۵۸ ..... تشریح جسم مثالی
- ۶۲ ..... خود تقلبی انسان چیست
- ۶۸ ..... تکلیف ما در قبال تصورات ذهنی مان چیست
- ۷۱ ..... بیبوست روح
- ۷۲ ..... چهره صفات نفسانی چگونه است
- ۷۳ ..... باطن انسان یا بهشت است یا جهنم
- ۷۳ ..... روح هر انسانی ۱۴۰ اقلیم با جغرافیای مختلف دارد
- ۷۴ ..... رابطه نقص و جودی با نوع مشکلات انسان
- ۷۴ ..... عوارض گرایش به کثرت و وحدت در انسان
- ۷۵ ..... کفار و منافقین حقیقی کیانند
- ۷۵ ..... جهاد با کفار خطاب درونی خدا به بشر است
- ۷۶ ..... ماده ایجاد رذایل و فضایل اخلاقی
- ۷۶ ..... با یک بام و دو هوا انسان بجایی نمی رسد
- ۷۶ ..... شرط تمثّل
- ۷۷ ..... طبع حیوانی انسان نجاست خوار است
- ۷۷ ..... حرام خور، حرام جو می شود
- ۷۷ ..... استقامت در عمل و اعتقاد باعث نزول ملائک است
- ۷۹ ..... از مراتب طهارت قوه خیال
- ۷۹ ..... پریشانی، پوست اندازی سالک است
- ۸۰ ..... چیستی قبض، عوامل و آثار آن
- ۸۱ ..... حرکت انتقالی و وضعی نفس سالک

- انواع حرکت؛ ظاهری و باطنی ..... ۸۲
- انواع تعلق یافتن مواهب الهی به مومن و سالک ..... ۸۴
- انواع شهود ..... ۸۵
- اسرار آیه قصاص ..... ۸۵
- نکات سلوکی از سوره کهف ..... ۸۶
- در مذمت عادت به عنوان آفت سلوک ..... ۸۷
- روزگار از چهار فصل جدا نیست ..... ۸۸
- سرفصول طبیعت و نفس ..... ۸۸
- هر تصدیق و تکذیبی، لوازمی دارد ..... ۸۸
- چگونگی ذکر خدا در مستراح ..... ۹۰

### شمیم سوم

#### (حقیقت انسان)

- انواع شب قدر ..... ۹۵
- "نیت" عین ثابت و حقیقت وجودی انسان است ..... ۱۰۰
- آیا تغییر و تبدیل در عین ثابت راه دارد ..... ۱۰۵
- سؤال و جواب در خصوص بحث اعیان ثابته ..... ۱۱۱
- دلایل سمعیّه در خصوص تغییر عین ثابت ..... ۱۱۴
- قصه آب و آتش ..... ۱۱۵
- یونسی مشربان و ایوبی مسلکان ..... ۱۱۹
- سکوت ذاتی، عالی ترین مقام انسانی ..... ۱۲۰
- اسرار قرآنی در انواع تخلیه ..... ۱۲۱
- احکام چهارگانه سکوت و نطق ..... ۱۲۲

## شمیم چهارم

(حقایق عالم)

- ۱۲۷..... حدیث آفرینش خلق در تاریکی
- ۱۲۷..... بسمله، همان صلوات است
- ۱۲۸..... اسرار الف و لام
- ۱۲۸..... هیاکل نورانی و ظلمانی
- ۱۳۱..... ارتباط بحث از باب مقیده و مطلقه با قاعده الواحد
- ۱۳۲..... نسبت امر کن الهیه با اسباب
- ۱۳۳..... مشیت الهی، واسطه فیض خداوند
- ۱۳۳..... عصمت و دایره آن
- ۱۳۶..... استدلال قرآنی بر عصمت انبیاء و ائمه هدی
- ۱۳۸..... حلقه های واحدیت
- ۱۳۸..... معصوم، روح الهی است
- ۱۳۹..... امام معصوم، واسطه خالق و مخلوق
- ۱۴۳..... افاده ای مهم از آیه «آمن الرسول»
- ۱۴۱..... معصوم علیه السلام، روح مدبر زمین و آسمان است
- ۱۴۱..... روح، امانت الهی در انسان است
- ۱۴۲..... فرق روح و نفس و تقدم و تاخر وجودی آنها نسبت به بدن
- ۱۴۳..... امضای خدا کجاست
- ۱۴۳..... خدا عاشق بنده اش است

### شمیم پنجم

#### (حقایق خداشناسی)

- ۱۴۷ ..... خدا چیست یا کیست؟
- ۱۴۷ ..... طبقات وجودی اسمای الهی
- ۱۵۰ ..... هر انسانی را مولایی است
- ۱۵۱ ..... موجودات تجلی حق هستند یا تکثیر وجود او
- ۱۵۱ ..... مضمّل اسم خداست آیا خدا گمراه کننده است؟
- ۱۵۳ ..... مسئله خیر و شرّ از نگاه دین چگونه توجیه می شود؟
- ۱۵۴ ..... مسئله شرّ و نسبتش با خدا
- ۱۵۶ ..... پرسش و پاسخ در خصوص موجودیت آینده و مسئله شرّ
- ۱۵۸ ..... خدا در قید اطلاق نمی گنجد به چه معناست
- ۱۵۹ ..... مراتب هدایت و سلوک در قرآن
- ۱۶۲ ..... انواع مکر
- ۱۶۳ ..... اسرار قدر

### شمیم ششم

#### (فیوضات الهی)

- ۱۶۷ ..... علامت محبت الهی به بنده
- ۱۶۸ ..... نظر الهی چیست
- ۱۶۸ ..... بهره های مومن از نظرهای الهی چیست
- ۱۷۱ ..... فضل الهی، ورای ادیان است

### شمیم هفتم

#### (مکتب حسینی)

- ۱۷۵ ..... نهضت حسینی، مکتبی عالم گیر
- ۱۷۸ ..... جناب سیدالشهداء رسول ثانی و حضرت زینب حسین ثانی است

# شمیم اول

## (اسرار عبادت)

---



## شمیم اول (اسرار عبادت)

### فرق دیوانگی و عقل دور اندیش

عقل دور اندیش چیست؟ دیوانه کیست؟

شبی که در سال ۱۳۹۴ هجری شمسی وارد چهل سالگی شدم در رویا مدام این یک

بیت شعر مولوی را از مثنوی میخواندم:

آزمودم عقل دور اندیش را \* بعد از این دیوانه سازم خویش را

بیت قبلی این شعر این است:

زین خرد جاهل همی باید شدن \* دست در دیوانگی باید زدن

مدتی در این فکر بودم که مراد از این شعر چیست بعدها این مطلب به ذهنم رسید

که عقل دور اندیش عقلی است که به منافع و مصالح می اندیشد نه به حق و تکلیف.

دیوانگی در مقابل این عقل دور اندیش، همان عقل منور و در واقع این دیوانگی

عکس نقیض عقل دور اندیش است.

این دیوانگی می گوید هر کاری که وظیفه توست و تکلیف داری انجام بده و به

عاقبتش فکر نکن اما عقل دور اندیش که در واقع وهم است نه عقل می گوید اگر

تکلیفی داری و انجامش سودی برایت ندارد انجام نده. شعار این عقل دوراندیش مامور به نتیجه بودن است و شعار آن دیوانگی مامور به وظیفه بودن.

این دیوانگی مقابل جهل و خود فریبی است ظاهرش در دید برخی دیوانگی است اما در باطن و حقیقت امر الهی است.

یاران حضرت سیدالشهداء می دانستند به ظاهر پیروز نخواهند شد و فرجامشان شهادت است اما نگفتند که چه ما باشیم یا نباشیم حضرت ابی عبدالله شهید می شود پس ما جانمان رانجات دهیم و نگفتند که حفظ جان واجب است بلکه گفتند چون تکلیف داریم باید حق را یاری کنیم و ما مامور به وظیفه ایم نه به نتیجه این چنین شد که تا ابد نامدار و نامور شدند و کسانی که عقل دوراندیش داشتند منفور تاریخ شدند همین یک نمونه تاریخی برای ملاحظه اثر عقل جزئی و دوراندیش عاقل را کفایت است. مرحوم لاهیجی در شرح گلشن راز مرحوم شبستری می گوید: دست از عقل و دلایل و حجج باز دار و به طریق تصفیه و تطهیر دل مشغول باش و نقوش اغیار از لوح دل محو گردان و خود را از خود واپرداز.

مرحوم امام خمینی رحمه الله در دیوان اشعارشان فرمودند:

از دانش و عقل یار را نتوان یافت \* از جهل در این راه مدد گیری کن

### ما چرا باید معتقد باشیم یعنی چرا باید به چیزی اعتقاد داشته باشیم

این سؤال بطور مستقیم و تنگاتنگ با این مسئله در ارتباط است که ما تنها جسد هستیم یا روح هم داریم؟

علت این سؤال این است که ما اگر تنها یک جسد خاکی نیستیم و دارای شعور و روح انسانی هستیم پس باید خصوصیات یک وجود روحانی را داشته باشیم زیرا اعتقاد فعل یک موجود غیر جسمانی است مطلق ایمان و اعتقاد به امور طبیعی و چه ماورایی فعل روح است که یک موجود غیر جسمانی می باشد.



اعتقاد چه به جاذبه زمین و گردش افلاک و چه به وجود خدایی برای این عالم و فرشتگان کارگزار و غیره باشد متعلق به شعور غیر مادی است حتی حیوانات نیز که برخی امور جزئی غیر مادی را ادراک می کنند بخاطر شعور حیوانی و روح جزئی مجرد یا نیمه مجردی است که دارند.

با بررسی نیازهای انسانی و احوالات و صفات انسان پی می بریم که مبداء این عوارض و حالات جسم ما نیست مبداء حالت پاکی و ناپاکی و خیر خواهی و شررسانی و دهها حالت دیگر انسان روح اوست.

با این بیان ساده و بدون نیاز به بحث های فلسفی باز می کردیم به این مسئله که چرا باید معتقد یا به امور الهی و غیر مادی اعتقاد داشته باشیم

ما بیشتر از اینکه جسم باشیم روحیم و روح با تمام ویژگی هایش روح است یعنی با لحاظ نمودن اوصاف و نیازهایش بنابراین وقتی معلوم شد ما روح بعلاوه جسم هستیم پس باید بدانیم که اعتقاد که از افعال و اوصاف روح است بی نیاز نیستیم همانطور که جسم ما نیاز به غذا و آب و مواد مغذی دارد که از جنس خود جسم است روح ما نیز نیاز به غذا و مواد مغذی دارد آنگونه که با روحیت ما متناسب باشد یعنی نان و پنیر نمی توانیم به روحمان بدهیم بلکه غذای او مانند خود او باید غیر جسمانی باشد مانند علوم و معارف و مطالب علمی و حقایق آفرینش و مانند آن.

پس از اینکه گفتیم مطلق اعتقاد فعل روح و متعلق روح است این یعنی اعتقادی که به روح منسوب می شود اعم از اعتقاد مادی و غیر مادی است پس اعتقاد مادی مانند اینکه من معتقدم که زمین به دور خورشید می چرخد و اعتقاد غیر مادی مانند اینکه خدا وجود دارد روح وجود دارد علم وجود دارد و مانند آن.

البته باید دانست که وقتی می گوئیم اعتقاد مادی منظور این نیست که آنچه مورد اعتقاد قرار می گیرد یک امر مادی است نه اینکه نفس اعتقاد مادی باشد.

مشکل بشر امروز این است که فقط به جنبه جسمیت خودش اهمیت می دهد و سعی می کند روح را تابع غذای جسمش کند و ساربان را افسار زده به دست شتر

داده اند و در غرب به بحران معنویت که رسیده اند برای پر کردن این خلاء روحی و معنوی به فرقه های شیطانی و بودایی و عرفانها کاذب روی آورده اند که بعضا در کشور ما نیز این بحراناها و در پی آن غذاهاى مسموم دیده می شود.

جسم و روح آدمی باغذای سالم و مخصوص خود تقویت و فربه می شود پس تشخیص غذای سالم برای هر کدام بسیار مهم است همانطور که قرآن کریم می فرماید: فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ شایسته است که انسان به غذایش بنگرد و بدان اهمیت بدهد و به آن حساس باشد چرا که استمرار و کیفیت این استمرار مرهون آن است. در برخی اشخاص که زندگی حیوانی و خصوصیات زندگی حیوانی مانند خور و خواب و خشم و شهوت در آنها غالب است گاه یا اغلب نیاز به اعتقاد پیدا نمی کنند و در این آنها این گرایش دیده نمی شود چون جنبه انسانی در آنها آنقدر ضعیف است که توان عرض اندام و ابراز نیاز ندارد در حالیکه نیاز به اعتقاد صحیح همان اعلام گرسنگی روح است.

اما باز هم باید پرسید که چرا باید فردی معتقد باشیم و کارکرد اعتقاد صحیح در انسان چیست؟

خدایی که انسان را آفرید و از روح خود در او دمید نیاز جسم او را در زمین و نیاز روح او را در آسمان قرار داد و رسول خود را همراه با شریعت که حاوی احتیاجات روح انسان است مبعوث کرد و بسوی مردم فرستاد و به مردم خطاب کرد که غذای روحتان را از او بگیرید و رسول به عنوان طبیب و معلم در خدمت بشر قرار گرفت و هر آنچه نیاز روح در برهه های زندگی اوست در اختیارش قرار داد.

ما اگر تمایل به زندگی انسانی داشته باشیم باید معتقد باشیم و اعتقاد چون غذای روح است پس باید در سلامت آن اهتمام داشته باشیم پس ما به اعتقاد صحیح به خدا و رسول و امامان هدایتگر نیاز داریم چون در سفر روحانی خود چه در دنیا و چه در پس از رفتن از این دنیا بدان نیازمندیم.

اعتقاد صحیح چون تامل کننده اصل زندگی و حیات ماست بیش از این هر چیزی دیگری بدان نیاز مندیم. اعتقاد غیر مادی چون کارکردش هم در این دنیا و هم در برزخ و هم در قیامت است بنابراین بسیار مهم است نسبت به اعتقاد مادی. چون تاریخ اعتبار اعتقادات مادی همان تاریخ مرگ است اما تاریخ اعتبار اعتقاد غیر مادی تا ابد است یعنی تازمانی که شخص بدان معتقد است.

### چرا دین برای حیات انسان ضروری است

انسان اگر بخواهد به خوبی و بدی مطلق اشیاء مثلا در روابط اجتماعی و تفاوت جنسیتی و آثار و لوازم آن و محرم و نامحرم، پاکی و ناپاکی، خیر و شر، و حلال و حرام و مفید و مضر بودن چیزها و درست و نادرست بودن و مسائل صحیح معاملات و تعاملات بشری و اصلاح امور و تغذیه روح و روان و پرستش خدا و تامل نیاز روح و هزاران مسئله دیگر پی برد شاید هزاران سال طول بکشد آن هم با زندگی عالمانه باز عمر انسان کفاف نمی دهد که با عمر ۶۰ و ۷۰ ساله بخواهد اطلاعاتی بدست بیاورد و با آن زندگی اش را سامان بدهد و توشه زندگی ابدیش را جمع آوری کند. خداوند عالم آن وجود دوست داشتنی و مهربان تمام اطلاعات مورد نیاز بشر را در دوره های بشمار از طریق ارسال رسل و انزال کتب در اختیار انسان گذاشت تا انسان بر اساس این آموزه ها زندگی دنیایش را بسازد و پایه بنای زندگی ابدی اش را در آخرت بنا کند.

### چرا باید فقط خدا را بخواهیم

ما چرا باید بخدا دل بدهیم و فقط او را بخواهیم چرا نباید بخاطر رهایی از جهنم و کسب بهشت عبادت کنیم؟

علت این مسئله این است که قیمت روحی که خداوند عالم از خویش در انسان دمید فقط خداست و فقط خداوند سبجان توان خرید روح انسان را دارد.

دوم اینکه هر انسانی فطرتاً خواهان حیات جاوید و جاودانگی است و منبع و سرچشمه این حیات نزد خداست بنابراین انسان فقط نزد خدا سیراب می شود و این بخاطر این است که انسان طالب حقیقت خویش است و حقیقتش نزد خداست «وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ»<sup>۱</sup> و «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»<sup>۲</sup> بنابراین برای دریافت حقیقت خویش فقط باید خدا را طلبید از این روست که خداوند عالم در حدیث قدسی فرمود: «أنا المقصود فاقصدوني»<sup>۳</sup> یعنی من مقصود و مطلوب شما هستم مرا طلب کنید.

خداوند مبارک خودش را در باطن و حقیقت هر انسانی متجلی کرده و اگر انسان در پی شناخت خودش باشد و در خودش فرو رود با تجلیات خدایش روبرو خواهد شد و با شناخت خودش خدایش را خواهد شناخت.

### فطرت انسان متصل به فطرت خداست

قرآن کریم می فرماید «فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»<sup>۴</sup> فطرت ذات و سرشت و امیال درونی گرایشهای باطنی بشر است. خداوند متعال فطرت را آفرید و او مخلوق حق است و آنرا در نهاد بشر به امانت نهاد.

فطر بمعنای انفطار یعنی شکافتن است مانند هسته که شکافته می شود مثل بذر گیاه که در دل زمین می شکافد و می روید تا به مقصدی که خدا برایش منظور داشته برسد چنانچه در قرآن فرمود «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»<sup>۵</sup> یعنی خداوند آفرینش هر مخلوقی را به او عطا فرمود سپس آنرا هدایت کرد.

فطرت انسان هم منفطر است از آن فطرتی که خداوند اول آفرید و نهاد هر انسانی

(۱) سوره انعام آیه ۵۹

(۲) سوره حجر آیه ۲۱

(۳) سید محمد حسین مشکوه، کتاب چهل و شش حدیث قدسی، حدیث ۲۳

(۴) سوره روم آیه ۳۰

(۵) سوره طه آیه ۵۰

از آن منفطر و بهره مند است.

فطرت، کتاب زندگی و دفترچه راهنمای زندگی بشر است مانند دفترچه راهنمای هر کالایی که خریداری و درون بسته آن کالا قرار داده می شود درون انسان نیز کتاب زندگی و دستورالعمل کالای انسان در آن درج شده است.

فطریات انسان مانند خدا پرستی و خداجویی و نوع دوستی و زیبایی دوستی و عدالت خواهی و مانند آن اگر کسی بر مبنای فطرتش رفتار کند روحش منطبق با نظام آفرینش قرار می گیرد و سیر تکوینی خود را طی می نماید زیرا فطریات سازگار با نظام آفرینش است آنچه مغایر با فطرت انسان است با نظام کائنات و آفرینش ناسازگار است و این انسان بجای طی درجات طی درکات می کند.

فطرت انسان، قرآن درونی و قرآن، فطرت بیرونی و مکتوب است اگر انسان بر مبنای احکام شریعت و قرآن کریم زندگی کند فطرتش مسیر صحیح والهی را طی می کند و بدان مقصدی که خداوند عالم برایش در نظر گرفته می رسد که آن بهشت الهی است و این افراد اصحاب شاکرند.

اما اصحاب کفور که آداب فطرت را و نهادند و دین را به زبان شاید پذیرفتند و به عمل انکار کردند خود جهنم خواهند شد این قانون نظام آفرینش است و تخطی بردار نیست. هر خطایی با فطرت منافات دارد چه کوچک و چه بزرگ و هر ثوابی چه کوچک و چه بزرگ بنا بر این هیچ خطا و ثوابی را نباید کوچک شمرد.

آری «فطرت الله التي فطر الناس عليها» پس از فطرت انسان به فطرت الهی راه است این یعنی همان "من عرف نفسه فقد عرف ربه" کسی به فطرت الهی می رسد که خود را بشناسد یعنی این حدیث نبوی شرح آن کریمه قرآنی است.

در توضیح بیشتر باید گفت اطاعت از خدا و یاد خدا کردن باعث می شود آهنگ فطرت و وجود انسان با موسیقی آفرینش تنظیم شود اگر انسان وجودش را و اعمال و پندار و درویشش را با خدا تنظیم کند خود بخود و بصورت خودکار رابطه اش با خودش و مردم و آفرینش و طبیعت تنظیم می شود بعبارتی سازش کوک می

شود بخاطر این است که قرآن کریم فرمود: «فطرت الله التي فطر الناس عليها» اینکه خداوند عالم می فرماید از من اطاعت کنید نیکوکار باشید و بدی نکنید بخاطر این است که گناه ساز درونی انسان را از کوک می اندازد و صدایش را ناموزون می کند عوض موسیقی آرامبخش «صوت الحمیر» یعنی صدای خرازش به گوش می رسد و بجای موسیقی دل نواز و روح بخش صدای عرعر می دهد.

مانسانها با اعمالمان نوع صدایمان را و موسیقی وجودمان را تعیین و تنظیم می کنیم از اینجا معلوم می شود چرا خدازود حاجت بعضی ها رو می دهد حدیث است که خداوند می فرماید حاجتش را زود بدهید چون صدایش را دوست ندارم.

### تکالیف شرعی، ابزار تجرید روح است

تکالیف شریعت مقدسه مبتنی بر حق و علم است چون تکالیف دینی امر حکیم است از این رو تکالیفی چون نماز و روزه و خمس و زکات و جهاد و غیره حکمت است و این احکام، مجردات عالیه اند که در ظرف دنیا و به اقتضای عالم دنیا بشکل حرکات و گفتار مانند نماز و روزه و غیره ظهور یافته اند.

چون روح انسان مجرد از ماده و علم مایه حیات مجردات است بلکه علم عین وجود مجرد و برعکس است از این رو تکالیف دینی که خدای سبحان نازل فرموده برای جن و انس مایه حیات و قوام وجودی آنهاست.

تکالیف شریعت مقدسه معقولاتی اند که انسان مومن با انجام آنها با آن معقولات متحد می شود به اتحاد عالم و معلوم و فاعل و فعل و عاقل و معقول و مدرک و مدرک و مقدم بر همه اینها به اتحاد حاسّ و محسوس.

تکالیف دینی متضمن تامین حیات و نیازهای نفس انسانی است از این رو تکالیف منطبق بر نیاز روح انسان می باشد.

چون باطن و ملکوت هیاکل عبادات و تکالیف دینی غیر جسمانی و غیر مادی است و روح انسان نیز غیر مادی است بر اساس امتثال روح به ارتکاب تکالیف حقه، نفس

احکام شرع با نفس انسانی گره می خورد و یکی می شود و ترقی روح حاصل این اتحاد میمون است.

چون مدار حیات، علم و حق است بنابراین چنانچه قوای سمع و بصر دایر بر مدار حق و قوای نفسانی نیز چنانچه دایر بر مدار حق و علم باشند حیات حقیقی می یابند در غیر این صورت شخص در ملکوت عالم کور و کر محشور می شود.

چنانچه قرآن کریم عزیز به نقل برخی در آخرت می گوید: «قال رب لم حشرتني اعمى وقد كنت بصيرا» یعنی شخص می گوید خداوند چرا مرا کور محشور کردی در صورتی که در دنیا بینا بودم.

در ادامه می گوید: «قال كذلك اتك آياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى». یعنی خداوند در جوابش می فرماید همانطور که نشانه های ما بر تو آمد و آنرا به فراموشی سپردی (نادیده گرفتی) امر و زینز همانگونه فراموش می شوی (نادیده گرفته می شوی).

### نماز را بخوانیم یا اقامه کنیم؟!

برخی نماز میخوانند برخی اقامه می کنند اینکه صرفا نماز بخوانیم و قرائت کنیم سود معنوی چندانی ندارد چون اثر چندانی ندارد زیرا معاویه لعنت الله علیه و امثال آن حرامزاده هم نماز می خواندند.

نماز ستون دین و معراج مومن است از این رو جز با اقامه کردن حق آن ادانمی شود پس نماز با خواندن به معنای حقیقی ادانمی شود بلکه فقط با اقامه کردن ادانمی گردد.

### فرق اقامه با قرائت؛

اقامه نماز یعنی نماز را میزان اعمال قرار دادن. اگر نماز میزان اعمال قرار گیرد اقامه می شود. میزان اعمال یعنی دزدی و هیزی و غیبت نکنیم دروغ نگییم حق الناس رو ضایع نکنیم جز مال حلال نخوریم. کسی که این موارد رو رعایت کند نمازش اقامه حساب می شود نه صرفا قرائت.

ملاک دیگر در میزان اعمال بودن نماز و تحقق اقامه آن «تنهی عن الفحشاء و المنکر» بودن آن است یعنی اگر نماز خواندیم و پس از نماز احساس کردیم در برابر گناه سپری در درون خود حساس می کنیم آن نماز اقامه بوده و گرنه جز لقلقه زبان چیزی نبوده و ارزش چندانی ندارد.

### انواع کعبه

یک نوع کعبه ظاهری است که مورد استقبال ظاهر انسانها و ظاهر نمازها می باشد و محل اجتماع اجسام و ابدان انسانهاست. دوم کعبه باطنی که همان انسان کامل و امام معصوم علیه السلام است که مورد استقبال ارواح و باطن نمازها می باشد و محل اجتماع و رجوع بواطن انسانها چنانچه حضرت صادق سلام الله علیه فرمودند: «نَحْنُ قِبْلَةُ اللَّهِ»<sup>۱</sup> کعبه ظاهری مرتبه نازله و تجسد کعبه باطنی است چون کعبه دل ها و ارواح از جنس نور است اما کعبه اجساد، ابدان و ظواهر از جنس سنگ و گل.

### کیفیت نمازی که معراج است

این بحث شیرین در چند مقدمه ارائه می شود. معنی «الرحمان علی العرش استوی»<sup>۲</sup> همان (الرحمان استوی علی القلب المومن) است این مقدمه اول. مقدمه دوم، این حدیث نبوی است که فرمود «الله فی قبله مصلی»<sup>۳</sup>. حضرت باقر علیه السلام فرمودند: هنگامی که نماز گزار به قبله رو می کند به خداوند رحمان رو کرده است. قبله تابع عرش است پس قبله در قلب و قلب عرش رحمان است.

(۱) بحار الانوار، علامه مجلسی، جلد ۲۴، ص ۳۰۳

(۲) سوره طه آیه ۵

(۳) محاسن برقی احمد بن محمد ج ۱ ص ۵۰



مقدمه سوم، این حدیث نبوی در کتاب ارزشمند بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی است که «المصلی یناجی ربه»<sup>۱</sup>

یناجی یعنی مناجات و مناجات یعنی صحبت در گوشه یعنی زمانی که فاصله بین متکلم و مخاطب بسیار نزدیک است و طوری حرف می زند که همجوار او نشود و این مناجات در قلب است وقتی خدا در قلب باشد صحبت می شود نجوا. پس کلام در موطن قلب، نجوا و مناجات است و کلام در موطن خارج از قلب تکلم و صحبت و حرف زدن است نه نجوا و مناجات.

اما مقدمه چهارم؛

قال الله تبارک و تعالی: «وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي»<sup>۲</sup> وقتی مومن آماده نماز شد و خدا را در قلبش دید ندای او را می شنود و قامت می بندد.

نتیجه اقامه نماز تسلیم پروردگار شدن است و آن در حالی است که در قرآن فرمود: «علی العرش استوی»<sup>۳</sup> و «یدبر الامر»<sup>۴</sup>. وقتی استوای بر قلب مومن فرمود امور او را تدبیر می فرماید.

آری چنین است که حدیث نبوی می فرماید: «قلب المومن بین اصبعین من اصابع الرحمن یقلبه کیف یشاء»<sup>۵</sup> یعنی قلب مومن بین دو انگشت از انگشتان خداوند رحمان است و هر گونه که بخواهد آن را تغییر می دهد.

این انوار حاصل از این حدیث نبوی است که فرمود «إذا قام عبد المومن فی صلاته نظره الله الیه»<sup>۶</sup>

این مقدمات که عرض شد انوار الهیه بود و بقیه انوار در سوره شریف حمد برای نماز

(۱) بحار الانوار مجلسی محمدباقر ج ۶۸ ص ۲۱۶

(۲) سوره طه آیه ۱۴

(۳) سوره فرقان آیه ۵۹

(۴) سجده آیه ۵

(۵) مرصاد العباد، نجم الدین رازی. ص ۲۰۹

(۶) اصول کافی، کلینی.

گذار حاصل می شود چون از مقوله سخن نیست بلکه باید چشید انشاالله. اللهم ارزقنا. نجوا از عالیترین مقاماتی است که محبوب به محب می دهد و بارعایت مقدمات فوق زمینه حصول انوار مهیا می شود. الله ولی التوفیق. نمازی این چنین، معراج می باشد پس آنکه مومن است روزی ۵ بار به معراج می رود.

### اوقات نماز افاق مبین است

اوقات نماز افاق مبین است که می توان در آن به چشم دل خدا را زیارت کرد. چنانچه امیرالمومنین فرمودند خدایی را که نبینم نمی پرستم. عالم وجود دایره ای اما پنج ضلعی است که هر ضلع آن پنجره ای است بسوی عالم اله که خداوند عالم اجازه داده است روزی پنج مرتبه بندگان او را از پنج منظره تماشا و زیارت کنند و از فیض وجودش نیروی حیات برگیرند. تدبر کن در دعای روز عرفه که عرض کرد: «یا من هو بالمنظر الاعلی و بالافق المبین»<sup>۱</sup>.

### دریچه های وجودی انسان

صورت شیء و وجه شیء است از این رو پیشانی انسان به ذات و سمت راست صورت او به صفات و سمت چپ وجه او به افعال او راه دارد بنابراین پیشانی او دریچه جبروت و یمین او به ملکوت و یسار او دریچه افعال او است. پس شایسته است بعد از هر فریضه سجده نمود و سمت راست و چپ صورت را بر زمین نهاد تا رسوباتی که در مجرای ادراکی نفس بوجود آمده است رفع و ابعاد وجودی تطهیر شود زیرا ظاهر صورت به خاک اما باطنش به قلب باز می گردد. خدا یا جهات ما را به سوی خود مستقیم فرما.

### سرّ ازدواج در قلمرو ملکوت

خداوند عالم پاک و منزّه و زیباست و زیبایی و پاکی را دوست دارد بنابراین انسان باید زیبایی را که تجلی جمال الهی است به نگاه پاک بنگرد و بهره‌ای از زیبایی را در جانش بیابد زیرا «لایمسه الا المطهرون»<sup>۱</sup>.

انسان اگر زیبایی‌ها را با نگاه پاک و بدون آلودگی بنگرد نه به قصد سوء و تخریب و تزییع بهره‌ای از زیبایی‌ها در زمین جانش غرس می‌شود و خود همان زیبایی می‌شود که شاهدش بود و این فعل «شدن» حقیقت مسّ زیبایی و نکاح با آنست. بنابراین لمس کردن چیزی در واقع و حقیقت، اتحاد و جودی با او و همان «شدن» است و این سرّ نکاح ملکوتی است.



# شمیم دوم

(حقایق سیروس لوک)

---



## شمیم دوم (حقایق سیر و سلوک)

### از بهترین شروح حدیث معرفت نفس

از بهترین شروحو که می توان در باره حدیث بسیار شریف معرفت نفس گفت این یک بیت شعر مرحوم میرسید ابوالقاسم میرفندرسکی است که فرمود:

جان عالم گویش گریب جان دانی به تن \* در دل هر ذره هم پنهان و هم پیداستی  
هر چه بیرون است از ذات نیاید سودمند \* خویشتن را ساز اگر امروز اگر فرداستی  
نیست حدی و نشانی کردگار پاک را \* نی برون از ما و نی بی ما و نی باماستی

### معنا و مقصود از معرفت نفس

معرفت نفس یعنی شناخت تکالیف و وظایفی که انسان بر عهده دارد و باید انجام دهد و معرفت به چیزهایی که نباید انجام بدهد. معرفت نفس یعنی آگاه شویم به صفاتی که در وجودمان داریم از اخلاق حمیده و صفات رذیله.

اخلاق حمیده را باید نگهبانی و تقویت کرد و اخلاق رذیله که علف های هرز و مزاحم زمین و وجودمان است تضعیف سپس ریشه کن کرد.

برای این کار باید مقدمات و زمینه بروز صفات ناپسند را شناسایی سپس آنها را از بین برد و سعی کرد که در معرض آنها قرار نگیرد و در مقابل مقدمات و زمینه بروز صفات نیک را فراهم کرد و خود را در معرض آنها قرار داد که قرآن کریم می فرماید: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ**<sup>۱</sup>  
**يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ**<sup>۲</sup>، «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ»<sup>۳</sup>.

این است «انفع المعارف» و «افضل المعارف» که در احادیث معصومین بر آن تاکید است که منجر به شناخت ربّ خویش می شود.

وقتی ربّ خویش را شناختیم و به کمالات او آراسته شدیم در واقع همان پروانه ای خواهیم بود که پیش از آن کرمی بیش نبودیم «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى»<sup>۴</sup> این فرمایش «ثم هدی» یعنی اتصاف به کمالات ربّ خویش شدن، رب و مربوب و موصوف و صفت یکی شدن که این یکی شدن همان تحقق خلافت الهی است که حق تعالی فرمود: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۵</sup> خداوند عالم هر انسانی را برای خلافت آفرید که اسمی از پروردگار که بر شاکله و مرام و صفت و جنس او آفریده شد خلیفه گری کند و مظهر آثار و جودی او شود چه اینکه مربوب محل ظهور آثار ربّ خویش است و گرنه ربّیت و مربوبیت معنا نمی یافت.

این است که فرمود «من عرف نفسه فقد عرف ربه» بزرگان می فرمایند کسی که خود را شناخت حدیث این گونه می شود برای او که «من رای نفسه فقد رای ربه».  
 یعنی اگر کسی نفسش را با آگاهی رویت کرد پس خدایش را رویت خواهد کرد.

(۱) سوره تحریم. آیه ۶

(۲) سوره مائده. آیه ۱۰۵

(۳) سوره حشر. آیه ۱۸

(۴) سوره طه. آیه ۵۰

(۵) سوره بقره. آیه ۳۰



چنانچه جناب امیرالمومنین حضرت وصی علی علیه الصلاه و السلام در کتاب ارزشمند اصول کافی فرمودند من خدایی را که نبینم نمی پرستم<sup>۱</sup> چه اینکه جنابش در مناجاتش عرض کرد اللهم نور ظاهری بطاعتک ... و روحی بمشاهدتک<sup>۲</sup>.

چرخ با این اختران نغز و خوش و زیبایستی \* صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی صورت زیرین اگر با نردبان معرفت \* بر رود بالا همان با اصل خود یکتاستی جان اگر نه عارض استی زیر این چرخ کهن \* این بدن ها نیز دایم زنده و بریاستی هر چه عارض باشد او را جوهری باید نخست \* عقل بر این دعوی ما شاهد و گویاستی می توانی تواز خورشید این صفت ها کسب کرد \* روشن است و بر همه تابان و خود تنهاستی صورت عقلی که بی پایان و جاویدان بود \* با همه و بی همه مجموعه و یکتاستی جان عالم گویمش گریط جان دانی به تن \* در دل هر ذره هم پنهان و هم پیداستی هفت ره بر آسمان بالای ما فرمود حق \* هفت در از جانب دنیا سوی عقباستی می توانی از رهی آسان شدن بر آسمان \* راست باش و راست رو، که آن جان باشد کاستی<sup>۳</sup>

به لطف خدا در خصوص مطالب بالا و احادیث شریفه و آیات کریمه در کتابهای «اشرافات ربانی در شناخت انسان»، «حقیقت روح انسان» و «انسان تجلی جمال و جلال» مطالب خوبی آوردیم که نیک است بدانها رجوع کنی. ضمن اینکه این کتابها بصورت رایگان در اینترنت منتشر شده است.

### راه کسب حقیقت بینی

یکی از راههای مهم کسب توحید و ایمان و حدانی و توحید و وحدت و حقیقت بینی، گذر از سد اسباب مادی و نگاه به عالم به عنوان یک کل و یک پیکر است زیرا حجاب مادی قطور است و فریبده عقل و خرد و هوش.

(۱) اصول کافی. کلینی. ج ۱. ص ۲۴۵

(۲) بحرالمعارف، ملا عبدالصمد همدانی، ص ۳۰۹

(۳) میرفندرسکی. قصاید

نگاه به اسباب مانند دویدن به دنبال سایه پرنده در حال پرواز بجای تعقیب خود پرنده است. انسان خردمند بجای دنبال کردن سایه باید خود پرنده را رصد و به او توجه کند تا او را گم نکند.

### بسیط چیست و چگونه بسیط شویم

وجود بسیط جدا از معانی فلسفی و عرفانی آن یعنی وجود ساده و بی آرایش و بی غل و غش باشیم. وقتی اینطور شدیم بصورت خودکار با نظم کائنات هماهنگ می شویم و با آهنگ کیهان همنوای همسومی شویم و این نمی شود مگر با ساده شدن. افکار و پندار ساده و قضاوت های ساده و نگاه های ساده و مسموعات ساده و کلام و رفتار ساده داشته باشیم بسیط می شویم وقتی بسیط شدیم نفس مان ملکوتی می شود و با وجود ملائک سنخیت پیدا می کنیم و این تسامخ آثار و برکات فراوانی دارد. هر چه بسیط تر ساده تر و هر چه ساده تر گسترده تر و هر چه گسترده تر محیط تر و هر چه محیط تر ارتفاع وجودی بیشتر و هر چه ارتفاع بیشتر شود سعه وجودی افزون می شود و این راز کسب ولایت است که اولیاء، ولی نشدند مگر با ساده شدن که باید شد و دید و چشید. انشاء الله

### امام زمان معلم، مدبر و مکمل نفوس بشری

عقل مخرج نفوس از نقص به کمال است انسان کامل مظهر عقل می باشد پس انسان کامل مخرج نفوس از نقص به کمال است. امام عصر عجل الله تعالی فی فرجه الشریف انسان کامل است و انسان کامل مظهر عقل بنابراین امام عصر سلام الله علیه مخرج نفوس از نقص و گمراهی به کمال و هدایت است.

چنانچه قرآن کریم می فرماید: «و اشرقت الارض بنسور ربها»<sup>۱</sup>. (ارض) نفوس

بندگان است و (رب) امام عصر سلام الله علیه و عجل الله فی فرجه و (اشرقت) اخراج نفوس از ظلمت به نور است. خواندن دعای عهد هر صبح بهانه ای است که در معرض هدایت‌های حضرتش قرار بگیریم. آمین

این ترکیب فاعل و فعل و مفعول یا همان فیاض و فیض و مستفیض یا طالع و مطلع و یا شارق و شروق و مشرق است.

### شناسایی نفوس مستعده از جانب اولیای الهی

اولیای الهی و انسانهای کامل افراد مستعد را تحت تربیت خویش می‌گیرند چه افراد تحت تربیت آنها را بشناسند یا نشناسند. آنان اینان را می‌شناسند و از احوالشان آگاهند و با فیوضات و عنایات باطنی آنها را ارشاد و هدایت می‌کنند و هر قدر مریوبان و افراد تحت تربیت مقربتر به معلمان باطنی خویش شوند بیشتر زیر ذره بین ایشان قرار می‌گیرند و این بخاطر تکمیل شاگردان است.

«انا هدیناه السبیل اما شاکراً و اما کفوراً»<sup>۱</sup>. «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبیلنا»<sup>۲</sup>.

### روش شناخت مفید امام زمان

شناختی که به درد انسان می‌خورد درباره امام زمان، شناخت به روحانیت و نورانیت و اوصاف ایشان است.

امام دو وظیفه اصلی و کلی دارد یکی امامت ظاهری دیگری امامت باطنی. امام در عصر ما که زمان غیبت کبری است فقط امامت باطنی مطرح می‌باشد.

امام علیه السلام در حوزه امامت ظاهری، تشکیل دولت و حکومت می‌دهند و کارگزارانی بر امور مختلف می‌گمارند تا رتق و فتق امور کنند.

(۱) سوره انسان آیه ۳

(۲) عنکبوت آیه ۶۹

در قلمرو امامت باطنی نیز کارگزارانی دارند که در دولت باطنی ایشان خدمت می کنند برخی وزیر برخی معاون برخی کارمند هستند.

در امامت باطنی حضرت به تربیت نفوس و هدایت مستعدان می پردازند از طریق الهامات و القائات و رویاها.

گاه به صورت غیر مستقیم در امور حکومت ظاهری حکومت های حق از طریق ارشادات باطنی هدایت می کنند گاه به صورت مستقیم برخی امور را تغییر می دهند اما به گونه ای که مردم علل آنها را اسباب عادی می پندارند.

پس حضرت امورات را یا مستقیم هدایت می کنند گاه غیر مستقیم. در امامت باطنی کارگزارانی تحت ولایت ایشان به تربیت نفوس می پردازند که برخی از ایشان معدود (یعنی دارای عدد خاص) و برخی غیر معدودند. برخی از ایشان آگاهند از حال خویش و برخی ناآگاه.

بهر تقدیر حجت خدا عجل الله تعالی فی فرجه الشریف بیکار نیستند کارگزاران حضرت در حوزه امامت باطنی اولیاء الهی اند برخی از ایشان زنده و برخی از دنیا رفته اند گاه ولی ای که از دنیا رفته شخصی را تحت تربیت دارد و گاه او را به دیگری حواله می دهد و گاه این جریان بر عکس است.

در هر حال برای اولیای الهی ممت محدودیتی ایجاد نمی کند. اگر کسی تلاش کند تا از دایره شریعت خارج نشود و در مسیر اولیای خدا گام بردارد در تیررس توجه ایشان قرار می گیرد در واقع عضو کلاس های باطنی که پیش از این درباره اش صحبت کردیم می شود.

بنابراین امیال مثبت و افکار نیک و فرصتهای خوب که برایمان به وجود می آید مثل میل به نماز شب و نوافل و قرائت قرآن و مانند آن، سرچشمه دارد نباید آنها را بیهوده رها کنیم و در میان انبوه افکار گوناگون آنها را زیر دست و پا بریزیم باید قدر دانست تا سبب افزایش بهره ها شود و انوار امامت رو بیشتر دریافت کنیم.

### گذر کاروان اولیای الهی در اسحار

کاروان اولیای الهی نیمه شب از گذرگاه ولایت عبور می کند اگر خواهی از حیوانیت به انسانیت و از غفلت به هوشیاری برسی سحرگاه بر خیز و سر راه بنشین شاید نگاهی کنند و آگاه شوی و صله ای بگیری و شاید تو را از خوی حیوانی تخلیه و به معرفت انسانی متجلی و به اخلاق الهی متجلی کنند.

اگر اهل دل و حال نه ای لا اقل چون گدایان سر راه به گدایی بنشین که شاید کوهی به گاهی دهند و تو را از خودت نجات دهند. اللهم ارزقنا

### مراتب خلافت الهی و طریق کسب آن

انسان خلیفه الله است چه اینکه ذات اقدس ربوبی فرمود *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً*<sup>۱</sup>. این نعت و وصف عظیم در انسان بلحاظ کلی بالقوه است و در انبیاء و اولیاء معصوم علیهم السلام بصورت بالفعل هست.

خلیفه یعنی کسی که متصف به اوصاف و اخلاق و کمالات مستخلف منه است یعنی خلیفه متصف به صفت کسی است که خلیفه اوست.

این خلافت مقام انسان بما هو انسان است و منحصر در فرد معصوم بالذات علیه السلام نیست از این رو هم عصمت میسور غیر است هم علم لدنی.

آنکه وارد در دایره عصمت اکتسابی شد علم لدنی را هم منطبق با شاکله وجودی اش حایز است با این تفاوت که هیچ دو نفری نیست که در یک مرتبه متجلی باشند چه اینکه تکرار در تجلی محال است.

هر کسی هر مقدار که متصف به اخلاق الهی شد و رنگ الهی بخود گرفت هم ولی است و هم به اندازه ظرفش حایز مقام محمود. این طور نیست که مقامات معنویه دفعه واحده نزول اجلال کند بلکه بصورت مدرج حاصل می شود که حرکت جوهری مبین آنست.

یکی از راههای بالفعل کردن مقام محمود و اخلاق الهی «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»<sup>۱</sup> است یعنی نماز شب. چنانچه امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند رسیدن به خدا سفری است که جز با مرکب قرار دادن شب (شب زنده داری) نمی توان به آن دست یافت.<sup>۲</sup>

در نیمه شب تا قبل از طلوع آفتاب که در این دیجور آب حیات موجود است حوادث و وقایعی است که نفس شخص را به قلب نزدیک می کند و موجب «التجافی عن دار الغرور و الانابه الی دار الخلود و الاستعداد للموت قبل حلول الفوت»<sup>۳</sup> می شود.

این مواقع اوقاتی است که کاروان و قافله اولیای الهی در آن عبور می کنند که؛ گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا \* ناقصان پیر کامل کاملان رارهنما باب امیرالمومنین علمدار قافله که همو کعبه اولیای الهی است و این بر اهل آن مکشوف و بر خانواده معانی معنون است.

### تفاوت شب و روز اهل باطن و اهل ظاهر

شب، روز اهل باطن و شب اهل ظاهر است و روز، شب اهل باطن و شب اهل ظاهر است.

چه خوش گفت علامه بزرگوار حسن زاده آملی که:  
دلا شب را مده بیهوده از دست \* که در دیجور شب آب حیات است  
پس معیشت اهل باطن و طریقت در شب و معاش اهل ظاهر در روز است.

(۱) سوره اسراء آیه ۷۹

(۲) أَعْلَامُ الدِّينِ فِي صِفَاتِ الْمُؤْمِنِينَ نوشته حسن بن محمد دیلمی، از علمای قرن هشتم هجری در موضوع اصول و فروع دین و فضائل و رذائل اخلاق و اعمال است. این کتاب، یکی از مآخذ بحارالانوار و مستدرک الوسائل است.

(۳) مفاتیح الجنان، اعمال شب بیست و هفتم ماه رمضان

### چگونه به امام زمان کمک کنیم

برای یاری امام زمان سلام الله علیه باید دید که شغل و کار و وظیفه ایشان چیست تا بدانیم چکار باید برای کمک به ایشان انجام بدهیم.

رسالت و وظیفه حجت خدا ارشاد و هدایت مردم به سوی خدا و بیان احکام خدا برای مردم و رفع گرفتاری گرفتاران است.

هدایت مردم در حوزه دانش و آگاهی، کمک به ایشان در عمل به دانش دینی، کمک به آنان در انجام وظایف دینی و انسانی، رفع گرفتاری مادی و روانی و معنوی، اصلاح خرابی ها و مبارزه با باطل و ترویج حق و برقرار کردن دین خدا و خیرخواهی کردن برای مردم که عیال الله حساب می شوند.

هر کس بخواهد امام زمان عجل الله فی فرجه را یاری کند باید ببیند در کدام حوزه و رشته می تواند کاری بکند آیا علمی دارد یا موقعیتی یا عملی یا ثروتی. هر کس طبق ظرفیت و شرایطی که دارد باید ببیند چه کمکی از دستش بر می آید در همان حوزه و توانایی مکلف می باشد و امتحان او نیز در همانست.

اگر کسی توانایی ای ندارد امید دهنده باشد زبان خوش و نرم و انصاف و اخلاق حسنه داشته باشد و یاد خدا و روش اولیای خدا را زنده کند و ذکر خدا بگوید و ازار تکاب گناه یا ترویج گناه دوری کند.

### انسان شدن بدون تفکر محال است

طی نمودن مسیر انسانیت بدون تفکر و تعمق، شدنی نیست کسی که بدون تفکر و اندیشه در اعمال و رفتار انسانی، دین داری و سلوک می کند بسان الاغ آسیابان است که در افعال او غرض و نتیجه و ثمره ای برای او نیست.

### اذکار مهم

در کتاب اقبال الاعمال مرحوم سید بن طاووس مرویست که حضرت رسول اکرم

صلوات الله علیه و آله چون هلال ماه رجب را رویت می کردند عرض می کردند «اللهم بارک لنا فی رجب و شعبان و بلغنا شهر رمضان و اعنا علی الصیام و القیام و حفظ اللسان و غضّ البصر و ...»<sup>۱</sup>.

حضرت رسول در این دعای شریف دو ذکر عملی بسیار مهم را ارائه فرمودند که با این دو ذکر انسان به اسرار و بهره های ماه های مبارک رجب و شعبان و رمضان متصل می شود که بخشی از بهره های آنها کسب حکمت و علم لدنی و دیگری مکاشفات رحمانی و کسب بصیرت و یقین و انوار الهیه است. این دو ذکر عملی شریف یکی سکوت و نگهداری زبان از حرام و لغو دیگری نگهداری چشم از هرزگی و لغو و چشم پوشی است. اولی روزه زبان و دومی روزه چشم است. بهره های فوق از اسرار تاکید بر روزه این ماههاست.

### اذکار مخصوص رجب و شعبان و ماه رمضان

ماه رجب ماه خداست و مظهر آن جلاله الله و شعبان ماه رسول الله و مظهر آن کریمه الرحمان و ماه مبارک رمضان ماه امیرالمومنین حضرت وصی علیه السلام است و مظهر آن الرحیم است. سزاوار است اذکار ایام رابی عدد مداومت نمود تا از فیوضات این انوار الهیه مستفیض شد.

### از اسرار آیه نباء عظیم

یکی از استخراجات راقم حقیر از علم شریف جعفر این است که عدد آیه شریفه «قل هو نباء عظیم»<sup>۲</sup> که در شان امیرالمومنین است ۱۲۱۴ می باشد یعنی هزار و

(۱) مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی. بخش اعمال ماه رجب

(۲) سوره ص. آیه ۶۷



دویست و ده و چهار. وقتی این اعداد چهارگانه را به حرف تبدیل کنیم کلمه غدیر و از بینات حروف آیه شریفه کلمه مولا و ولی بدست می آید. حرف غین عددش ۱۰۰۰ است و دال ۴ و حرف یا ۱۰ و حرف را ۲۰۰ که وقتی ترکیب شود می شود غدیر و عددش شریفش ۱۲۱۴

برای آشنایی با ترتیب حروف و اعداد آنها به کتاب مفاتیح المغالیق مرحوم علامه محمود دهدار و اسرار حروف شیخ طوسی رجوع کن.

بله جناب امیرالمومنین همان خبر بزرگی است که در روز عید اکبر غدیر به مردم ابلاغ شد. وصی بلافصل رسول خدا فرمود: من همان خبر بزرگ هستم! صلی الله علیک یا نباء عظیم یا امیرالمومنین علی بن ابیطالب.

### حکایت شنیدنی از یک نفر اهل دل!

دوستی می گفت بایکی از رفقای اهل دل در خیابونی راه می رفتیم دیدم بی قراره و حالت تهوع داره نزدیکه بالا بیاره گفتم چی شده گفت تو حالت خوبه مشکلی نداری گفتم نه خوبم چطور مگه گفت در این مسیری که می آمدیم به کجا نگاه می کردی گفتم آدما مغازه ها و پیاده رو.

تعجب کرد گفت پس چرا میگی حالت خوبه گفتم مگر باید چیزیم میشد گفت هر چیزی که آدم میبینه در واقع اونو میخوره چون وارد وجودش میشه بادهان چشمش.

اخم کرد و ادامه داد مگر آدم هر چیزی رو میخوره من تو این مسیر چند نفر رو همش دیدم دارم بالا میارم گفتم چرا گفت آدما هم مثل خوراکی ها سالم و مسموم دارن حلال و حروم دارن وقتی از دم همه رو نگاه می کنی یعنی داری آشغال خوری می کنی گفتم آدم خوب هم هست گفت تو از کجا می دونی کی خوبه که نگاهش کنی گفتم خب چرا حال من بد نشد.

گفت چون معده روح تو به اشغال عادت کرده غذای مسموم کاریت نمی کنه عصب معده ی روح تو از کار افتاده.

گفتم حالا تو اینطوری هستی آدمارو آدم می بینی یاغیر آدم گفت دوست داری آدمارو حیوون ببینی. من سکوت کردم گفت اگر اینطور باشه خودتم یکی از اونایی. گفتم چکار کنم گفت غذای فاسد نخور به صورت کسی نگاه نکن مگر مجبور باشی این غذاها که تو خیابون میبینی صدتا یکیش هم سالم نیست.

آدم خوب و بد دارن اما اگر میلی در تو نیست که تغییر کنی و احساس غریبی نمی کنی بخودت سخت نگیر چون همجنس کنار همجنسش راحت و نیازی به تغییر احساس نمی کنه چون یکی هستن اما اگر بخوای آدم بشی باید هم چشاتو هم دهانتو ببندی باید مراقب لقمه هم باشی اگر لقمه مشکل داشته باشه هیچ طوری نمیتونی دهان و چشمت رو کنترل کنی.

من چون می شناسم از طعنه هاش ناراحت نمی شدم بهش گفتم من که کم حرف میزنم حالا باتو دارم زیاد حرف میزنم گفت وقتی نگاهت می چرخه مثل اینه که زبانت داره میچرخه حرف زدن و نگاه کردن کمش هم زیاده.

گفتم آخه تو جامعه امروزی همیشه اینطوری بود گفت جامعه؟ حیوانات هم جامعه دارن اسمش باغ وحشه وکسی هم اونجا هوس آدم شدن نمی کنه همه اونا هم در ادعای حیوان بودن صادق هستن و دروغ نمیگن اما در جامعه آدماء...!؟

گفتم منظورت چیه گفت دیگه داری زیاد صحبت می کنی گفتم بحث رو نیمه کاره ول نکن جمع بندی کن نتیجه ای بگیریم گفت آدم با بحث آدم همیشه زبان رو رها کن خوب گوش کن بین چی میگم زبان مثل قاشقه که تهش تو کاسه دله اگر زیاد زبان رو بچرخونی حال دل رو بهم میزنه.

بعد از این گفتگو جز به ضرورت حرفی نزد سرش رو هم بلند نمی کرد مگر به ضرورت.

این بنده خدا منو یاد یکی از اولیای الهی در یکی از حرم های شریف انداخت که من

متوجهش شده بودم اما مادما چون تشخیص مون متکی به ظاهر افراده متوجه این آدما نمیشیم خلاصه مدتی کشیکشو می کشیدم دیدم به هیچ کس نگاه نمی کنه در حالی که مردم اونجا زائر بودن وقتی گردنش خشک میشد به دیوار نگاه می کرد یا به سقف. در همین فکر بودم با پشت دست آهسته زده بازوم گفت تو این اینم دیدی چرادنبال عمل نمیری همش دنبال این استاد و اون استاد این سایت و اون سایت میری اگر قدم جلو نزاری علامه هم باشی باز بیسوادی آنچه تو مغز ته باید بره تو دلت و تبدیل به ایمان بشه و گر نه چهار تا جمله حفظ کردن هنر نیست با مرگ همش یادت میره گیرم که هزار کتاب از برداری \* آنرا چه کنی که نفس کافر داری اگر کسی راه افتاد هستند کسانی که کمک کنن. آدم باید بسمت خدا راه بره تا به مقصد برسه.

من با این قضیه یه خورده خودم جمع کردم هیچی نمیگفتم مات بودم نزدیک اذان بود لبخندی زد و گفت یه برکه آب زلال می بینم گفتم وسط شهر برکه کجا بود بنده خدا گفت اونجا رو نگاه کن. نگاه کردم دیدم مسجده چیزی نگفتم اون گفت بریم تنی به آب بز نیم (منظورش نماز خوندن بود) خلاصه نماز باحالی بود اما وقتی خواستیم دوباره وارد خیابون بشیم تا به ایستگاه بریم انگار میخواست وارد مزرعه تیغ و خار بشه.

خلاصه یه خورده که رفتیم خیلی دلم میخواست یه سوال شخصی ازش بپرسم اما طوری حرف زده بود که دیگه روم نمیشد صحبت کنم دلم میخواست بدونم کرامت هم داره این که همچین شخصیتی داره یا نه تو همین حال بودم که نگاهم کرد گفت خداوند عالم لقمان رو مخیر کرد به پذیرش نبوت یا حکمت اما لقمان حکمت رو انتخاب کرد.

گفتم چطور یهو یا این قضیه افتادی چه ربطی داشت گفت دنبال لقمه جویده نباش فکر کن تا جوابت رو بگیری. گفتم نمیشه یه ذره توضیح بدی گفت:

مرغ غم او به حيله شد ما را رام \* خاموش که مرغ رام را رام ندهی

## انسان دو مخرج دارد

انسان دو مخرج دارد یکی دهان و دیگری مقعد اوست. اگر دهان سر او کار کرد دهان انسان را نداشته باشد و جز لاطائلات و لغویات چیزی برای گفتن نداشته باشد هویت دهان انسانی را از دست می دهد و شأنش با مخرج مقعد او یکی خواهد بود چون خروجی هر دو یک جنس است. فتدبر

## عوالم وجودی انسان؛

هیچ انسانی نیست مگر اینکه ذاتی دارد که حقیقت سرمدی اوست و صفاتی دارد که بواسطه آن در عالم صفات محشور است و افعالی که با آن در دنیا محشور می باشد و با ذات خویش در عالم ذات که جبروت است پس هر انسانی بواسطه این سه حوزه وجودی همزمان در سه عالم محشور و دارای حیات است. «ان الدار الاخره لهی الحيوان»<sup>۱</sup>.

در این قضیه درباره قصه موسی و خضر علیهم السلام تدبر کن.

ای پیر بیا بحق من پیری کن \*      \*      حالم ده و دیوانه زنجیری کن  
از دانش و عقل یار را نتوان یافت \*      \*      از جهل در این راه مدد گیری کن<sup>۲</sup>

## دنیا عالم ششم از حیات انسان است

قرآن کریم می فرماید: وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا<sup>۳</sup> یعنی خداوند شما را در طی عوالم مختلف آفرید. به این عوالم به گونه های مختلف می توان پرداخت و تعبیر کرد اما حقیقت مطلب نزد خداست.

در کتابهای مختلف از جمله اسرار الصلاة مرحوم امام خمینی، فتوحات مکیه و

(۱) سوره عنکبوت آیه ۶۴

(۲) دیوان اشعار امام خمینی رحمه الله، ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س) رباعی ای پیر

(۳) سوره نوح آیه ۱۴

فصوص الحکم ابن عربی و کلمات مکنونه فیض کاشانی به گونه هایی این مسئله آورده شده است اما در کل می توان گفت انسان در یک زمانی وجود خارجی نداشت بلکه در علم الهی موجود بود یعنی موجودی در علم خدا که فقط خداوند عالم بدان علم داشت و او را می شناخت و هیچ نام و نشانی نداشت چنانچه قرآن مجید می فرماید: هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا؛ یعنی؛ آیا زمانی طولانی بر انسان گذشت که چیز قابل ذکری نبود این عالم را لاهوت می نامند یعنی عالم اسمای الهی.

سپس مشیت الهی به او تعلق گرفت و به بطن وجودی عقول جبروتی و فرشتگان مقرب وارد شد (تمثیلاً در صلب پدران آسمانی) سپس وارد عالم ملکوت که عالم ارواح و فرشتگان است می شود از آنجا که عالم زیرین نسبت به عالم بالا نسبت قابل به فاعل دارد عالم ملکوت را پذیرنده و مادر تعبیر کردیم (تمثیلاً مادر ملکوتی) آنگاه پس از ملکوت که در واقع برزخ نزولی به شمار می رود در دایر قدر قرار می گیرد و به صلب پدر جسمانی و سپس در رحم مادر جسمانی منتقل می شود و ششمین عالم همین است که در آنی. از این پس برزخ صعودی و قیامت در پیش است.

پس نیک بدان که تو از خدایی و به سوی خدایی. *إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ*

توضیح دیگر اینکه همانطور که در کتابهای اشراقات و انسان تجلی جمال و جلال و حقیقت روح انسان عرض شد روح انسان که تجلی خداوند عالم است در واقع ظهور مراتب اسمای خداوند متعال است چون هر چیزی از اسماء الله به وجود آمده است هر اسم خداوند هم مظهري دارد از وجودات نوریه و نفوس ملکوتیه که همان فرشتگانند عقول را پدر قلمداد کردیم و نفوس را مادران و روح انسان وقتی از معجرات اسباب افرینش گذر می کند تا به مرتبه جنینی برسد مناسب با غلبه اسم و وجودی در کار گزاران ملکوتی آنها را اصلا ب و رحم ها نام نهادیم قبل از اینکه به فرزندی پدران و مادران زمینی در بیاید. در این زمینه می توانی در فتوحات مکیه ابن عربی و فصوص الحکم بیشتر بخوانی توجه داشته باشیم که آیه شریفه

و نفخت فیه من روحی و حدیث ان یجری الامور الابه اسبابها بسیار دقیق است فرشتگان به اذن خداوند عالم روح را در افراد یا جنین ها میدمند این دمیدن را به عنوان پدر معنا کردیم همانگونه که حضرت جبرائیل در رحم پاکیزه حضرت مریم دمید و فرشتگانی که حامل اسماء الله هستند را به عنوان مادر معنا کردیم چه اینکه هر کسی مظهر اسمی از اسامی خداست از این رو هر کسی از اسمی متولد می شود به قول مرحوم شیخ محمود شبستری در گلشن راز

ز حق با هر کسی حظی و قسمی است \* معاد و مبدائی هر کس به اسمی است سرّ حدیث شریف «الولد سرّ ابیه» را گفتم باشد که تدبر کنیم. البته این عبارت به عنوان سخن معصوم در منابع روایی که امروزه در دسترس ماست دیده نشده بلکه گفته مشهوری است که در مواردی به آن استناد می شود<sup>۱</sup>. اما مولوی متوفای قرن هفتم شاید به منابعی دسترسی داشته است که اکنون در دسترس مانیت این عبارت الولد سر ابیه را در کتاب مثنوی به عنوان حدیث نبوی اعلام کرده است به اینکه:

بهر این فرمود آن شاه نبیه \* مصطفی که الولد سر ابیه<sup>۲</sup>

### جنس انسان به دو اعتبار

جنس انسان به اعتباری حیوان است و فصل آن نطق البته مراد از حیوان حی و نطق مستند به حیات است.

به اعتبار دیگر جنس انسان، اسم الله تعالی است و فصل آن، ملکات نفسانی. چون مراد از جنس حیوانی اسم حی است از این رو اسم الهی که جنس روح انسانی است اسم شریف الحی می باشد و ملکات روحی و نفسانی نطق آن محسوب می شود مانند رابطه حرف و نقطه.

فصل انسان نطق است و نطق یا مطلق لحاظ می شود که مظهر اسم جامع است زیرا

(۱) الدرر المنثوره فی الاحادیث المشتهره جلال الدین سیوطی ص ۲۰۱

(۲) شرح مثنوی شهیدی جعفر ج ۵ ص ۴۵۳

جامع جمیع صفات و ملکات نفس انسانی است و یا اینکه نطق مقید است که هر صفتی اعم از جمالی و جلالی و رحمانی و شیطانی را شامل می گردد.

### ته زبان متصل به سر قلب است

ایمان، استوار و ثابت و محکم نمی شود مگر اینکه قلب ثابت و استوار باشد و قلب اینگونه نمی شود تا اینکه زبان مستقیم و استوار باشد.

این ترجمه حدیث شریف نبوی است که فرمود: لا یَسْتَقِیْمُ إیمانٌ عَبدٍ حَتّٰی یَسْتَقِیْمَ قَلْبُهُ، و لا یَسْتَقِیْمُ قَلْبُهُ حَتّٰی یَسْتَقِیْمَ لِسَانَهُ<sup>۱</sup>.

بنابراین زبان که براحتی در دهان می چرخد ته آن متصل به سر قلب است و ته قلب متصل به سر ایمان که در قلب منزل دارد از این رو اگر حال زبان خوب باشد و از تعادل عقلانی و ایمانی برخوردار باشد یعنی با فرمان عقل بچرخد حال قلب خوب می شود و اگر حالش بد باشد حال قلب را بهم می زند چون به هم وصل هستند چرخش هر کدام به چرخش دیگری منجر می شود.

از این روست که در دعای ماه رجب معصوم علیه السلام عرض می کند اللهم ... واجعل قلوبنا بحسن القول مسروراً یعنی خداوند اقلوب ما را به حُسن گفتار شاد کن.

البته باید معنای لسان (زبان) را فراتر بدانیم چرا که چشم نوعی زبان است زیرا چشم دهانی است که دیدنی ها را می بلعد و می خورد گوش نیز نوعی زبان است زیرا گوش دهانی است که شنیدنی ها را می خورد و خیال و ذهن نیز نوعی زبانند زیرا دهانی است که صورت اشیاء و آنچه لمس شدنی نیست می خورد.

بنابراین اگر بخواهیم ایمان و قلبی سالم داشته باشیم باید همه این دهانها و زبانها از آلودگی پاک و تطهیر شود و اگر لغزید و مواد مسموم خورد با آب استغفار پاک

(۱) مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۹، ص ۳۱

(۲) مفاتیح الجنان، اعمال ماه رجب

و کجی آنرا صاف کنیم.

در حدیث نبوی است که «طَهِّرُوا أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ»<sup>۱</sup> یعنی پاکیزه کنید دهانتان را چرا که دهان شما محل عبور قرآن است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: إِذَا أَصْبَحَ ابْنُ آدَمَ أَصْبَحَتِ الْأَعْضَاءُ كُلُّهَا تَسْتَكْفِي اللِّسَانَ؛ أَي تَقُولُ: اتَّقِ اللَّهَ فِينَا فَإِنَّكَ إِنْ اسْتَقَمْتَ اسْتَقَمْنَا، وَإِنْ أَعْوَجَجْتَ أَعْوَجَجْنَا<sup>۲</sup>. یعنی چون آدمی صبح خویش را بیاغازد، همه اندامهای بدن او از زبان می خواهند که بس کند. یعنی می گویند: درباره ما از خدا بترس؛ زیرا اگر تو راست و درست شوی، ما نیز راست و درست می شویم و اگر تو کج شوی ما هم کج می شویم.

خداوند مهربان در قرآن می فرماید: «وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ» یعنی و به بندگانم بگو آنچه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را به هم می زند. درباره لفظ "بینهم" در این کریمه باید گفت که گاه انسان بر اثر غفلت حرفی می زند که بین او و فرد دیگری درگیری پیش می آید اما گاه کلمه «بینهم» ناظر بر درون است یعنی شخص دومی در کار نیست بلکه نزاع و درگیری بین گوش و چشم و خیال و قلب با زبان است همانطور که حدیث فوق ناظر بر این معناست.

### رابطه افکار منفی با ادرار و آثار آن

با توجه به مطالب پیشین این بحث حاضر مطلبی مهم در معارف انسانی و طهارت نفس است.

ادرار تازمانی که داخل بدن است حکم نجاست ندارد هر چند که مسموم و کثیف است اما نجس نیست اما به محض اینکه از بدن خارج شد هم محل خروچش و هم جایی که با آن اصابت کرده رانجس می کند.

(۱) الحسن بن ابی الحسن محمد دلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۳۴۹

(۲) المحجّه البیضاء، ج ۵، ص ۱۹۳



حالا خوب توجه کنید افکار منفی، گمان های بد، دروغ، تهمت، غیبت و قضاوت های نابجا و نادرست و حتی خیالات گناه تازمانی که در فکر انسان است هر چند که کثیف و آلوده است اما نجس نیست اما به محض اینکه از فکر و خیال انسان به مجرای دهان و زبان بیاید و با کلمات گفته شود هم محل خرو جش را که دهان است نجس می کند و هم گوشها و جانهایی که مخاطب آن بودند. از این روست که معصوم علیه السلام فرمودند: طَهَّرُوا أَفْوَاهَكُمْ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ<sup>۱</sup>. یعنی پاکیزه کنید دهانتان را چرا که دهان شما محل عبور قرآن است.

### اسرار قوه خیال

هر انسانی عالم خیال دارد که این عالم خیال، برزخ جزئی حساب می شود یعنی هر انسانی بواسطه قوه خیالش عالم برزخ دارد و افراد انسانی در دنیا با خیال های مختلف زندگی می کنند. این عوالم خیال و عوالم برزخ همان خیال و برزخ متصل است و عالم برزخی که پس از رحلت از این دنیا وارد آن می شویم برزخ منفصل است در واقع عالم برزخ، خیال مشترک بین انسان هاست. این عبارت "عالم برزخ، خیال مشترک انسانهاست" بسیار مهم و کلیدی است. اشخاصی که افکار و خیالات و ذهنیات شبیه به هم دارند چه در دنیا و چه در آخرت و برزخ نزدیک یکدیگرند یعنی یکی از عوامل تعیین کننده این که چه کسی با چه کسی یا نزدیک چه کسی در برزخ و قیامت زندگی می کند این وابسته به این است که خیال شخص در دنیا شباهت با خیال چه اشخاص و گروه های انسانی دارد آیا شباهت با علما دارد آیا شباهت با عرفا دارد آیا شباهت با اهل نفاق دارد آیا شباهت با اهل انکار دارد آیا شباهت با عوام الناس و خستی دارد که نه اهل زورند و نه اهل علم و غیره ...

هر انسانی به واسطه جنس و جودی و ذهنی و علایق و سلیقش در واقع در امتداد

زمانی و تاریخی انسانهای سلف خودش می باشد مثلاً آدم گدا صفت امروز جانشین انسان گدا صفت دیروز است دانشمند امروز جانشین سلف خودش هست منکرین امروز در امتداد منکرین دیروز هستند این رشته تا قیامت همینطور ادامه دارد و خود می توانیم محاسبه کنیم که در امتداد چه گروهی و چه انسانهایی هستیم آن وقت به راحتی می توانیم تخمین بزنیم که چه عاقبتی در انتظار ماست چون عاقبت اسلاف خود را بنگریم انگار عاقبت خود را دیده ایم.

این ملاکی است که انسان می تواند تشخیص بدهد که پس از رفتن از این دنیای خاکی با چه گروهی از انسانها هم محل و هم وطن و همنشین خواهد بود. خب مطلب بعد که باید به عرض برسد این است که خیالات انسان برآمده و تحت تاثیر قلوب است قلوب مشابه خیالات مشابه و افکار و نیات و علایق و سلاقی مشابه دارند مثلاً قلوبی که رو به دنیا دارند افکارشان عمدتاً بدنبال کسب قدرت و ثروت و این چیزاست و قلوبی که رو به آخرت دارند بدنبال عمل و عمل انسانی و خودسازی و اصلاح صفات درویشان هستند.

پس اگر بخواهیم بدانیم در قلب ما چه می گذرد یا در قلب دیگری چه می گذرد باید ببینیم در خیال او چه می گذرد یا اینکه معمولاً محور سخنانش چیست عمدتاً درباره چه چیزایی حرف می زند دنبال چه مقاصدی وقت سپری می کند.

زاویه دیگر بحث این است که عوالم خیال در دنیا تقریباً مستقل و دارای مرزبندی هستند و کسی را به عالم خیال دیگری دسترسی نیست یعنی کسی در عالم خیال دیگری زندگی نمی کند هر کسی در خیال و وطن برزخی و خیالی خودش زندگی می کند اما در برزخ پس از دنیا افرادی که دارای یک رتبه و جنس خیال هستند در واقع در خیال یکدیگر زندگی می کنند یعنی مرزها برداشته می شود بدین خاطر است که دوزخیان یکدیگر را لعن می کنند بخاطر بوی بد افکار یکدیگر که در آنجا ظهور و بروز پیدا کرده است.

از این رو فرد جهنمی هم از انعکاس اعمال و افکار خودش معذب می شود هم

از تاثیرات عمل بد همنشینش عذاب می کشد از این رو دائم در حال فحش و ناسزاگویی بهم هستند.

برخلاف این جریان ارتباطات خیالی بهشتیان است چون مرز بین خیال بهشتیان برچیده می شود (البته پرده کامل برداشته نمی شود بلکه اوقات خلوت و خصوصی بهشتیان محفوظ است) فرد بهشتی هم از انعکاس اعمال نیکش لذت می برد هم از انعکاس وجودی و آثار وجودی اطرافیان لذت می برد.

دارنده افکار نیک جذب کننده یکدیگر و صاحبان افکار بد هم جذب کننده یکدیگرند کبوتر با کبوتر باز با باز.

دنیا کلاف پیچیده ای از فرکانس ها و انرژی هاست که طی آن خوب و بد در کنار هم هستند اما خاصیت عالم برزخ و قیامت این است که سطوح انرژی کاملاً تفکیک می شود و ذره ای خطا در آن راه ندارد.

به عبارتی افراد نیک پندار و خوش گفتار و نیک کردار در عالم خیال مشترک همان افکار خوبی هستند که به طرف بالای می روند چون سبک و بالنده اند برخلاف دیگران که سنگین و کدر هستند و به طرف پایین کشیده می شوند.

بنابر این خداوند عالم این اختیار را به هر انسانی داده که با چرخ قلب به تولید افکار خوب و سازنده بپردازند و خود مسیر و مقصدش را انتخاب کند چون همه می دانیم با چه عملی به کجا می رویم.

بحث خیال مشترک برزخی که از آن صحبت شد همانطور که پیداست در قوس صعود می باشد اما لازم به ذکر است که خیال مشترک یک قوس دیگر هم مقدم بر آن در سیر نزول دارد که چون بحثی فنی است و خارج از حوصله بحث فلان از طرحش صرف نظر می شود. (البته این بحث قوس نزول در عناوین "حقیقت انتخاب انسان" و "اسرار خلقت" در کتاب حقیقت روح انسان به عرض رسیده است).

دیگر زاویه بحث خیال این است که افکار خوب تولید ابرهای خیالی در فضای ذهن می کند چون افکار گوناگونند از این رو ابرهای مختلف با خاصیت‌های مختلف

و بارهای الکتریکی گوناگون اجتماع می کنند و سبب بارش بارانهای ملکوتی و احوالات روحانی و معارف بر زمین قلب و دل می شود این عرایض تمثیل و تشبیه نیست بلکه عین واقعیت است و هر کسی می تواند آن را تجربه کند. البته در مقابل افکار بد تولید ابرهای سمی می کند که باعث بد حال شدن شخص می شود.

### چگونه احوالات برزخی خود را پیش بینی کنیم

اگر بخواهیم بدانیم در عالم برزخ چه احوالاتی خواهیم داشت راهش این است که نگاه کنیم ببینیم در دنیا چه افکار و خیالاتی در ذهن و فکر ما غالب است چون قوه خیال و ذهن ما مرتبه نازله و نمایی از عالم برزخ ماست.

خیال ما جو بسیاری از اقیانوس برزخ ماست از این رو احوالات خیال مادر دنیا نشانگر احوالات برزخ ماست هر آنچه در دنیا معمولاً در خیال و ذهن و فکر ما می گذرد از نیک و بد و بیهودگی و باهودگی.

قوه خیال، پرده و قلمرو و سرزمینی است که بین جسم و روح ما قرار دارد اما در عالم کبیر، جسم ما همان عالم مُلک و روح ما همان عالم ملکوت و آخرت و خیال ما در مقیاس وسیعش همان عالم برزخ ماست بنابراین جهان عنصری، جسم انسان کبیر، عالم آخرت، روح انسان کبیر و برزخ، قوه خیال انسان کبیر است و افراد انسان ها که بیشمارند همان حالات و احوالات گوناگون موجود در عالم برزخ است یعنی هر کدام از ما انسانها حالتی از حالات انسان کبیر هستیم حال خود تعیین کنیم که وجود ما فکر خوب در خیال انسان کبیر باشد یا بد. آیا حال خوب این انسان کبیر هستیم یا حال بد.

اگر فکر بد انسان کبیر را تشکیل بدهیم مسلماً او ما را نهیب خواهد زد و مجازات خواهد کرد چه اینکه در دنیا نیز ما وقتی فکر منفی و بدی به ذهنمان می رسد آن را طرد می کنیم و شیطان را لعنت می کنیم مبادا وجود ما در خیال انسان کبیر همان

شیطانی باشد که او لعنت خواهد کرد.  
خداوند در قرآن فرموده است اگر خوبی کنید در واقع به خود خوبی کرده اید و اگر بدی کنید در واقع به خود بی کرده اید.

### جنس افکار انسان

هر انسانی و مومنان بخصوص سالکان واردات ذهنی ای دارند که گونه های مختلفی دارد و شناخت آنها بر هر کسی واجب است.

پس باید دانست که اگر آن چیزی که به ذهن القا می شود که بدان خاطر گفته می شود به مباحث دعوت کند نفسانی است اگر به مکر و حيله و آزار دعوت کند شیطانی است اگر به طاعت دعوت کند رحمانی است.

البته تبصره هم داره و آن این است که شیطان لعین گاه با القای یک یا چند مباح و طاعت ضربه نهایی را در آخر می زند مثلا با چند طاعت القاء به کبر و غرور می کند البته بطور خیلی ظریف در خیال شخص و آنقدر در خیال و ذهن شخص کار می کند تا آن افکار بد در بیرون ذهن او و در جوارح او ظاهر شود و شخص مرتکب خطا شود. گاهی شیطان انسان را برای نماز شب بیدار می کند تا در روز با فکر نماز شب خوش باشی و با این خوشی بخود ببالی و اجر کارت را خراب کنی.

### انسان ترکیبی از روح و جسم و شیطان است

انسان همانطور که ترکیبی از جسم و روح است ترکیبی از شیطان نیز هست. برخی تفکرات و اندیشه ها و نیات و افعال و رفتارها و گفتارهای انسان منشاء آن شیطان درون انسان است و شیطان این اعمال را بواسطه اندام انسان و با کمک دو وزیر نیرومند جهل و غفلت انجام می دهد و انسان این اعمال را از خود می داند و می پندارد.

## احکام مثلثات در معرفت نفس

منظور از مثلث در علم شریف معرفت نفس در بیان کلی، همان ابعاد سه گانه ای است که می تواند در نفس وجود داشته باشد و شاکله کلی آن را تشکیل دهد که با شروع بحث مطلب آشکار می شود.

در این باب چهار مثلث را ترسیم می کنیم تا احکام هر کدام معلوم شود و انشاءالله کمکی باشد در راستای شناخت درون و سبب هوشیاریمان شود.

### • مثلث اول: (مثلث شیطانیت)

ضلع اول: جهل

ضلع دوم: نفس اماره

ضلع سوم: شیطان.

این مثلث ماده تشکیل رذایل اخلاقی و رفتاری و گفتاری است. صاحب این مثلث شیطان صفت و از اصحاب ناراست. هر سه ضلع یکسو هستند و تعارضی بین آنها نیست.

این شخص هر جا باشد نیرنگ، کلاهبرداری، دروغ، تهمت، غیبت، فتنه انگیزی و فحش و هر نوع آلودگی هم هست.

بر ذهن و فهم این شخص جنود جهل نجس و لشکر شیطان ملعون حاکم و نفس اماره خبیث مجری او امر ایشان است. اگر نماز هم بخواند برای ریا و اگر مسجدی هم بسازد برای منفعت خود می سازد چون در این شخص هیچ خیری نیست.

### • مثلث دوم: (مثلث طهارت).

ضلع اول: عقل

ضلع دوم: فرشته

ضلع سوم: نفس لوامه تا مرضیه

این مثلث ماده تشکیل فضائل اخلاقی، رفتاری و گفتاری است. هر سه ضلع در برنامه و هدف یکسو و تعارضی بین آنها نیست.

صاحب این مثلث فرشته خو و از اصحاب بهشت است و به شکل مقام والای انسانی و مجلل محشور می شود.

- مثلث سوم: (مثلث تردد بین انسانیت و شیطانیت).

ضلع اول: عقل و جهل

ضلع دوم: فرشته و شیطان

ضلع سوم: نفوس اماره و لوامه.

در این مثلث هر سه ضلع یا یکدیگر تعارض دارند و در جنگ و کشمکش هستند. جنود عقل و جهل دائم در ستیز و درگیری اند فرشته و شیطان هم در حال کشمکش. مثلث گاه شیطانی است و گاه انسانی و این بسته به صفت حاکم در نفس و اخلاق شخص است.

صاحب این مثلث اگر در حال ایمان و تبعیت از فرشته بمیرد اهل نجات و انسان محشور می شود و اگر در حال کفر و بی دینی و تبعیت از شیطان بمیرد اهل هلاکت است و حیوان محشور می شود.

- مثلث چهارم: (مثلث تردد بین انسانیت و حیوانیت).

ضلع اول: عقل و جهل

ضلع دوم: فرشته

ضلع سوم: نفوس اماره و لوامه.

در این مثلث شخص گاه در مقام انسانیت است گاه حیوانیت. نیمی از او حیوان و نیمی انسان است. صاحب این مثلث نیم انسان و نیم حیوان محشور می شود و در برزخ نیمه انسانی او رشد می کند و امید است که قبل از برپایی قیامت انسان شود.

## انواع غبارهای قلب

قرآن کریم می فرماید: «كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»<sup>۱</sup> یعنی نه چنین

است بلکه آنچه مرتکب می شوند زنگار بر دل هایشان بسته است. «ران» زنگار و غبار است. وقتی روی شیشه یا آئینه غبار خاک یادود می نشیند مثلاً گفته می شود (ران علی الزجاجه). آئینه اشیاء را نشان می دهد اما وقتی غبار یادود آلود شد دیگه از کار کرد خودش ساقط می شود. قلب نیز مانند آئینه است وقتی غبار و دود معصیت و گناه و خطا روی آن می نشیند قلب که مدرک حقایق است اگر تزکیه نشود حقایق و حق را نمی بیند چه اینکه قرآن کریم می فرماید: و یزکیهم و یعلمهم الكتاب و الحکمه؛<sup>۱</sup> دیگر دارای کار کرد قلب نیست یعنی قلبی که باید منعکس کننده معارف و حقایق اشیاء و زیبایی خلقت باشد جز کدورت و سیاهی نشان نمی دهد.

در این صورت شخص میل به عبادت ندارد کسی که حق و شریعت خداوندی را نادیده بگیرد و سبک بشمرد قرآن در باره اش می فرماید: قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا<sup>۲</sup> یعنی خدایا چرا مرا کور و نابینا محسور کردی در حالی که بینا بودم که خداوند سبحان در جوابش می فرماید: قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى<sup>۳</sup> یعنی می فرماید همان طور که نشانه های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی امروز همان گونه فراموش می شوی از عقایدش عقب نشینی می کند در مسائل اخلاقی غیرت و حیایش اندک و نسبت به چیزهایی که مقید بود بی تفاوت می شود.

غبار اغلب اوقات چنان آهسته در صفحه دل می نشیند که شخص متوجه غبار آلود شدنش نمی شود بلکه تنها راهش شناسایی از روی علائمی است که عرض شد. حالا «ران» یا غبار و زنگار مراتب و انواع دارد. برخی غبارها چرب و برخی غیر چرب هستند.

(۱) سوره ال عمران آیه ۱۶۴

(۲) سوره طه آیه ۱۲۵

(۳) سوره طه آیه ۱۲۶



غبار اولیه ای که روی قلب می نشیند چرب نیست به همین خاطر بسادگی با استغفار زدوده می شود همانطور که در حدیث است که وقتی انسان گناهی مرتکب شد (البته اگر حق الناس نباشد) تا هفت ساعت مهلت داده می شود پس از این زمان اگر استغفار و توبه نکرد ملک موکل بر شانه چپ او که نامش رقیب است گناهِش را در نامه اعمالش ثبت می کند. مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ<sup>۱</sup>. امام صادق علیه السلام فرمود: هر کس گناهی کند هفت ساعت از روز درباره آنها به او مهلت دهند.<sup>۲</sup>

پس از هفت ساعت غبار شروع به چرب شدن می کند. منظور از چرب چربی مادی نیست بلکه تمثیلی است درباره ماندگاری بیشتر برخی گناهان نسبت به برخی دیگر. غبار چرب بسادگی پاک نمی شود. شما چربی های اطراف اجاق گاز در اَشپزخانه رو ملاحظه کنید و آن را با غبار خاکی که روی پنجره ها می نشیند مقایسه کنید. غبار چرب بدون مایعات شوینده اسیدی و قلیایی زدوده نمی شود. غبار های چرب قلب نیز به سختی با توبه و استغفار و تلاش بیشتر پاک می شود و انسان نباید فرصت را از دست بدهد تا غبار چرب و کار مشکل شود. پناه بر خدا

### صفات چگونه در انسان شکل می گیرد

ظلمت مانند غبار و گرد می باشد که بر اثر غفلت و جهل بر در و دیوار و آسمان دل و قلب انسان می نشیند. صفات و اخلاق حمیده و رذیله نیز در ابتدا به صورت غبار و گرد است که به مرور زمان و بتدریج متراکم می شود و بصورت جرم و صفت در می آید.

ستارگان آسمان نیز از درشت و غول پیکر و کوچک در ابتدا گرد و غبار و گاز یا به تعبیر قرآن دخان (به معنی دود) پراکنده بودند که بتدریج بر اثر تراکم ناشی از

(۱) سوره ق آیه ۱۸

(۲) اصول کافی. کلینی. ج ۲ ص ۴۳۷ روایت ۳

انفنجار و حرارت بسیار زیاد بشکل ستاره در می آیند. پس ستارگان آسمان، به منزله صفات نفس انسان کبیر است همانگونه که صفات نیک و بد وجود دارد هر کدام از اینها دارای آثار خاص خود از نیک و بد است که بصورت آثار جوی و روحی روانی بر انسانها و دیگر موجودات تاثیر می گذارد. مانند جزر و مد دریاها و آبها ناشی از موقعیت ماه.

خاصیت اعمال گوناگون که برخی بر حسب نوع عمل از حرام و واجب و مباح و مکروه سفید و برخی خاکستری و برخی سیاه هستند این است که هر چه عمل خالص تر، بیشتر و عمیق تر باشد، سرعت تراکم و حجم جرم آن ستاره یا صفت که ساخته می شود افزون تر می گردد. با عمل صالح و مستمر گردهای سفید با سرعت بیشتر به یکدیگر نزدیک و متراکم می شوند.

در مقابل با مکروهات غبار خاکستری و با گناه غبار و دودهای سیاه شروع به یکپارچگی می کنند و صفات ریز و درشت ساخته می شود هر صفت هر قدر بزرگتر باشد ماندگاری و آثارش بیشتر خواهد بود.

### تشریح جسم مثالی

بدن انسان از اخلاط گوناگون تشکیل شده است و ترشحات این غدد مزاج جسم را تشکیل می دهد. هماهنگی و عدم هماهنگی در میزان ترشح این غدد مزاج را تحت تاثیر قرار می دهد و این آثار مترتب بر مزاج دارای آثار بسیاری بر دیگر ابعاد انسان و جسم او دارد که بیانش خواهد آمد.

بیان این مطالب مقدمه ای برای بیان احوال و مزاج روح با به عبارتی حال و احوال و مزاج جسم مثالی یا جسم برزخیه است.

۱) چون گناه مغضوب است آن را سیاه نام نهادیم چه اینکه در حدیث هم مرویست که وقتی کسی گناهی مرتکب می شود نکته سیاهی در قلب و دل او نمایان می شود

بنابراین برای شفافیت بحث دوم بحث مقدمه لازم به نظر می رسد. اخلاط اربعه گاه متعادلند در ترشح گاه نامتعادل. نامتعادل بودن آن منشاء ناهنجارهای رفتاری و گفتاری می شود و اثر دیگر آن مربوط به روان شخص است که برخی افسردگیهای روانی و استرسها از آن ناشی می شود.

اگر اخلاط اربعه به میزان لازم ترشح شوند مزاج را متعادل می سازد و تعادل مزاج جسم منشاء هنجارهای رفتاری و گفتاری می شود و اثر دیگر آن مربوط به روان شخص است که نشاط و برون گرایی و خلاقیت و خوش اخلاقی از آن ناشی می شود.

پس سلامت و مریضی جسم و روان مربوط به تعادل و عدم تعادل مزاج جسم است. حال نکته بعد این است که جسم مادی مرتبه نازله جسم مثالی است این نکته حلقه وصل بحث جسم مادی و مثالی است. این جسم برزخی مثالی همان جسمی است که در رویا اشخاص با آن مرئی می شوند.

روح و بخاری که از تعادل و ممانعت اخلاط اربعه حاصل می شود هم جسم را مدیریت می کند هم روان را یعنی تحت تدبیر صورت جسم مثالی. روح حافظ مزاج اخلاط است جسم مثالی کاملاً شبیه جسم مادی است لکن مادی نیست جسمی است لطیف اما چون جسم است و قالبی برای روح لاجرم نیازمند مزاجی خاص خود است.

روح دارای قوا و آلات گوناگون است که بواسطه آنها در جسم تصرف می نماید و باجسم شروع به شنیدن و تکلم و دیدن می کند یعنی گوش ابزاری برای شنود روح در عالم عنصر است.

مراد از بحث این بخش است که جسم مثالی برزخی با اعمال نیک و زیبا و شبیه خود انسان و با اعمال بد، زشت و شبیه یکی از حیوانات متناسب با صفات غالب در نفسش می باشد.

گوش و چشم و قوه خیال ابزارهایی هستند که با اعمال خود جسم مثالی برزخی

راتحت تاثیر قرار می دهند و از تاثرات این جسم متاثر می شود همان گونه که جسم مادی وقتی بیمار می شود روح و روان را تحت تاثیر قرار می دهد. مثلاً گوش با شنیدن اصوات موزون و نیکو و الحان روحانی و حکمی، ترشحات کافی و شفاف انجام می دهد برعکس آن یعنی اصوات ناموزون و بیهوده و لاطائل و الحان شیطانی و سخنان حرام سبب کدورت ترشحات و بدبویی آنها می شود. چشم با دیدن مناظر زیبا و رنگهای شاد آثار مفیدی بر مزاج روح می گذارد و بر خلاف آن با دیدن مناظر حرام و ناپسند مزاج را کدر می کند و از تعادل می اندازد. افکار گوناگون از خوب و بد باعث ترغیب و یابیحالی در روح انسان ایجاد می کند یعنی با افکار خوب انسان به عبادت و خیرات رغبت پیدا می کند و افکار منفی و فکر در باره گناه حس پاکي و عبادت را از انسان سلب می کند.

از آثار مهم مزاج جسم مثالی تاثیر است که بر رفتار و گفتار شخص می گذارد. مزاج متعادل رفتار و گفتار و پندار شخص را موزون و متناسب با فطرت روحانی و رفتار و گفتار و خیالات بیهوده را کم می کند و بر حکمت امیز بودن آنها می افزاید برعکس مزاج نامتعادل این سه عامل را از تعادل ساقط و انسان را در مرداب طبیعت غرق می کند.

دورکن گفتار و رفتار آدمی شخصیت او را رقم می زند و شخصیت رابطه نزدیکی با سرنوشت دارد بنابراین همین دیدنها و شنیدنها و خیالات و پندارها که ساده به نظر می رسند و اغلب افراد به آنها توجهی ندارند با سرنوشت انسان سر و کار دارد. این سه عامل سه دهان جان و روح انسان هستند که ورودی های این سه دهان وارد قلب و روح می شود. در این زمینه و دریافت معارف بیشتر به کتاب های ارزشمند شرح العیون فی شرح العیون یا عیون مسائل نفس حضرت علامه حسن زاده آملی حفظه الله رجوع بفرما.

هر چند که ورودیهای این مجرا وارد معده ای بنام حس مشترک می شود در آنجا عصاره این واردات که از گوش و چشم و خیال وارد شده است به بخش های

مختلف جسم صادر می شود در این باره خدای عز و جل می فرماید «قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا»<sup>۱</sup>.

«اهلیکم» در یک معنا خانواده شخص است که حمل به معنای ظاهری آن است لکن در باطن معنا «اهلیکم» قوای نفسانی و آلات اوست که صورت کلی آن جسم مثالی است عبارتی «اهلیکم» قوای متصرفه در حواس پنج گانه بعلاوه خیال است و کلام حق در قبال اینها در آخرت «وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ»<sup>۲</sup> است.

قرآن کریم می فرماید: «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ» انسان چهار دهان دارد که با آنها غذای خورد که محسوس ترین آن دهان جسم است که به شکم و معده راه دارد در این سطح انسان با حیوانات مشترک است. گوش و چشم و خیال و زبان چهار دهان جان انسان است. برای شناخت بیشتر در این زمینه به کتاب ارزشمند شرح مراتب طهارت حجت الاسلام صمدی آملی مراجعه کن. قرآن کریم تاکید می فرماید که دقت کن که چه میخوری. «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ»<sup>۳</sup>

چون اینها دهان هستند که جان آدمی از این مجرا استفاده می کند بنابراین اصوات و سخنان و مناظر و دیدنی ها و گفتار انسان و خیالات، غذاهایی هستند که انسان در واقع آنها را تناول می کند مثلاً هر شخص انسان که به رویت شخصی در می آید به منزله یک لقمه غذاست سخنانی که می شنوی لقمه هایی هستند که از دهان گوش تناول می کنی پس نگاه کن ببین چه می خوری.

در حدیث است که معصوم فرمود: از غذای فاسق نخورید<sup>۴</sup>. حکمت آن این است که غذای فاسق منتقل کننده فسق است انسان هر چه می خورد نحوه جسمانی آن نصیب جسم و کیفیت نفسانی آن نصیب روح و جان اوست.

چه اینکه غذا مسانخ با مغذی است یعنی بین خورنده و خورده شده تناسب

(۱) سوره تحریم آیه ۶

(۲) سوره صافات آیه ۲۴

(۳) سوره عبس آیه ۲۴

(۴) وسایل الشیعه شیخ حرعاملی ج ۲۴ ص ۲۷۴

وجودی است پس نگاه کردن نوعی خوردن است از این رو در خوردن تصویر، پدیده و مناظر و اشخاص و افراد زیاده روی نکن زیرا نگاه غفلت می آورد و قلب را سنگین و قسی می کند. از خوردن اصوات زیاده روی نکن. نبی مکرم اسلام صل الله علیه و آله در نهج الفصاحه فرمود: هیچ چیز به زندان طولانی شدن از زبان سزاوارتر نیست.

اگر روح مریض شد یعنی حال عبادت نداشتی و از خوبان دور شدی و از قرآن محروم شدی و از نماز اول وقت غافل شدی و از عبادت لذت نبردی و از ادب دور شدی و بی حوصله شدی بدان که غذای مسموم خوردی یا اینکه غذای مسموم نخوردی ولیکن آنقدر از مباح خوردی تا ترکیب زیاد آن مسمومیت ایجاد کرد و رو به فسادی گذارد.

### خود قلبی انسان چیست

شیطان جدا دشمن انسان است و برای دشمنی با آدمیزاد نیازی به لشکر کشی ندارد. برای مقدمه باید به عرض برسد که انسان دارای بدن هایی در طول یکدیگر، تو در تو و لایه ای در قالب یکدیگر و کاملاً شبیه بهم دارد.

این بدن مادی و جسمانی بدن ظاهری ماست که چند روزی محدود در این دنیا باهاش کار داریم. بدن دیگر ما بدن مثالی یا برزخی ماست که جسمی لطیف و واسطه بین روح و بدن فیزیکی و جسمانی ماست.

بدن مثالی، اثری یا برزخی ما به خود حقیقی ما نزدیکتر است چون یک قدم به باطن ما نزدیکتر است نسبت به جسم دنیایی ما.

خب کاری که شیطان می کند این است که سعی می کند آب را از سرچشمه آلوده کند در این فرآیند حصارای دور جسم مثالی می کشد بقلب بدن خود شخص کاملاً شبیه آن در منطقه بین بدن مثالی و جسم مادی بسیار ظریف مانند پوست پیاز.

این بدن در واقع خود قلبی ماست چون از طرفی کاملاً شبیه ما و از طرفی خودمانیست. بواسطه این بدن است که وقتی ما چیزی را نگاه می‌کنیم شیطان سعی می‌کند بهره بصری خودش را به انسان القاء کند و آن را فهم خود شخص تلقی کند (دنیایی مطلب اینجاست) وقتی چیزی می‌شنود شیطان سعی می‌کند گوش بدن قلبی را شنونده معرفی کند و دیگر قوانین بدین شرح است. تا اینکه هر نیتی که می‌کند یا خیالی می‌پروراند شیطان سعی می‌کند بواسطه بدن قلبی منویات خودش را به شخص قالب کند.

یعنی شیطان در واقع خودش را بجای روح شخص و بدن قلبی را بجای بدن مثالی فرد جامی زندمانند دل‌کمی که خودش را وزیر معرفی پادشاه جا بزند در این صورت هر اطلاعاتی که به پادشاه (روح انسان) می‌رسد نه واقعیات بیرونی و حقایق بلکه اطلاعات غیر واقعی دل‌کمی برای رسیدن به اهداف شومش است که خودش را برای تصاحب تاج و تخت به خورد پادشاه می‌دهد.

متأسفانه بسیاری از صورت‌های ذهنی ما کلام و گفتار و رفتار و برداشت‌های ما بواسطه جسم قلبی است که ما آن را از خود انگاشته ایم در حالی که مادستری کافی به بدن مثالی خود یا خود واقعی نداریم و هر روز این فاصله بیشتر می‌شود. اینکه چرا بیشتر می‌شود و چه باید خواهیم گفت.

نشانه اینکه ما بیشتر با بدن قلبی و شیطانی در واقع زندگی می‌کنیم نه با خود خودمان این است که حال خوشی نداریم حال عبادت نداریم اگر عبادت کنیم لذتی نمی‌بریم عمیق نیست نوری ندارد مانند مساجد زیبایی که نمازگزار ندارد دعاها به اجابت نمی‌رسد ترقی روحی نمی‌کنیم هر روزمان مانند هم است امیال ما غیر واقعی است و به درد آخرت بخور نیست حرکتی در روح خود احساس نمی‌کنیم الهامات نداریم معرفتی به خود و خدا و دین نداریم و نمی‌خواهیم داشته باشیم اما در زبان خود را تقدیس می‌کنیم زندگی را خاکستری می‌بینیم دینمان قلبی بی روح است و فقط لقلقه زبان.

از عوارض احاطه خود مجازی حبس دعاست. یعنی وقتی شخص دعا می کند دعایش راه نفوذ برای صعود به آسمان ندارد در این صورت دعا حبس می شود و از اطراف فرد فاصله نمی گیرد تا زمانی که با استغفار و توبه و جبران مافات راهی باز شود. برداشتهای خود را بجای دین جامی زنیم و بهر چه مایل باشیم معتقد می شویم سعادت را در غیر بندگی خدا و عمل به دین می دانیم اگر کسی از بدی و گناه نهی مان کند ناراحت می شویم و یک کتاب توجیه برایش ردیف می کنیم براحتی درباره دیگران قضاوت می کنیم وقتی اذان می شنویم انگار کر هستیم و هیچ احساسی بهمان دست نمی دهد روح و نور اذان که دعوت خداست هیچ اثری در جان رو به موت مانمی گذارد برای بازی کردن توانگر و برای نماز و عبادت در حال احتضاریم و هزاران نقطه منفی دیگر که هر کدام به نظاره خود بنشینیم خواهیم یافت.

همه و همه اینها ناشی از فعالیت خود تقلبی ماست و با استمرار خطاهای ما فربه تر می شود اگر با خود واقعی آشنا شویم زندگی زیبا خواهد شد و انسان تن به بدی نخواهد داد و شیطان نمی خواهد این اتفاق بیوفتد چون در آن صورت جمال خود باعث می شود مجالی برای یکه تازی خود شیطانی تقلبی باقی نماند.

خود مثالی واقعی ما با اعتقادات صحیح و اعمال بی ریا و خالص و با حال و پاکیزه شکل می گیرد و بتدریج با استمرار انجام واجبات و ترک خطاها و گناه ها ترقی می کند و کامل و بارور می شود هر کس تاکنون تجربه کرده است که لحظه ای دلش برای خدا و قرآن و اهل بیت تنگ می شود و می خواهد خلوتی کند این حالت زمانی است که خود واقعی شخص روزنه ای را برای فرار از حصار بدن تقلبی یافته مانند زندانی ای که برای مدت کوتاهی فرار می کند.

خب ما زمانی خود واقعی هستیم که چنین آزادی راداشته باشیم هر قدر این حس بیشتر باشد مدت آزادی و حکومت خود واقعی مادر قلمرو وجودمان بیشتر خواهد شد.

تمام دستورات دینی و اخلاقی و عرفانی برای آزاد کردن خود واقعی از چنگال خود تقلبی شیطانی است اما اگر زندانی نخواهد فرار کند چه باید کرد اگر زندانی



نپذیرد که زندانی است چه باید کرد» انا هدینا السبیل اما شاکرا و اما کفورا» یعنی ما راه را نمودیم می خواهید شاکر باشید (هدایت شوید) یا کفر بورزید.

قرآن می فرماید «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ» بسوی خدا فرار کنید دقت کنید فرمود فرار کنید. اگر کسی جایی اسیر و زندانی نباشد کلمه فرار بکار نمی رود.

اما چه بگویم اگر ظرفی واژگونه باشد هر قدر باران بیاید قطره ای وارد آن نمی شود کاسه به خیس شدنش می بالد در حالی که درونش تهی است و ادعایی بیش ندارد ماباه ظاهر و باطن خود می بالیم اما درونمان جز اعتقادات خود ساخته و قضاوت های بی روا و افکار پریشان چیزی نداریم پناه بر خدا از روزی که پرده ها در افتد. بگذاریم و بگذریم.

اما خب باید بدانیم که بدن تقلبی ما با جهل و غفلت ما ساخته می شود عکس جهل و غفلت، علم سودمند و مراقبه است بنابراین اگر بخواهیم به خود واقعی خود دست یابیم باید معرفت بخود بیابیم مراقب اعمالمان باشیم.

یکی از شاخصه های بدن مثالی تقلبی توهم است که در قالب خودشیفتگی، خود کم بینی، پریشان فکری، حيله گری، خودسری و نصیحت گریزی بروز می کند.

توبه و استغفار حصار بدن تقلبی شیطانی را می شکند و با رجوع دائم به خدا و ذکر و عبادت درست می توان حصار بدن قلبی را بست و توان اعمال نفوذش را سلب کرد.

خود تقلبی حتی قوای نفس را نیز جعل می کند به گونه ای که با قوه تقلبی بصری بر چشم نفس ما و با سمع مجازی در گوش روح ما و با زبانش در زبان ما و با خیالش در خیال ما و با قلب تقلبی در قلب حقیقی ما اثر می گذارد.

بنابراین دیدنی ها و شنیدنی ها و خیالات و امیالی که در شأن انسان به معنای انسانیت انسان نیست در واقع اثرات و ترشحات بدن مثالی تقلبی شیطانی است بر نفس و روح ما.

برخی کارکردهای شیطان در انسان که بواسطه ایجاد بدن مثالی تقلبی انجام می

دهد در قرآن کریم به شرح زیر است:

«ای کسانی که ایمان آورده اید پای از پی گامهای شیطان منهدید و هر کس پای بر جای گامهای شیطان نهد [بداند که] او به زشتکاری و ناپسند و امی دارد.»<sup>۱</sup> (این کارکرد پیروی از شیطان است انسان بدون اینکه بداند از او پیروی می کند و گاه دانسته و نشانه این پیروی ارتکاب خلاف است)

«همانا شیطان می خواهد با شراب و قمار میان شما دشمنی و کینه ایجاد کند و شما را از یاد خدا و از نماز باز دارد»<sup>۲</sup> (اینکه برای انسان مهم نباشد شراب می خورد یا نه قمار می کند یا نه و کینه مومنین را به دل گرفتن و به یاد خدا نیوفتادن همه اثرات غلبه خود تقلبی انسان است).

«و از ایشان هر که را توانستی با آوای خود تحریک کن و با سواران و پیادگان بر آنها بتاز و با آنان در اموال و اولاد شرکت کن و به ایشان وعده بده»<sup>۳</sup> (وقتی شیطان ملعون از خدا مهلت گرفت اجازه یافت هر طور که می تواند در وجود انسان یکه تازی کند فقط قلب را خدا برای خودش نگه داشت و اجازه ورود به شیطان نداد) «و شیطان اعمالشان را برایشان آراست و زینت داد»<sup>۴</sup>.

(وقتی انسان خلافتی مرتکب می شود قبل از اینکه خود واقعی انسان در قالب نفس لوامه به انسان تذکر بده و او را از خلاف باز دارد خود تقلبی وارد می شود و با توجهیات صد من یه قاز او را از پشیمانی و ناراحتی باز می دارد).

«بی گمان کسانی که پس از آنکه [راه] هدایت بر آنان روشن شد [به حقیقت] پشت کردند شیطان آنان را فریفت و به آرزوهای دور و درازشان انداخت»<sup>۵</sup> (دیگر از کارکردهای شیطان در انسان در قالب «خود تقلبی»، القای آرزوی های طولانی و

(۱) آیه ۲۱ سوره نور

(۲) آیه ۹۱ سوره مائده،

(۳) آیه ۶۴ سوره اسراء

(۴) آیه ۶۳ سوره نحل

(۵) آیه ۲۵ سوره محمد

دراز است که چه ها باید بکنم و چه ها میخوام و از این دست امیال که تمام انرژی و وقت انسان را هدر می دهد این در حالی است که به حقیقت جاهل نیستند بلکه از حق غفلت می کنند).

«تا حدودی از شما اطاعت خواهیم کرد»<sup>۱</sup> (وقتی خود قلبی در انسان قوت گرفت شخص نصف دین را می پذیرد و نصف دیگر که به نفعش نیست نمی پذیرد مثلاً نماز را می پذیرد خمس را نمی پذیرد یا توحید را می پذیرد اما حجاب را نمی پذیرد نبی را می پذیرد ولی خدا را نمی پذیرد و بسیار موارد دیگر).

گاهی شیطان از طریق خود مجازی به انسان القائات می کند تا او را ناامید و ناراحت کند قرآن کریم در این خصوص می فرماید: «چنان نجوایی صرفاً از [القائات] شیطان است تا کسانی را که ایمان آورده اند دلتنگ گرداند»<sup>۲</sup>

وقتی قطر هاله جسم مثالی قلبی بیشتر شد قرآن کریم ناظر بر این مرحله از خود قلبی می فرماید:

«همان کسانی که چشمان [بصیرت]شان از یاد من در پرده بود و توانایی شنیدن [حق] نداشتند»<sup>۳</sup>

یکی دیگر از نشانه های کارهای شیطان در قالب خود قلبی و مجازی اسراف است قرآن مجید می فرماید: «همانا اسرافکاران برادران شیطانند و شیطان همواره ناسپاس بوده نسبت به پروردگارش»<sup>۴</sup>

نشانه دیگر کارهای شیطان در انسان در این مقال ناسپاسی است. انسانی که در احاطه بدن شیطانی قرار دارد محبت دیگران را وظیفه آنها قلمداد می کند و نیازی نمی بیند که از آنان تشکر کند.

در مرحله آخر وقتی تمام روزه های جسم مثالی قلبی پر شد و راه نفوذ به درون

(۱) آیه ۲۶ سوره محمد

(۲) آیه ۱۰ سوره مجادله

(۳) آیه ۱۰۱ سوره کهف

(۴) آیه ۲۷ سوره اسراء

بسته شد حال این شخص از زبان قرآن مجید این است که فرمود: «(آنان) کسانی اند که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند»<sup>۱</sup> این اشخاص در قبال کسانی که به آنان می گویند فساد نکنید می گویند ما اصلاح گر هستیم.

در این زمینه سوره بقره گفتگوی آنان را بیان می کند به اینکه «و چون به آنان گفته شود در زمین فساد مکنید می گویند ما خود اصلاح گر هستیم»<sup>۲</sup>، «بهوش باشید که آنان فسادگراند لیکن نمی فهمند»<sup>۳</sup>، «و چون به آنان گفته شود همان گونه که مردم ایمان آوردند شما هم ایمان بیاورید می گویند آیا همان گونه که کم خردان ایمان آورده اند ایمان بیاوریم هشدار که آنان همان کم خردانند ولی نمی دانند»<sup>۴</sup>. نتیجه و عاقبت این افراد که دیگر امیدی به اصلاحشان نیست در قرآن کریم تبیین شده است به اینکه فرمود: «خداوند بر دل‌های آنان و بر شنوایی ایشان مهر نهاده و بر دیدگان‌شان پرده ای است و آنان را عذاب‌ی دردناک است»<sup>۵</sup>، «خدا [است که] ریشخندشان می کند و آنان را در طغیان‌شان فرو می گذارد تا سرگردان شوند»<sup>۶</sup> استغفار و صلوات و توبه مانند سوهان و سمباده ای بدن جسم مثالی قلبی را می ساید و از بین می برد.

### تکلیف مادر قبال تصورات ذهنی مان چیست

این بحث از شاخه های بحث خود قلبی یا مجازی است که اهمیت زیادی دارد. ذهن یا قوه خیال انسان دائم در حال جوشش و تولید و پمپاژ افکار و تصورات

(۱) آیه ۱۰۴ سوره کهف

(۲) آیه ۱۱ سوره بقره

(۳) آیه ۱۲ سوره بقره

(۴) آیه ۱۳ سوره بقره

(۵) آیه ۷ سوره بقره

(۶) آیه ۱۵ سوره بقره

خیالی و ذهنی است و لحظه ای آرام و قرار ندارد مانند قلب که دائم در هر لحظه مشغول پمپاژ خون در سراسر بدن است ذهن یا قوه خیال نیز هر لحظه مشغول تولید و پمپاژ افکار و تصورات ذهنی و خیالات اعم از خوب و بد و مثبت و منفی و مفید و مضر در سرتاسر روان و خیال و ذهن آدمی است.

اگر تصورات ذهنی و افکار را بررسی کنیم می بینیم که بسیاری از آنها بیهوده و سرگردان و منفی است از این رو برای تامین سلامتی روان و طهارت ذهن و جلوگیری از پمپاژ افکار منفی در فضای ذهن باید با آنها مقابله و قوانینی را برای ساماندهی آنها وضع نمود.

افکار اعم از خوب و بد صورت های ذهنی است که برخی بدون اختیار در ذهن منتشر می شود و انسان را بخود مشغول می سازد و برخی هم با اختیار انسان تولید می شوند پس در یک جمع بندی می توان گفت تصورات ذهنی یا مثبت اند یا منفی و هر کدام از اینها یا اختیاری است یا غیر اختیاری.

ذهنیات گاه سرگردان و بی معنی و بی سروته هستند که چاره آن رفع و طرد آنهاست. گاه ذهنیات تصوراتند هستند و جنس تصور با ذهنیت سرگردان و بی سروته متفاوت است برخی ذهنیات که در قالب تصور می گنجند از این حیث که تصور هستند نیازمند دو امر هستند تا تعیین تکلیف شوند و آن تصدیق یا تکذیب است یعنی تا یک تصور تصدیق یا تکذیب نشود انسان را بخود مشغول می کند و بعدا مشکل ساز می شود. تصویری مانند حسن خوب یا بد است این یک قضاوت ذهنی است انسان باید در ذهن خود تکلیف این را روشن کند و به بهترین نحو قضاوت کند تا پرونده آن در ذهن بسته شود و گرنه دائم انسان را بخود مشغول می کند.

بنابراین هر تصویری یا صحیح است یا نادرست. ما نباید تصورات را بحال خود رها کنیم چون خود تقلبی که شیطان درون ماست بجای ما قضاوت خواهد کرد و خوب را بد و بد را خوب جلوه خواهد داد و بعدها خواهیم دید که نظر ما هم تابع همان خواهد بود مگر اینکه خود کار قضاوت و تعیین تکلیف در خصوص تصدیق

یا تکذیب تصورات را بر عهده بگیریم.

بنابراین یکی از راههای مقابله با افکار بیهوده و تصورات مشکوک یا منفی و نیز ساماندهی افکار و ذهن رعایت قانون تصدیق و تصور است. اگر به تدریج و مرور افکاری که چه در باره خود یا دیگران در ذهن می آید بررسی و در نتیجه تصدیق یا تکذیب کنیم بتدریج حضورش در ذهن کمرنگ می شود و هر تصویری که تعیین تکلیف نشود دائم به سراغ انسان می آید و آدم را بخود مشغول می کند زیرا تصور بدنبال تصدیق یا تکذیب است و تا به هدفش نرسد انسان را رها نمی کند.

از آسیب های رعایت نکردن اصل تعیین تکلیف کردن تصورات همانطور که قبلاً به عرض رسید این است که خود تقلبی انسان بجای او در خلاء تصمیم گیری انسان، تصوراتی را که باید تکذیب می شد تصدیق و تصوراتی که باید تصدیق می شد تکذیب می کند و این روند اگر ادامه پیدا کند هویت و شخصیت و نظام فکری شخص را دگرگون می کند و پس از مدتی شخص دچار استحاله فکری می شود یعنی چیزی را که زمانی ارزش می دانست بدون دلیل منطقی بی ارزش و آنچه را که ضد ارزش می دانست ارزش می پندارد مانند مرد غیر تمندی که بی غیرت یا زن با حیایی که بی حیا می شود یا انسان دینداری که بی دین می شود.

طی این جریان هاله خود تقلبی قطورتر می شود و کار دسترسی فرد به خود حقیقی اش را مشکل و مشکل تر می کند و گاه تا اواسط دوران برزخی اش دسترسی به خودش مشکل خواهد بود و عذابهای رنگارنگی که تجربه می کند بخاطر عدم دسترسی به خود حقیقی اش می باشد.

### منشاء بروز و ظهور تصورات؛

حال باید دانست تصورات و خیالات از کجا بوجود می آید. افکار و تصورات ذهنی عمدتاً از طریق چشم به وجود می آیند و از دیگر کانال ها و مجاری افکار، گوش و قوه مفکره و قوه خیال است.

انسان هر آنچه می بیند قوه خیال آنرا صورتگری می کند و دهها صورت مترادف و

متضاد را در ذهن بوجود می آورد. گاهی انسان چیزی را می شنود پس از آن ذهن شروع به صورت سازی متناسب با آن می کند یا قوه مفکره با پر داختن به موضوعات مختلف و دلخواهش دائم صورت های مختلفی در ذهن پمپاژ می کند. برخی افکار و تصورات که در دایره تصدیق و تکذیب نمی گنجد افکار سرگردانند که انسان باید قبل از گسترش در صفحه ذهن آنها را طرد و افکار مناسب رو جایگزین آنها کند.

این بحث جنبه روان شناسی دارد که با ورود به بحث معرفت نفس از حیث اثر گذاری آن بر روان و روح و نفس وارد مسائل عرفان نظری و عملی می شود زیرا متصل به بحث طهارت قوه خیال است و هیچ تکاملی مقدم بر طهارت قوه خیال حاصل نمی شود این اهمیت این بحث را نشان می دهد.

### یبوست روح

همانطور که در گذشته عرض شد انسان چند ورودی و چند خروجی دارد طعام و آب از راه دهان بلعیده و اضافات آن از طریق ادرار و مدفوع از بدن دفع می شود. ما بجز این دهانی که آب و غذا می خوریم ورودیها و دهانهای دیگری نیز داریم مانند گوش که اصوات را می خورد یا بعبارتی دریافت و ادراک و لمس می کند و چشم که مناظر را ادراک، لمس و دریافت می کند. بینی که بوها را دریافت می کند دیگری نیز قوه خیال است که صورت های ذهنی و تخیلات را می خورد.

بحث ما در این مقال یبوست روح است و بیان آن این است که فضولات و اضافات آب و غذا اگر از بدن دفع نشود بدن دچار یبوست و مشکل سازی می شود از این رو باید در مانش کرد حال مادر طول روز صدها منظره و هزاران تصویر ذهنی و صداها رو دریافت می کنیم آیا همه آنها جذب بدن یا جذب روح و روان می شود؟ آیا همه آنها هضم می شوند؟

البته می دانیم که هیچ کدام از آنها معدوم نمی شوند و از بین نمی روند پس در کجا

زندگی می کنند کجای وجود ما هستند؟ این نوع طعام ها غذای جسم ما نیست که با دستشویی رفتن دفع بشوند تصاویر و صداهایی که از حلال و حرام دریافت کرده ایم. چطور باید فضولات اینها را دفع کنیم اگر دفع نشود مشکل بزرگی برای روان و روح ایجاد می شود زیرا در صورت عدم دفع، روح و روان دچار یبوست شدید می شود.

### عوارض یبوست روح؛

اختلال در هویت و وحشت از مرگ و تنهایی، ناامیدی از نجات و هدایت و از بین رفتن غیرت و حیا، غلبه خود تقلبی که پیش از این درباره اش مفصل عرض شد، دلسرد شدن از عبادت و ترک آن و دهها عوارض ریز و درشت دیگر از عوارض یبوست روح است.

### چاره و درمان یبوست روحانی؛

استغفار بسیار، زیارت مشاهد شریفه، انجام واجبات بخصوص نماز اول وقت، ذکر شریف صلوات و دعای فرج و دعای غریق و ذکر شریف یا مقیل العثرات و بیداری سحر تا حد توان و ذکر شریف یونسیه.

### چهره صفات نفسانی

هر صفت و خصلتی تاریک یا روشن، شخصیتی دارد و هر شخصیتی چهره ای دارد که همگی آنها در درون ما زندگی می کنند پس بنگریم وجود ما و درون ما حاوی و شامل چه افرادی و اشخاصی است.

ممکن است حاضر نباشیم با یک شخصیتی حتی در یک شهر زندگی کنیم اما همه آنها را در درون مان داریم و آنها را با خود حمل می کنیم مانند اتوبوسی که سر راه همه را سوار می کند از خوب و بد زشت و زیبا فاسد و صالح.



### باطن انسان یا بهشت است یا جهنم

باطن هر انسانی یا باغی از باغهای بهشت و یا گودالی از گودالهای جهنم است و این از صفات و رفتار و گفتار و نیت اشخاص هویدا است.

هر انسانی حاوی ۱۴۰ صفت است ۷۰ صفت عقلانی و مثبت و رحمانی و ۷۰ صفت جهلانی و شیطانی و منفی که برخی فعال و برخی غیر فعال است.<sup>۱</sup>

وسعت بهشت یا جهنم هر شخصی به میزان مقدار و تعداد فعلیتهای جنود عقل و جهل در باطن اوست.

### روح هر انسانی ۱۴۰ اقلیم با جغرافیای مختلف دارد

صفات بد هفتاد تا است که به لشکر جهل معروف می باشد که در واقع اینها خواهی شیطانی اند و نیز هفتاد صفت و اخلاق نیک و وجود دارد که خلق و خویهای الهی و ملکی است.

حدیث جنود عقل و جهل حدیث نخست کتاب شریف اصول کافیست.

هر صفت و اخلاق شیطانی در باطن انسان در حقیقت شهر و اقلیمی بسیار بد آب و هوا با بادهای مسموم و داغ و زمینی شوره زار و غیر حاصل خیز که جز تیغ در آن نمی روید با حیوانات درنده و گزنده باقیافه های وحشتناک که دائم در حال حمله و کمین اند و رودخانه هایی با آب های جوشان مخلوط با چرک و خون و بسیار بد بو.

آثار هر شهر شیطانی و خصوصیات آب و هوایی اش تا چهل منزل اطرافش را تحت تاثیر می گذارد.

مساحت هر شهر در باطن هر انسانی متفاوت است در برخی بسیار وسیع و در برخی کمتر و این بسته به میزان رسوخ صفات در درون شخص است.

انسان اگر بخواهد از شرّ این اقلیم آسوده گردد باید چهل منزل از آن دور شود.

اما در مقابل هر صفت نیک و الهی و عقلانی در حقیقت اقلیمی و شهری بسیار خوش آب و هوا و بادهای نشاط آور و همراه با بوهای بسیار خوش بازمینی حاصل

(۱) رجوع شود به اصول کافی جلد اول حدیث اول . حدیث جنود عقل و جهل

خیز و پوشش گیاهی زیبا و متنوع و پرندگان زیبا و خوش الحان. آری همه اینها در درون ماست و مرگ، مرکبی سریع السیر است که ما را طرفه العین به این سرزمین‌های می‌رساند و اینکه به کدام شهر وارد شویم اکنون داریم انتخاب می‌کنیم آری هم اکنون!!!

### رابطه نقص و جودی با نوع مشکلات انسان

به مناسبت هر نقص و جودی در نفس انسان مشکلی در خارج موجود است بنابراین اگر مشکلمان عوض نشد یعنی آن نقص و جودی بر طرف نشده و اگر نقص به کمال تبدیل شود مشکل نیز تغییر خواهد کرد.

### عوارض گرایش به کثرت و وحدت در انسان

انسان هر قدر با مرکب آرزوها و شهوات دنیایی بسوی کثرات روان و از آخرت و عاقبت غافل شود فاصله او با دیگر اجزای عالم و نظام هستی بیشتر می‌شود و دچار عوارض آن می‌گردد مانند احساس پوچی و بی‌هدفی و انکار هدفمندی عالم و حقایق و معتقداتی که قبلاً بدان معتقد بوده و بسیاری از عوارض بدبوی دیگر از جمله ترس از مرگ منشاء حال بد دو روز دیگر انسان افکار و قضاوت‌های کنونی اوست و احوالات خوب انسان نیز ناشی از افکار و مراقبات روزهای گذشته اوست. قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ»<sup>۱</sup>. یعنی؛ و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست

برعکس هر قدر انسان با یاد آخرت و ترک مشتتهیات بیهوده و زودگذر و ترک غفلت بسوی آخرت رود فاصله بین او با دیگر اجزای جهان هستی و انرژی‌ها و فرکانسهای جودی فضای عالم نزدیکتر می‌شود این شخص نظام عالم را هدفمند و یکپارچه می‌بیند و از آرامش لازم برخوردار است.

نگاه این دو دسته از انسانها ناشی از عملکرد خود آنهاست بنابراین هر کسی چیزی را می بیند که می اندیشد و حقیقت واحد است.

### کفار و منافقین حقیقی کیانند

قرآن کریم می فرماید: «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ»<sup>۱</sup> یعنی مبارزه کن با افرادی که از کفار و منافقین هستند.

در واقع در معنای حقیقی تر کفار و منافقین قوا و حواسی باطنی نفس و روح است که معنایی گسترده تر و دقیق تر است.

بر همین سیاق است کریمه «قل یا ایها الکافرون» کفار همان سرپیچی کنندگان قوای نفسانی و روح است از فرامین عقل.

قوای نفس مانند چشم و گوش و زبان و دست و پا و اینها قوای ظاهر و باطن اینها قوای روح است.

### جهاد با کفار خطاب درونی خدا به بشر است

قرآن کریم می فرماید «جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» خداوند متعال در این ایه به پیامبر اکرم دستور می دهد که با کفار و منافقین جهاد کند امروز که پیامبر نیست قرآن هم که تعطیل بردار نیست بنابراین خطاب حق تعالی امروز با ماست حالا علاوه بر کفار و منافقین بیرونی مهمتر از آن که جهاد اکبر است مبارزه با کفار و منافقین درونی و نفسانی است.

انسان دارای قوای گوناگون نفسانی است چشم و گوش و زبان و خیال و دست و پا نیروهایی هستند در سرزمین وجود انسان که اهل سرپیچی و عناد و کفر و نفاقند و انسان به دستور خداوند متعال باید با آنها جهاد و مرز خودش را با آنها مشخص کند و تدبیر نماید در سوره مبارکه کافرون که فرمود: «قل یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون...»

## ماده ایجاد رذایل و فضایل اخلاقی

مایه هلاکت انسان و منشاء بروز و به وجود آمدن رذایل اخلاقی و نفسانی یکی جهل و دیگری غفلت است. جهل نسبت به آنچه نمی دانیم و غفلت نسبت به آنچه می دانیم.

علم ضد جهل و مراقبه ضد غفلت است پس مایه نجات انسان و منشاء ظهور اخلاق حمیده علم و مراقبه است.

## با یک بام و دو هوا انسان بجایی نمی رسد

انسان نمی تواند با رفتار و منش و مشی یک بام و دو هوا بجایی برسد. مشتبهات نفسانی و محرّمات را با دست پس زدن و با پا پیش بکشد بلکه باید تکلیفش را با خودش یکسره و روشن کند یا رومی روم یا زنگی زنگ. انسان نمی تواند یک دستش در دست شیطان خبیث باشد و یک دستش در دست خدا. نجاست و طهارت باهم جمع نمی شوند جایی که نجاست شیطانی باشد جایی برای طهارت الهی نیست.

## شرط تمثّل

در هر تمثّل سه شرط باید موجود باشد یکی حقیقتی که تمثّل می کند دوم خود تمثّل که متن واقعه است و سوم کسی که برای او تمثّل صورت می گیرد مانند این آیه شریفه که فرمود: "فتمثّل لها بشراً سوياً"<sup>۱</sup> در اینجا صاحب تمثّل حضرت جبرائیل سلام الله علیه و تمثّل صورت بشری آن جناب و حضرت مریم سلام الله علیها کسی است که دریافت کننده تمثّل است.<sup>۲</sup>

(۱) مریم ایه ۱۷

(۲) عیون مسائل نفس، مرحوم علامه حسن زاده آملی.

### طبع حیوانی انسان نجاست خوار است

طبع حیوانی انسان یا همان نفس اماره جانوری نجاست خوارست که از خبثات و معاصی و گناهان تغذیه می کند و معاصی همان نجاسات نفسانی اند و اگر گناه پیدا نکند از مکروهات و اگر نیابد از جهل و سپس از غفلت انسان تغذیه می کند. بنابراین بدیهی است که فریگی شیطان و نفس شیطانی به میزان گناهان است و هر چه از غذای او کاسته شود از توان او نیز کاسته می شود.

### حرام خور، حرام جو می شود

حرام خور حرام جو و حرام بین و حرام گوش و حرام گو می شود. لقمه حرام چه لقمه مادی باشد که از دهان خورده می شود و چه لقمه نفسانی باشد که از گوش و چشم و خیال و قلب خورده می شود باعث می شود مزاج فاسد شود و مزاج فاسد جز فعل فاسد میل نمی کند.

### استقامت در عمل و اعتقاد باعث نزول ملائک

در این گفتار از ترکیب و ضرب برخی آیات شریف قرآن مجید عوائد و نکات بسیار خوبی عاید می شود.

قرآن کریم می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»<sup>۱</sup> و در شریفه دیگر می فرماید: «وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا»<sup>۲</sup>. محور بحث در این گفتار پیرامون «الملائکه» و «ماء» است. با ضرب این آیات در می یابیم که «ماء» همان «الملائکه» است. البته در کتب تفسیر (ماء) به امام زمان علیه السلام هم تعبیر شده است.

در کریمه آخر سوره مبارکه ملک می فرماید: "اگر خداوند آب را در زمین فرو برد

(۱) فصلت آیه ۳۰

(۲) جن آیه ۱۶

آنگاه چه کسی می تواند آنرا برای شما بالا بیاورد .  
 با توجه به این شریفه ها در یافتیم که « تنزل علیهم الملائکه » مترادف و هم سیاق  
 و به معنای تنزل علیهم المآء است. ملائکه حامل علم و علم معبر به آب است  
 همانطور که در خواب اب به علم و آگاهی تعبیر می شود.  
 خداوند عالم می فرماید اگر استقامت کنید شما را یاری می کنیم و یاری کردن  
 خداوند عالم از طریق اسباب و کارگزاران ملکوتی و فرشتگان است و از آنجا که  
 مراد از آب علم است در باطن عالم و ملکوت بنابراین "تنزل علیهم الملائکه" همان  
 تنزل علیهم العلم است و مصداق "تنزل علیهم الملائکه" با تنزل علیهم المآء و تنزل  
 علیهم العلم یکی است عبارتی معنای عبارات (نازل کردیم بر ایشان ملائکه را) و (نازل  
 کردیم بر ایشان آب را) و (نازل کردیم بر ایشان علم را) یکی است.  
 حدیث نبوی سزاوار ذکر است که فرمود: مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَّثَهُ اللَّهُ عِلْمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ .  
 یعنی کسی اگر به علمش عمل کند خداوند دانش آنچه نمی دانسته به او می آموزد.  
 پس صبر و استقامت بر علم و دانش و طلب آن دو عملکرد دارد یکی اینکه هم آب  
 فرو رفته را بالا می آورد دوم اینکه آب نازل نشده را نازل می کند بنابراین استقامت  
 محور و حد وسط نزول و عروج است. یکی از اسامی خداوند "یا راد ما قد فات"  
 است یعنی با استغفار و استقامت در راه خدا باعث جبران کاستی ها و از دست  
 رفته ها می شود.

در جریان ملاقات حضرات خضر و موسی سلام الله علیهم جناب خضر فرمود  
 تو چطور صبر می کنی بر آنچه علم نداری . یعنی قبل از هر جریانی خداوند عالم  
 آگاهی برای استقامت و ورزیدن در اختیار سالک و شخص قرار می دهد زیرا صبر یا  
 محصول علم گذشته یا تسلیم کنونی و یا علم آینده است زیرا بدون علم و آگاهی  
 یا تسلیم و توکل هیچ صبری محقق نمی شود. جناب امیرالمومنین سلام الله علیه

فرمودند: با چیره شدن بر عادات است که می توان به بالاترین مقامات رسید.<sup>۱</sup>  
 زیرا عادت، غلبه اقتضائات مزاج نامتعادل در روان است که محصول آن در گفتار  
 و پندار شخص نمود پیدا می کند

### از مراتب طهارت قوه خیال

از مراتب قوه خیال این است که خلافاً کاران را بخدایشان که صاحب آنهاست  
 واگذاری. خداوند عالم انتظار دارد که بنده حرف گوش کند و در خیال خود ایشان  
 را تنبیه نکند و ذهنش را به خیال آنها نیالاید.

### پریشانی، پوست اندازی سالک است

سالک وقتی پریشان می شود و یا در دوره ای قرار می گیرد که حمله ها و تظاهرهای  
 پریشانی و بی قراری به او رو می آورد این بدین معناست که او در حال پوست  
 اندازی است بنابراین باید درد و حرارت و برودت روانی و فشار تکامل و ترقی و  
 پیشرفت را تحمل نماید تا به نتیجه برسد و نباید شانه خالی کند. «فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ  
 وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ»<sup>۲</sup>. یعنی؛ پس در [امثال] حکم پروردگارت شکیبایی  
 ورز و مانند همدم ماهی [یونس] مباش

گاهی شخص، سالک نیست و کاری با سلوک ندارد در این صورت باید به عرض  
 برسد که خداوند عالم در زندگی هر فردی نفحات و نسیم های هدایت بخش می  
 فرستد که این نسیم ها فرصتهایی اند که خدای مهربان به عنوان آیه به انسان نشان  
 می دهد و حالاتی مانند پریشانی بر شخص طاری می شود که شخص به باطن  
 خودش و به حال خودش و خلوت خودش فرو رود و در باره خودش بیاندیشد  
 تا خودش را دریابد.

۱) غرالحکم آمدی ابوالفتح حدیث ۴۳۰۰

۲) سوره قلم آیه ۴۸

بنابراین پریشانی در شخص غیر سالک در واقع پیک حق است که شخص بخودش بیاید و بیرون خود را رها سازد و به درونش سفر نماید چون دیر یا زود همگی سفر خواهیم کرد از دنیا به عقبی که راه عقبی از درون انسان می گذرد پس اگر خودمان زودتر برویم محترمانه خواهد بود و گرنه به زور و خشن خواهند برد.

آری ای مسافر، راه آخرت از درون انسان است اگر در دنیا با درون خود آشنا باشیم در برزخ و ملکوت گم نخواهیم شد و گرنه شاید میلیون ها سال در بیابان تیه برزخ و ملکوت «یَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ» آسیرگردان خواهیم شد و سفری وحشتناک در خود خواهیم داشت.

پس زودتر با خود دوست شویم و بانواهی درون آشنا و سرزمین های غیر حاصل خیز را آباد و حاصل خیز کنیم تا قبل از اینکه بدون آباد کردن درون به درون رویم.

### چیستی قبض، عوامل و آثار آن

قبض به معنای گرفتگی درونی و حزن و غم است در مقابل آن بسط است بمعنای شادی و نشاط.

قبض دو گونه کلی دارد. یکی قبض عام دیگری قبض خاص. قبض عام برای عموم افراد بشر است قبض خاص برای اهل سلوک و تقواست.

گاهی عواملی که باعث قبض عام می شود باعث بروز قبض خاص می شود. در هر حال تشخیص قبض و نوع آن مشکل است.

عوامل بروز قبض عام مشکلات زندگی مانند بیکاری، بی همسری و ناکامی، بیماری و شکست در درس و کار و زندگی و مانند آن.

عوامل بروز قبض خاص، غفلت روح از مراقبه و ترک اعمال عبادی و سلوکی و سستی در تحصیل علم و معرفت و به بطالت گذراندن وقت و خطا و گناه و مانند آن. البته علت بخششی از قبض خارج از فرد است مانند نظر اولیای الهی و مریدان ربانی و



پدران آسمانی که باد میدن در روح و نفس شخص به قصد تربیت آنان رو دچار قبض می فرمایند تا نفس پخته و کامل شود مانند پدر یا طیبی دلسوز که فرزندش را در آغوشش می فشارد که در نتیجه آن چرک ها و فضولات و جودی فرد از او جد می شود. میزان و مدت این قبض به اختیار مربی اوست چه مربی او ظاهر و معلوم و چه غائب و نامعلوم باشد چه شخص او را بشناسد چه او را نشناسد.

قبض برکت بیشتری برای سالک و اهل تقوا دارد نسبت به بسط. بسط عمدتاً زنگ تفریح است اما قبض به منزله کلاس درس می باشد.

قبض عرفانی یا خاص چون حرارت دارد باعث کفاره گناهان و سوزاندن معاصی فرد بکار می رود.

با این توضیحات نباید قبض عام را به پای قبض خاص نوشت قبض به معنای عرفانی آن که همان قبض سالکان و اهل تقوا و مراقبه است هم علت آن و هم آثار آن متفاوت است با قبض عام.

قبض عوام به معنای غم و حزن و ناراحتی و افسردگی و مانند آن است و ظرف آن روان شخص است اما ظرف قبض عرفانی، نفس و روح است قبض عامیانه با رفع مشکلی که باعث قبض شده است رفع می شود اما اگر دنیا را هم به مقبوض عرفانی بدهند شاد نمی شود.

بنابراین برای تشخیص اینکه قبض، خاص است یا خیر باید موارد فوق بررسی شود که مبادا انسان کم کاری یا پرکاری تیر و ئید یا کمبود ویتامین بی را به پای قبض عرفانی نگذارد تشخیص قبض نیازمند تجربه و تخصص است.

### حرکت انتقالی و وضعی سالک

کره زمین دو حرکت دارد یکی وضعی دوم انتقالی. در حرکت وضعی زمین بدور خود می چرخد و در حرکت انتقالی به دور خورشید.

انسان نیز در سلوک همین دو حرکت را دارد در حرکت وضعی که حرکت غیر

اصلی و حاشیه ای است در جامی زند و در غفلت بسر می برد و به کارهای بیهوده و غیر ضرور می پردازد.

انسان سالک در حرکت انتقالی به سمت جلو حرکت می کند و به وظایفش می رسد محاسبه و مراقبه دارد. پس هرگاه احساس کردیم مراقبه و محاسبه داریم معلوم می شود رو به پیشرفت و در غیر این صورت معلوم می شود که در حال در جازدن هستیم و وقت تلف می کنیم.

### انواع حرکت؛ ظاهری و باطنی

قرآن کریم می فرماید: «رَبِّ أَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِيْ مِنْ لَدُنْكَ سُلْطٰنًا نٰصِرًا» یعنی: خدایا داخل شدن و خارج شدن مرا (در هر کاری) درست و صادقانه و صحیح کن و قرار بده برای من از جانب خودت قدرت یاری گر. برای انسان مدخلی و مخرجی وجود دارد این مسئله بیان کننده حرکت است زیرا حکایت از خروج از چیزی به سوی چیزی دارد.

اصولا مخرج و محل خروج به شیء متحرک نزدیکتر است تا مدخل او اما چرا در آیه شریفه مدخل مقدم شده است.

این موضوع باز می گردد به مسئله حرکت و اقسام آن. برای روشن شدن موضوع حرکت رابه دو گونه ظاهری، عام و یا عرضی و غیر ذاتی و نیز باطنی، خاص، جوهری یا ذاتی تقسیم می کنیم.

در حرکت ظاهری یا عام یا بعبارت بهتر عرضی، حرکت از چیزی به سوی چیز غیر اوست یعنی حرکت از الف بسوی ب اما در حرکت باطنی یا ذاتی و جوهری که درونی است در واقع حرکت از وجهی و بعدی و مرحله ای از وجود انسان بسوی بعدی بالاتر یا پایین تر است یعنی حرکت طولی.

حرکت عرضی به سمت چپ و راست است اما حرکت طولی به سمت بالاتر و

پایین این تفاوت مهم این دو حرکت است. حرکت عرضی در امور مادی جاری است اما حرکت طولی در امور غیر مادی.

حرکت عرضی یا ظاهری حرکت سفلی و حرکت طولی را حرکت علوی می گویند. حرکت از شهری به شهری و از این دست حرکات حرکت ظاهری است اما حرکت از اخلاق بد به اخلاق خوب و یا برعکس و یا از عادت بد به عادت نیک و برعکس حرکت طولی و باطنی گفته می شود.

چون اصالت حرکت با حرکت باطنی است و مدخل در آن اولویت دارد در کریمه فوق مدخل ابتدا آورده شد.

در حرکت باطنی فضای امر باطنی فرد را احاطه می کند و محاط شدن شخص در واقع دخول محسوب می شود و این مسئله تقدم است بر حرکت و خروج و آن فضای امر باطنی موتور محرکه انسان می شود و می دانیم که محرک مقدم است بر جسم متحرک. چون دانستیم که حرکت یا به سمت پایین است یا بسمت بالا بنابراین گاهی محرک و سوسه شیطانی است و گاهی فرشته الهی. از این روست که آیه شریفه دخول و خروج صدق را مطرح فرمود «رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق... این مسئله با قضیه تقدم اجابت بر دعا و قضا بر قدر مرتبط است یعنی تقدم دخول بر خروج در امور معنوی از جنس تقدم اجابت بر دعا و حاجت است.

ترجمه باطنی آیه شریفه این می شود که خدایا مرا به سلوک و دخول در وادی حقیقتم ببر و مرا به حقیقتم برسان که از خود مجازی به خود حقیقی برسم و وارد شوم یعنی خروج از خود مجازی و ناقص و دخول به خود حقیقی و عالم ذات و در حرکت بسوی آنچه بسوی آن حرکت می کنم «سلطان نصیراً» بمن بده.

سلطان نصیر یعنی استاد و مرشد و معلم روحانی و معنوی و کسی که مرا در این حرکت باطنی و درونی یاری دهد.

سلطان نصیر یعنی کسی است که توان و قدرت دستگیری داشته باشد. معلمی از

جنس انسان یا روح الهی که فرمود: «وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ»<sup>۱</sup>

### انواع تعلق یافتن مواهب الهی به سالک

ممکن است برخی گاهی دلگیر باشند و اعتراض کنند که مادینداری و مراقبه می‌کنیم اما چیزی عایدمان نمی‌شود و پیشرفت نمی‌کنیم و دعایمان مستجاب نمی‌شود.

این مطلب بخاطر جهل ما نسبت به ادبیات خداوند عالم و حکمت کارهای او و نحوه ریزش‌های نعمت و رحمت‌ها و عطا‌های اوست عز اسمه.

اما باید بدانیم که مواهب الهی به مومن بخصوص سُلَاک دو گونه کلی دارد و آن این است که یا مواهب و عطایای الهیه به علم و عقل و دانش فرد تعلق می‌گیرد که در نتیجه آن به دانش فرد افزوده و به چیزهایی که قبلاً نمی‌دانسته آگاه یا با استادی یا کتابی یا مطلبی حکیمانه و کاربردی‌ای آشنا و سبب تصحیح اعتقادات او می‌شود و شخص از اعتقادات خود ساخته و خود بافته که مبتنی بر حدس و گمان و برداشت‌های شخصی بود نجات می‌یابد. این موهبت الهی است که به بُعد و جنبه علمی فرد نازل می‌شود.

پایه دیگری که محل نزول مواهب و عطایای الهی به سالک و مومن است عمل اوست که در نتیجه آن عملی که قبلاً شخص از عبادات و نیکی‌ها انجام نمی‌داده موفق به انجام یا عملش در عبادات با کیفیت تر می‌شود.

بنابراین مواهب الهی یا به جنبه علمی فرد تعلق می‌گیرد که سبب ارتقای علمی و روحی او می‌شود و یا به عمل شخص تعلق می‌گیرد که سبب کیفی تر شدن رفتار عبادی او می‌شود.

بیشتر اوقات چون مواهب الهیه به تدریج و آهسته و ظریف نازل می‌شود فرد آن را حس نمی‌کند.

## انواع شهود

شهود دو گونه شهود متصل و شهود منفصل است. شهود متصل در عالم خیال شخص صورت می‌گیرد اما شهود منفصل در خارج از ذات شاهد و این شهود علم کلی است نه تجربه شخصی چون قائم به شخص نیست آن بخشش که قائم به شخص است شهود متصل و امری جزئی است.

در شهود متصل قوه خیال شخص دخیل است اما در شهود منفصل قوه خیال شخص دخیل نیست به همین خاطر مبنای این شهود قائم به نفس شاهد نیست. مثلاً گاهی انسان به چیزی فکر می‌کند شب خوابش را می‌بیند این خیال متصل است اما گاهی بدون اینکه به چیزی فکر کنیم مطلبی در خواب گفته می‌شود و مطابق واقع است و صادق. در این صورت قوه خیال در این رویای صادق دخیل نبوده بلکه مفعول و گیرنده بوده نه سازنده و فاعل.

## اسرار آیه قصاص

قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ»<sup>۱</sup> یعنی: و ای خردمندان شما را در قصاص زندگانی است باشد که به تقوا گرایید.

قصاص به معنای تلافی و جبران است. برای اینکه بتوانیم سرّ مطلب را در یابیم این را بدان بدانیم که با هر گناه و ارتکاب کاری که خلاف دستور خداست بخشی از وجود ما می‌میرد. توبه و استغفار و جبران مافات چه حق الله باشد و چه حق الناس همان قصاصی است که سبب می‌شود آن بخش مرده دوباره احیاء و زنده شود چون قصاص تلافی کردن است حال اگر گناه کشتن فردی باشد به غیر عمد با قصاص جبران می‌شود و اگر ضربه زدن به ماشین یا مال کسی باشد با رد مال و یا جبران خرابی قصاص می‌شود که باعث زنده شدن دوباره آن بخش وجود که با خطا مرده بود می‌شود. بحث پیشین درباره انواع مواهب الهی بود با توجه به این بحث در می‌یابیم که گاهی

خداوند مهربان چیزی را روزی انسان می کند تا بخش های مرده او را احیاء کند.

### نکات سلوکی از سوره کهف

گاهی خداوند عالم با به وجود آوردن مشکلی کوچک از مشکل بزرگتر پیشگیری می کند.

گاهی خداوند مهربان امری، حسنه ای، کرامتی، سود و رزقی یادعایی را در یک زمان می پوشاند و محبوس نگه می دارد و به مرحله اجرانمی گذارد تا در زمانی که مناسب است آنرا آشکار می کند که بهترین و بالاترین سود نصیب شخص شود. سوره کهف بخصوص آیات شریف ناظر بر جریان همراهی حضرت موسی و خضر علی نبینا و آله و علیهم السلام در این خصوص قرائت شود.

فتح باب حضرت موسی علیه السلام ابتدایش از جایی بود که گفت این مستی که زدم و مخالفم مرد از عمل شیطان بود خلاصه نتیجه آن شد که از شهر فرار کرد تا اینکه مقدمه شاگردی حضرت شعیب سلام الله علیه فراهم شد. شعیب نخستین استاد او بود.

فتح باب دوم برای حضرت موسی شبیه قضیه اول بود زمانی که به همراهش گفت ماهی را بیاورنهار بخوریم همراهش گفت ماهی را فراموش کردم بیاورم و جز شیطان کسی آن را از یادم نبرد حضرت موسی گفت این همان نکته ای است که در پی آنیم. به یاد داشته باشیم که در فراموشی حکمت و قضای الهی نهفته است.

خلاصه در هر دو قضیه جناب موسی علیه السلام عملی را به شیطان نسبت دادند که ظاهرش مفسده و خطا اما باطنش خیر و قضا و حکمت الهی بود.

حضرت موسی شخصی را کشت و آنرا به شیطان نسبت داد و حضرت خضر کودکی را کشت و آن را به خدا نسبت داد این فرق دایره شریعت و حقیقت است. در این جریانات، خیر الهی در قالب شرّ ظهور نمود پس آنچه انسان در زندگی اش شرّ و بدی می داند خیر اوست و این به ظاهر شرّ، خیرش بیشتر از رفاه اوست.

پس گاهی فتوحات معنوی نه با ذکر و چله نشینی بلکه با عملی آغاز می شود که شخص گمان می کند خطایی مرتکب شده که شناخت این لایه ها با اهل فن است. بر عهده خواننده محترم است تا بیشتر تعمق کند تا بهره های وافر نصیبش شود. دیگر اینکه؛ گاهی خداوند عالم، شخصی یا چیزی را محبوب دل انسان می کند و در نظر او جلوه می دهد تا اینکه بر دل و ذهن شخص مستولی شود. این گونه خدای سبحان دل و امیال و افکار و واکنش سالک را به چالش می کشد. مراد از این امتحان ظرفیت سازی و تکمیل نفس انسان است. دیگر ثمره آن کسب کمال آن محبوب و مطلوب و اتحاد با لذت و جودی اوست که کسب جمال الهی است. این یکی از گذره هاست که باید شخص از آن عبور کند. «زِينَةٌ لَهُمْ لِيَنْبَلُوهُمْ أَیُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»!

### در مذمت عادت به عنوان آفت سلوک

در مذمت عادت بحثهای بسیاری است از جمله فرمایش امیرالمومنین سلام الله علیه که فرمودند: اگر کسی بر عاداتش فایق نیاید به حقیقت راه نیابد<sup>۱</sup> اما از بزرگترین و ظریفترین آفت و آسیبها خیانت و نفاق عادت برای انسان، ارائه شخصیتی مجازی و غیر واقعی و دروغین از خود می باشد. در این زمینه به فتوحات مکیه ابن عربی و کتاب عوالم خیال ویلیام چیتیک (ترجمه قاسم کاکایی) رجوع کن. طی این فریب عادت انسان چیزی غیر از خودش را می شناسد و آن را خود می پندارد و امیال و اعمال و اخلاق او را امیال و اعمال و اخلاق خود می پندارد. از این رو در نهایت متوجه می شود که تمام سرمایه اش را در جیبی که فقط شبیه جیب خودش بوده ریخته است.

(۱) سوره کهف آیه ۷

(۲) غرر الحکم آمدی ابوالفتح حدیث ۴۳۰۰

## روزگار از چهار فصل جدا نیست

روزگار چهار فصل دارد یکی بهار که بشر در آن در پی خداست و تابستان که انسان در آن از نعم الهی برخوردار است و پاییز که بلاها به او رو می آورد و زمستان که بلاها به او ج می رسد.

بدانکه اکنون روزگار در نیمه دوم پاییز است و موجودات در دامن بلاها بسر می برند اما زمستان در راه است.

در زمستان دهر باید چند لباس تقوای روی هم پوشید تا از گزند سرمای بلاها در امان ماند. یک لباس کفایت از سرما نمی کند باید همه قوای نفس رو با چند دست لباس تقوا پوشاند تا هم از بلای سرما در امان ماند و هم در شتر شد تا از سوراخ غربال آخر الزمان رد نشد.

## سرفصول طبیعت و نفس

وقتی فصلی از فصول چهارگانه بخواهد عوض شود حدوداً ۱۰ روز قبلش تغییرات آن فصل ابتدا در شبهای آخر فصل کنونی نمودار می شود مثلاً اواخر تابستان ابتدا حال و هوای پاییز در شبهای آخر شهریور آشکار می شود باد می وزد و هوا خنک می شود بعد بتدریج تاثیرات هوایی شب ها به روز هم سرایت می کند و روز هم شباهت به هوای شب پیدا می کند.

روح انسان نیز احوالات گوناگون دارد مثلاً اگر بخواهد صعود کند مثلاً گرایش به شب زنده داری و نماز شب پیدا می شود برای انسان طالب معارف و حقایق آثار احوالات شب در قالب عزلت و سکوت و ذکر در روزها توسعه می یابد.

## هر تصدیق و تکذیبی، لوازمی دارد

هر چیزی از جمله رفتار و اعتقاد و اندیشه در کل هر اثری لوازمی دارد مثلاً کسی که شهادت به چیزی می دهد یا موضعی در قبال هر موضوعی می گیرد یا چیزی را



رد یا قبول می کند لوازمی دارد که ناگزیر از پذیرش آن خواهد بود.

مثلاً کسی که شهادت به رسالت رسول خدای دهد یا فلان حزبی را مشروع یا غیر مشروع می داند این لوازمی دارد و این لوازم بر او خواه یا ناخواه بار می شود.

مثلاً کسی که از دینی به دینی می رود از لوازم آن این است که آنچه از معتقدات و اصول و فروع دین اول است منکر است چه به زبان بیاورد یا نیاورد چون لوازم هر چیزی امری ثبوتی محسوب می شود که در پی اثبات چیزی حمل می شود.

مثلاً وقتی خورشید را در آسمان دیدیم و قبول کردیم که خورشید در وسط آسمان است لوازم این پذیرش را مجبوریم بپذیریم و نمی توانیم انکار کنیم مانند روز بودن و شب نبودن، گرم بودن و سرد نبودن، روشنایی آسمان و زمین و تاریک نبودن و انکار درخشیدن ماه و رویت ستارگان و غیره.

پس در پی تأیید یا تکذیب هر چیزی بطور کلی دو گروه گزاره های ثبوتیه و سلبیه (گزاره های تأییدی و تکذیبی) به دنبال آن می آید که آنها نیازی به تأیید یا تکذیب شخص ندارد چون جبری هستند و از اختیار شخص خارج بلکه هر جا چیزی ثابت یا محو شود آن لوازم بدون اجازه بر آنها وارد می شوند.

برای وضوح این مسئله ساده مثال خورشید را آوریم گزاره اثباتی خورشید در وسط آسمان به همراه خود گزاره سلبی شب و تاریکی هم اثبات می شود یا وقتی وجود اقدس احدیت ثابت شد وجود شریک برای حضرتش سلب می شود این گزاره لازم و ملزومند یعنی نمیشود اولی را پذیرفت اما دومی را نپذیرفت بعبارتی نمی شود وجود خدای یکتا را پذیرفت اما وجود شریک را منتفی ندانست. این بحث ساده لازم و ملزوم است که در کتاب منطق می خوانیم دوستان می توانند به منطق مظفر یا دیگر کتب منطق از جمله منطق صوری مراجعه کنند.

پس دانستیم که امور اثباتی اختیاری اند و در حوزه پذیرش یا عدم پذیرش شخص اما لوازم آنها غیر اختیاری اند.

مثال دیگر اینکه؛ عمل به دستورات دین خدا اختیاری است در قبال این پذیرش

ثواب اخروی به ثبوت می‌رسند یعنی بدنبال این پذیرش خود به خود می‌آیند و اگر کسی به دستورات خدا عمل نکند عذاب اخروی خودبخود و بصورت خودکار و بدون اختیار فرد بر او وارد می‌شوند.

نکته دیگر اینکه بین موضع فرد (که مقام اثبات است) با ورود لوازم آن بر شخص ذره‌ای فاصله نیست. مثلاً بین خورشید و روز بودن فاصله‌ای نیست. امور دیگر را خود بر این قیاس دریاب.

### چگونگی ذکر خدا در مستراح

در حدیث قدسی است که خداوند عزیز به حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه الصلاة والسلام فرمود: ای موسی در هر حالی مرا یاد کن.<sup>۱</sup> جناب موسی عرض کرد خداوند آیا من باید تو را در حال مخصوص یاد کنم؟ آنگاه خطاب آمد که ای موسی در هر حالی (در هر زمان و مکانی) می‌توانی مرا یاد کنی.<sup>۲</sup>

همچنین از حضرت صادق سلام الله علیه نقل است که فرمود: «لَا بَأْسَ بِذِكْرِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَبُولُ فَإِنَّ ذِكْرَ اللَّهِ حَسَنٌ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَلَا تَسْأَلُ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ»<sup>۳</sup> یعنی: اشکالی ندارد که در حال بول کردن به یاد خدا باشی که ذکر او در هر حالتی پسندیده است و مباد از یاد خدا ملول گردی.

طبق این احادیث شریف که باید در مکانی چون مستراح نیز یاد را خدا کرد اگر نیک بنگریم مستراح نعمت بزرگی است در این زمینه مطلبی است که به عرض می‌رسد.

انسان در مستراح سه نوع خروجی دارد یکی مدفوع دوم بول (ادرار) سوم باد. این سه که از خصوصیات جسم انسان است معادلاتی در نفس انسان نیز دارد که صفات رذیله و زشت معادل مدفوع جسمانی است و معادل بول سخنان بیهوده و

(۱) کلیات حدیث قدسی شیخ حرعاملی ص ۷۵

(۲) همان ص ۱۰۷

(۳) ابن فهد حلی، جمال الدین احمد بن محمد، عده الداعی و نجاح الساعی (ترجمه: حسین غفاری ساروی). ص ۴۷۵

زشت و سوم باد که معادلش در نفس انسان افکار پلید و نیات شیطانی و قضاوت های نادرست در ذهن و کینه و امثال آن است که همچون باد در آسمان ذهن می وزد. تدبیر کن به اینکه حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام در انجیل بر نابا فرمودند سخن لغو ادرار شیطان بر نفس (دهان) متکلم است.

با توجه به عرایض بالا اهمیت ذکر خدا در مستراح آشکار می شود چنانچه حضرت حق تعالی فرمود ای موسی مراد هر حالی یاد کن<sup>۱</sup> شیوه ای به ذهن حقیر رسید که بیان می شود بی تردید به عامل آن لباس تقوا پوشانده خواهد شد که «لباس التقوی ذلک خیر»<sup>۲</sup>. روایت است که مستحب است انسان با پای چپ وارد مستراح شود ابتدای کار در مستراح کشف عورت و عریان شدن می باشد و ذکر آن این است که یا ستار العیوب عیوب مرا بپوشان.

دوم باد که ذکر آن این است که بگوید خدایا لغزشهای ذهن و خیال مرا ببخش چون از شر آنها به تو پناه می آورم زیرا هر آنچه از خوب و بد در ذهنش تصور کرده است خدا می داند.

هنگام ادرار در دل بگوید خداوند از لغزشهای زبانم به تو پناه می آورم و عذر می خواهم و روایت است که بیشتر اهل جهنم بخاطر زبانشان گرفتار می شوند. هنگام مدفوع در دل بگوید خدایا از صفات رذیله ام به تو پناه می برم لطفا اخلاق بد و ناپسند مرا از وجودم بزدا و صفحه دلم را از لوث وجودشان پاک فرما.

در آخر وقتی خود را می شویید بگوید خداوند انا همینطور که بسادگی جسمم را از آلودگی های جسمانی پاک کردی بهمین سادگی روحم را از آلودگیهای نفسانی پاک فرما. سپس هنگام لباس پوشیدن بگوید حمد خدا را که آلودگی ام را پاک و عیوب و عورتم را پوشاند و در آخر طبق روایت با پای راست خارج شود.

(۱) همان

(۲) سوره اعراف آیه ۲۶



# شمیم سوم

## (حقیقت انسان)

---



## شمیم سوم (حقیقت انسان)

### انواع شب قدر

هنگامه نفخ روح همان انزال دفعی قضا و قدر فرد است یعنی منفوخ بالاجمال شامل تمام مراتب قضا و قدر آن فرد است خداوند کریم در قرآن حکیم فرمود: و نفخت فیه من روحی. این روح الهی حاوی علم و اطلاعات است که بخشی از این اطلاعات مقدرات شخص و این امری بدیهی است و مراتب و قسمت‌های آن به تعداد سال‌های عمر هر فرد است و طبق آن و بر مقتضای تنزیل و نزول تدریجی هر ساله امور فرد در فلک قمر که آسمان دنیاست (در نجوم احکامی یا همان آسترولوژی آسمان دنیا را قمر می‌نامند). قرار می‌گیرد و در واقع مقدرات هر شخص بخش نامه ای است که فرشتگان مخصوص مامور اجرای آن می‌شوند لکن هر آنچه خداوند بخواهد محو می‌کند و هر آنچه خواهد اثبات می‌فرماید.

بنابراین قضای هر شخص یک باره و دفعی هنگام نفخ روح او بر باطن او نازل می‌شود و سپس هر ساله مقدرات و تفصیلات آن قضای اجمالی هر ساله در قالب یک نامه و دستور العمل واحد ابلاغ می‌شود و پایان هر سال نامه مهمور به مهر موکل (فرشته) آسمان اول به نام اسماعیل می‌رسد<sup>۱</sup> و فرشتگان مامور آن نامه را به فلک

(۱) اسماعیل: «هُوَ رَوَيْتَنَا مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ بِإِشَادِهِ إِلَى الصَّادِقِ (ع) أَنَّهُ قَالَ (ع) إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يُقَالُ لَهُ إِسْمَاعِيلُ سَاكِنٌ

اعلی بنام زحل می برند و نگه داری می کنند تا قیامت که بر او عرضه کنند. چه اینکه قرآن کریم می فرماید: *اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا*<sup>۱</sup> ابتدا و انتهای هر سال ملکوتی که همان شب قدر است شاید بر او حدی از اولیای الهی مکشوف باشد زیرا در اوقات سال گردش می کند<sup>۲</sup> از این رو آنانکه تمام شبهای سال را احیاء می کنند بالاخره شب قدر را در می یابند و دیگران به تعداد احیاء در ۳۶۵. توضیح بیشتر در خصوص اثبات شب قدر شخصی به استناد قرآن و حدیث اینکه همانگونه که قرآن کریم دو گونه نزول دفعی و تدریجی دارد شب قدر هم دو گونه دفعی و تدریجی دارد شب قدر خاص به منزله قضاست زیرا آنچه در طول زندگی آن جنین تجربه خواهد کرد مراتب قدری همان قضا خواهد بود و آنچه در سالهای متمادی تجدید می شود مقدرات همان قضای کلی است. همانگونه که حافظ ابن حجر در فتح الباری گفته است و ابونصر فارابی در فصوص الحکم در این باره مطالبی دارد که علامه بزرگوار حسن زاده آملی آنرا شرح کرده اند.

زمانی که چهار ماه از عمر جنین گذشت روح انسانی توسط فرشته‌ای به اذن خداوند عالم در جنین دمیده می شود و جنینی که مراتب نباتی را از ثمّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا طی کرد و به مرتبه ثمّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا رسید آن فرشته می آید و روحی که خدا مقدر فرموده در جنین می دمَد.

در حدیث نبوی است که فرمود: *يَبِيعُ الْمَلِكُ فَيَبْفِخُ فِيهِ الرُّوحَ*<sup>۴</sup>.

فِي السَّمَاءِ الدُّنْيَا إِذَا قَالَ الْعَبْدُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ سَمِعَ مَرَاتٍ قَالَ لَهُ إِسْمَاعِيلُ قَدْ سَمِعَ اللَّهُ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ صَوْتَكَ فَأَسْأَلُ حَاجَتَكَ «همانا برای خداوند فرشته‌ای است که به او «اسماعیل» می گویند. او در آسمان دنیا ساکن است. هر گاه بنده هفت بار بگوید یا ارحم الراحمین، اسماعیل به او می گوید خداوند که ارحم الراحمین است صدایت را شنید، حاجت خویش را از او بخواه. (برگرفته از کتاب الزهد اثر حسین بن سعید کوفی اهوازی ص ۵۴)

(۱) سوره اسراء آیه ۱۴

(۲) برای دریافت مطالب بیشتر به ده رساله فارسی علامه حسن زاده آملی رجوع کن

(۳) سوره مومنون آیه ۱۴

(۴) جامع العلوم و الحکم عبدالرحمان بغدادی ابی الفرج حدیث رابع ص ۹۹. و نیز: تفسیر ابن کثیر ج ۳ ص ۲۴۱



از امیر المومنین سلام الله علیه نقل است که فرمود: اذا تَمَّتْ النطفه اربعه اشهر بعث اليها ملكٌ فنفخ فيها،<sup>۱</sup> یعنی وقتی جنین به چهار ماهگی رسید خداوند متعال فرشته ای را به سوی او می فرستد تا در آن نطفه روح بدمد. وقتی روح دمیده می شود مثل یک بادکنک خالی نیست بلکه حاوی اطلاعات مورد نظر درباره آن شخص می باشد یعنی مقدرات او. از این رو این را شب قدر نام گذاری کردیم.

البته در این مباحث اسرار و معارف فراوان است که آن مقدار که در وسع حقیر بود در کتاب های «اشرفات ربانی در شناخت انسان» و «حقیقت روح انسان» به کمک خدا تحریر کردم.

همانطور که در کتابهای مذکور تحریر شده این دمیدن حاوی علم و اطلاعات و حامل قدرت سمع و بصر و قلب و عقل و اندیشه و ادراک است چنانچه قرآن کریم فرمود: قُلْ هُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ<sup>۲</sup> در حدیث است که ابن مسعود از پیامبر اکرم نقل کرد: فیومر باریع؛ برزقه واجله و عمله و شقی او سعید.<sup>۳</sup> یعنی خداوند فرشته ای که فرستاد به جنین به چهار چیز دستور داد و مکلف شد چهار دسته مقدرات را در جان جنین بنویسد رزق و زمان مرگ و عمل و سعادت و شقاوت او را.

آیا دمیدن خدا که فرمود و "نخفت فیه من روحی" یا دمیدن فرشته که در جنین می دمدمثل فوت کردن ماست که با دهان و لب می دمیم و مانند دم ما حاوی دی اکسید کربن و اکسیژن و این چیزهاست!؟

هر فرشته ای اسمی و صنفی دارد یعنی یا جلالی است و مظهر اسمای قهر و مضل و سلطنت خدا و یا جمالی است و مظهر لطف و رحمت و هدایت خدا.

فرشته وجود مجرد و سراسر علم و اطلاعات و آگاهی است کل مجرد عالم یعنی هر

(۱) ابوالفتح راضی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش های اسلامی

آستان قدس رضوی، سال ۱۴۰۸ ه ق، ج ۷، ص ۲۰۳

(۲) سوره ملک آیه ۲۳

(۳) نیسابوری، صحیح مسلم بشرح النووی ج ۱۶ ص ۱۸۹

مجرد از ماده علم و عالم است.<sup>۱</sup> وقتی می‌گوییم فرشته دمید یعنی جوهره‌ای از خویش را در جین به ودیعت می‌گذارد و قرار می‌دهد و خود مفصل بخوان از این مجمل. مجملش گفتم نکردم من بیان \* ورنه هم افهام سوزدهم زبان هر فرشته‌ای در واقع تجلی اسمی از اسامی خداوند مبارک است انسان با هر اسمی که خلق می‌شود آن اسم مبداء و مقصد او خواهد بود یعنی آن اسم در مبداء، مصدر و در معاد، مدخل است و احوال شخص متناسب با اقتضائات آن اسم خواهد بود و میزان تحقق رقایق و حقایق در ذات شخص به اعمال او باز می‌گردد و اعمال و احوال شخص تعیین کننده سیر او است.<sup>۲</sup>

مرحوم شیخ محمود شبستری در کتاب گلشن راز فرموده است؛

ز حق با هر یکی حَظُّی و قِسمی است \* معاد و مبداء هر یک به اسمی است  
از آن اسمند موجودات قائم \* بدان اسمند در تسبیح دائم  
به مبداء هر یکی ز آن مصدری شد \* به وقت باز گشتن چون دری شد  
محمد بن علی اشکوری نیز در محبوب القلوب گفته است: لکل اسم عبدٌ و هو  
ربه. هر اسمی را مظهریست و آن مظهر تابع و مربوط اوست عبد، جسم و آن اسم  
قلب اوست.<sup>۳</sup>

خب معلوم شد که فرشته‌ای بر ما نازل و مقدراتمان را در وجود مادر قالب یک برنامه کلی که اسم آن قضا است رقم زد.

باز گردیم به بحث قبل؛ دیدیم که فرشته‌ای الهی در زمان جنینی بر روح ما نازل شده و مقدرات ما را در قالب روح ما دمیده است.

قسمت سوم بحث پس از تبیین و اثبات شب قدر خاص تعیین تاریخ و عددی است که ما را به شب قدر شخصی مان رهنمون می‌شود.

(۱) قواعد کلی فلسفه در فلسفه اسلامی، غلام حسین دینانی

(۲) قاموس قرآن. بخش توضیح کلمه ملک

(۳) شیخ محمود شبستری، گلشن راز

(۴) محمد بن علی اشکوری. محبوب القلوب

برای اینکار تاریخ تولد شخص لازم است البته اگر زمان انعقاد نطفه معلوم باشد کار سهل تر و نتیجه دقیق تر خواهد بود و چه بسیار نیک است والدین اگر میسورشان بود زمان انعقاد را ثبت کنند اما معمولاً ماه‌ها زمان انعقاد نطفه را نمی‌دانیم از این رو ناچاریم تا از تاریخ تولد استفاده کنیم و زمان ایلاج روح را با کمی اختلاف بدست بیاوریم.

شاخص محاسبه ۹ ماه بارداری است البته ممکن است کسی ۶ ماهه به دنیا بیاید در این صورت هم مشکلی نیست چون در مدت معمول که ۹ ماه است ۵ ماه و در صورت تولد ۶ ماهگی ۲ ماه از تاریخ تولد کسر می‌کنیم بنابراین مهم نیست نوزاد در چند ماهگی متولد شده باشد و چون ملاک ما تاریخ تولد است نه تاریخ انعقاد نطفه از این رو مجهول بودن آن اشکالی در محاسبه ایجاد نمی‌کند.

مثلاً کسی متولد ۲ مرداد ۱۳۵۴ است طبق قاعده ۵ ماه کسر می‌کنیم به ۲ اسفند می‌رسیم این تاریخ یعنی ۴ ماه پس از انعقاد نطفه بنابراین زمان ایلاج و دمیدن روح در این شخص ۲ اسفند و تاریخ انعقاد نطفه او اوایل آبان سال ۱۳۵۳ است و بر اساس سال قمری زمان دمیدن روح مصادف با ۱۵ صفر سال ۱۳۹۵ هجری قمری و زمان تقریبی انعقاد نطفه مصادف با نیمه‌های شوال ۱۳۹۴ هجری قمری می‌شود. نیک است شخص در محدوده ایامی که مربوط به انعقاد نطفه و ایلاج روح و تولد اوست مراقبه و عبادت و انابه داشته باشد امید اینکه مشمول رحمت خاص الهی گردد.

تبه گردد سراسر مغز بادام \*      گرش از پوست بیرون آوری خام  
ولی چون پخته شد بی پوست نیکوست \*      اگر مغزش بر آری بر کنی پوست<sup>۱</sup>

## 'نیت' عین ثابت و حقیقت وجودی انسان است

امام العالمین حضرت وصی علیه الصلاه و السلام در غرر الحکم فرمود: «عطای خدا به هر کس به قدر نیت اوست»<sup>۱</sup> و این فرمایش گرانقدر حضرت ناظر بر کریمه قرآن مجید است که فرمود «اعطی کل شیء خلقه ثم هدی»<sup>۲</sup>. حقیر را بعون الله مطلبی است. این فرمایش تمام حکمت است به ساده ترین بیان و عبارت که معجزه قولی آن بزرگوار است.

مرحوم ابن عربی تمام اصول کتاب ارزشمندش فصوص الحکم را بر همین یک عبارت بنا کرده است. ابن عربی «نیت» را به عنوان «عین ثابت» قلمداد کرده و در واقع تفاوت فقط در لفظ است اما در معنی عین ثابت شخص دقیقاً همان «نیت» اوست. یعنی «عین ثابت» یا «نیت» همان اعطای خلقت شیء است و «ثم هدی» ناظر بر شریفه مَأْمِنٌ دَائِبَةٌ إِلَّا هُوَ أَخَذَ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ<sup>۳</sup> است. هر خلقی را ربی است که هادی اوست. بنابراین کسی که خلقتش را و حقیقت خود را شناخت ریش را شناخته زیرا حقیقت هر شیء ای همان رب و تمام حقیقت و غایت کمال اوست پس شناخت حقیقت شیء همان معرف رب است و جز رب چیز دیگری نیست.

دراخبار است که قدر و ارزش هر فرد به اندازه همت و نیت اوست. طبق فرمایش مولای کائنات علی علیه السلام عطای خداوند عالم به هر کس به قدر نیت اوست. یعنی کسی چیزی طلب نمی کند و نمی گیرد مگر بر طبق نیت و بر مبنای وجود اصلی خودش پس اگر چیزی نمی گیرد رزق او نیست و در واقع خودش از ابتدا نخواست است نه اینکه خدا نداده است. تدبر کن در کریمه «كُلُّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ»<sup>۴</sup>. برای اینکه بحث ظریف نیت خوب جا بیفتد حقیقت نیت را می شکافیم برای این

(۱) گزیده میزان الحکمه، ص ۵۷۷، ش ۶۳۲۰

(۲) سوره طه آیه ۵۰

(۳) سوره هود آیه ۵۶

(۴) سوره اسراء آیه ۸۴

کار نیت را بر دو قسم می‌کنیم.

یکی آن که مطلق و کلی و ثابت است که آن ناظر بر مقام قضای شخص و اصل و حقیقت و جودی شخص است قسم دوم آن که ناظر بر مرتبه قدر است یعنی مراتبی که تدریجاً واجد آن می‌شود و طبق حال و مقامش آن را اقتضاء می‌کند.

در باره این نیت که جزئی است در بحث قضا و قدر مبسوط می‌خوانی.

تدبر کن در کریمه «یدبر الامر من السماء الی الارض»<sup>۱</sup> سماء مقام قضا و ارض حال کنونی شخص است. آن مقام قضا نیت و حقیقت و اصل وجود شخص می‌باشد. نیت به عبارت ساده اسم ظرفی است که تمام حقایق شخص و نیات و مقاصد و اختیارات و اقتضانات شخص در آن است.

خداوند حکیم تمام حقایق و اقتضانات اشیاء را به آنها اعطا فرمود «الذی اعطی کل شیء خلقه ثم هدی». این ناظر بر مقام قضا و جمع است که یک مرتبه بر حقیقت وجودی شیء اعطا و نازل می‌شود «انا انزلناه فی لیله القدر» بعد به تدریج طبق آن حقیقت وجودیش آنچه را که در خود بالا جمال دارد اقتضاء می‌کند که این مرتبه قدر است که فرمود «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ»<sup>۲</sup>.

"معلوم" حال شخص است و آنچه ذاتش اقتضاء نموده است زیر اقتضای معلوم کاشفیت و یا آن چیزی است که نقداً آشکار می‌باشد و مظهر اسم ظاهر و آنچه فاقد اقتضای او است لکن در قضای او موجود است مظهر اسم باطن و غیب او می‌باشد که فعلاً فاقد آن است.

نیت جزئی در مرتبه قدر و قدر مخرج و کاشف عطاست از نیت کلی که به قول ابن عربی عین ثابت است و نیت کلی درخواستش از حق تعالی است که «بِسْأَلِهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۳</sup> و از حق نیز اجابت که فرمود «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ»<sup>۴</sup>.

(۱) سجده آیه ۵

(۲) سوره حجر آیه ۲۱

(۳) سوره الرحمان آیه ۲۹

(۴) همان

بین طالب و مطلوب سنخیت و تناسب باید باشد یعنی طالب در طلب هر چیزی نیست بلکه به دنبال آن چیزی است که از آن چیزی در اوست یعنی معلوم بالا جمال اوست زیرا طلب مجهول محال است بنابراین هر کس آن چیزی را می طلبد که وجهی از آن شیء در اوست. از این در اخبار معصوم علیه السلام که فرمود ارزش هر شخص به قدر همت و نیت اوست.

انسان چیزی می طلبد که در خودش هست چون اگر چیزی از مطلوب در طالب نباشد اقتضای طلب هم نمی کند پس چون از خدا چیزی در انسان است فرمود «قد عرف نفسه فقد عرف ربه».

معلوم شد که بیرون از انسان اصلاً چیزی نیست که بخواهد آن را بطلبد زیرا خارج او عدم است.

سالمهادل طلب جام جم از مای کرد \* آنچه خود داشت زیگانه تمنای کرد  
یعنی قضا و قدر و لوح و کتاب و حشر و نشر و مبداء و معاد و برزخ و بهشت و دوزخ خود انسان است بمانسان. تدبیر کن در سخن خدای سبحان در کریمه که فرمود: «أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا»<sup>۱</sup>

«اقراء» فعل خواندن است و هر فعلی در انجام مراتب دارد و در هر عالمی به اقتضای خاص خود است «اقرا» در این کریمه یعنی ظهور ملکات نفس و شهود عینی نفس است مر ظهور ملکاتش را.

حال نیک است بعون الله بحث را بر مجرای دیگری جاری سازیم که عوائد دیگری عاید شود.

محور بحث این است که نیت امام علم و عمل است. رسول اعظم صلوات الله علیه و آله فرمودند: «الْعِلْمُ إِمَامُ الْعَمَلِ وَالْعَمَلُ تَابِعُهُ»<sup>۲</sup> یعنی علم امام عمل و عمل تابع اوست. باز فرمودند: «الاعمال بالنیات». علم امام عمل و عمل تابع علم است این رابطه بین

(۱) سوره اسراء آیه ۱۳

(۲) امالی طوسی، ص ۴۸۸

علم و عمل است. بزرگان فرموده اند علم و عمل دو جوهر انسان سازند مطلب راقم این است که نیت جزئی نیز بسان علم و عمل جوهر انسان ساز است با اینکه نیت کلی که شأنش بیان شد امام نیت جزئی و علم و عمل است. به عبارتی نیت جزئی و علم و عمل جسم نیت کلی است و نیت کلی روح آنها. بنابراین نیت امام العلم و العلم تابعه و العلم امام العمل و العمل تابعه. علم و عمل بر مبنای نیت سنجیده می شود در اخبار ائمه عصمت و طهارت علیهم السلام است که هر قومی با امامشان محشور می شوند حال دریاب که امام کیست و مامون کیست.

چه بسا علم و عملی که بر مبنای نیت شر و مزورانه باشد در این صورت دو جوهر انسان ساز نیست بلکه مخرب انسان است پس شرط علویت علم و عمل که متضمن مکان علوی و مکان نیت است. نیت شر نیز ضامن سفلیت مکان و مکان سفلی است.

اگر علم طالب مکان و منسوب به روح و عمل طالب مکان و منسوب به جسم است، نیت نیز ذات علوی است یا همانطور که به کشف الهی گفتیم "نیت" حقیقت انسان و اصل وجود و جوهر ذات اوست یا بقول شیخ محیی الدین عین ثابت.

بنابراین علم و عمل از آنگیز نیت کلی که ذات عالم و عامل است ناشی می شود از این رو علم و عمل که فاقد نیت باشد فاقد حیات و روح است چه اینکه در بیان معصوم علیه السلام است که هیچ عملی بدون نیت پذیرفته نیست چون وجود ندارد اصلاً که پذیرفته شود زیرا شرط موجودیت حیات است و احکام بر حیات حمل می شوند نه بر عدم.

«وَأَنَّ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى<sup>۱</sup>» این سعی و عمل که تابع علم باید باشد از ظلال نیت و عین ثابت شخص است.

نوع علم و عمل یا کیف نفسانی آن دو مبتنی بر اقتضای عین او یا همان نیت کلی

و حقیقت وجود اوست پس نیت پدر می باشد و عمل فرزندان او. در روایات معصومین علیهم السلام است که خالص کردن عمل از خود عمل سختتر است. خالص کردن عمل به نیت مربوط است. فافهم.

مطلبی به گونه ای دیگر که به فضل الهی به خاطر حقیر رسید این است که خدا چیزی اضافه یا کم نمی دهد بیشتر از ظرف و کمتر از آن هم نمی دهد اگر کسی چیزی نخواهد نمی دهد اگر بدهد بد نمی دهد او به کسی ظلم نمی کند اگر کسی بد خواست به او می دهد از این حیث که او را اجابت کرده است نه این که خواست به او بد بدهد.

پس به هر کس می دهد آن چرا که او می خواهد در قبال اجابت خواهش استعداد و حال و عمل گنهکاران می فرماید «لَا تُظَلِّمُ نَفْسٌ شَيْئًا»<sup>۱</sup> و در قبال خواست نیکان می فرماید «فَإِنَّمَا يَتَزَكَّى لِنَفْسِهِ»<sup>۲</sup> چون فرمود «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»<sup>۳</sup> و در حدیث قدسی فرمود «انا مطیع لمن اطاعنی»<sup>۴</sup> و فرمود: عصیان می کنم کسی را که مرا عصیان کند.

بنابر این نمی دهد مگر آن چه را که از او می خواهند و از خداست افاضه و از مخلوق است استفاضه و خداوند عالم بجای بندگانش تصمیم نمی گیرد بلکه تصمیمات بندگانش را اجابت می کند.

اینکه حق متعال فرمود: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ» یعنی اعیان و حقایق ممکنات خواندند او را و او نیز «اعطی کل شیء خلقه» پس هر کس هر چه خواست، خواست و فیاض علی الاطلاق نیز هر چه را خواستند داد. به هر کس هر چه باید داد دادند. حقایق همه اشیاء نیز نزد حق تعالی است چه اینکه فرمود: «فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ

(۱) سوره یاسین آیه ۵۴

(۲) سوره فاطر آیه ۱۸

(۳) سوره غافر آیه ۶۰

(۴) الجواهر السنیه، شیخ حر عاملی. ص ۹۴



مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ<sup>۱</sup>. ملکوت، حقایق ممکنات یا همان اعیان است که مظاهر الهیه اند.

### آیا تغییر و تبدیل در عین ثابت راه دارد یا خیر؟

یکی از مسائلی که در عرفان نظری بحث می شود و اختلاف انگیز و بسیار ظریف و دقیق است این بحث می باشد که آیا در عین ثابت و حقیقت شیء تغییر و تبدیل راه دارد یا خیر؟ اگر راه دارد آیا این تبدیل انقلاب در ذات است یا خیر؟

با بررسی اجمالی در سیر تحولات حکمت نظری و فلسفه در طول تاریخ پیرامون این بحث می بینیم که برخی چندان به ذات اعتقادی ندارند چون آنرا بی نیازی از خدا و استقلال ذاتی پنداشتند برخی نیز ذات را حذف کردند و گفتند جوهر صفات و فعل خدایند و تجلی او بنابراین استقلال ذاتی را اینگونه حل کردند برخی قائلند که در ذات و عین ثابت شخص تغییر و تبدیل راه ندارد و آنرا معقول نمی دانند برخی نیز تغییر در ذات و عین ثابت را جایز می دانند.

اینها اجمالا آرای است که هر کدام طرفدارانی دارد یا مفروضاتی است که مطرح می باشد.

مراد ما از این مطلب طرح این بحث است که همه این آراء به نوعی قابل توجیه و جمع است و حقیر فعل حق تعالی را محصور در حصار این آراء نمی دانم و عقیده و رای خود را با تکیه بر اسماء الله الحسنی مستدل، مبرهن و تحریر می کنم بعون الله تعالی.

پیش از این (به کتابهای اشراقات ربانی در شناخت انسان و حقیقت روح انسان اثر نگارنده رجوع شود) در باب اسماء الله و اینکه نظام عالم هستی نتیجه نکاح حضرات اسماء الله الحسنی جلالیه و جمالیه و تجلیات و پرتوهای آن حضرات با جمیع مراتب ایشان است و تمام مراتب اشیاء و مطلق شیئی از فرشتگان مقرب

و مراتب طولیه و عرضیه ایشان گرفته تا جن و شیاطین و انس و حیوان و نبات و جمادات از صدر تا ساقه و از شریف تا حضیض و از حقایق عالیه تا رقایق سافله و مراتب میانی آنها جملگی تجلیات اسماء الله الحسنى و فعل اویند عز اسمه و خالق، یک خالق و عالم یک عالم و صفات یک صفت و افعال یک فعل و زمان، آنی بیش نیست و ابتداء انتها و مبداء و معاد، شرح این یک آن و لحظه است.

در علم منطق اشیاء یا اجناسند یا انواع و یا افرادند.<sup>۱</sup> اجناس عین ثابتی دارد که رب النوع آن جنس است و انواع نیز این چنین است افراد نیز هر کدام عین ثابتی دارند که این اعیان هر کدام اسمی از حضرات اسماء الله است.<sup>۲</sup>

با این توضیح مختصری که ارائه شد حیوان جنس است چرا که تحت او انواعی قرار دارد از حیوانات مختلف پس او را رب النوعی است که عین ثابت آن و حقیقت وجودی آن است یا عبارتی مفتاح غیب قرآن کریم می فرماید: وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا هُوَ<sup>۳</sup> و نوع را عین ثابتی است یعنی اسمی خاص از اسماء الله است که آن نوع مانند نوع انسان مظهر اوست. مثلاً صفت شریف علیم مظهر علم است و هر عالمی تحت این اسم شریف روزی می خورد بدین ترتیب هر یک از افراد تحت انواع نیز عینی است ثابت که در سلسله مراتب مظاهر اسماء الله می باشد. چرا که هر اسمی را بی شمار مصداق و محل ظهور آثار آن اسم شریف می باشد.<sup>۴</sup>

عبارت «تغییر و تبدیل در عین ثابت» ظاهراً عبارتی متناقض است زیرا اگر عین، ثابت فرض شود فرض تغییر خلاف فرض است اما آیا این تناقض، ظاهری و تناقض ناظر بر الفاظ و چینش آنهاست یا متوجه معنای آنست.

عبارتی آیا نسبت تبدیل به عین ثابت بشرط لا است یا بشرط شیء یعنی اگر ادبیات و زبان و الفاظ را تغیر دهیم و به گونه ای دیگر این عبارت را بیان کنیم آیا مشکل

(۱) منطق صوری، محمد خوانساری

(۲) فصوص الحکم، محی الدین بن عربی

(۳) سوره انعام آیه ۵۹

(۴) کشف المعنی عن سر اسماء الله الحسنى، ترجمه علی زمانی قمشه ای

تناقض حل می شود یا اینکه بشرط لا بودن و یا عبارتی نامتغیر بودن عین ثابت متوجه معناست نه الفاظ .

با تکیه بر اسمای الهی و محور قرار دادن اسماء و مراتب آنها متوجه می شویم که تناقض عبارت «تغییر و تبدیل در عین ثابت» تناقضی ظاهری و متوجه الفاظ یا عبارتی تناقض ظاهری و شکلی است نه تناقض معنایی .

اگر اسم علیم را نوعی تحت یک جنس بدانیم متوجه می شویم که علیم را در ظهور و بروز آثار مراتبی بشمار است و همه تحت نوع یک اسم علیم اند لکن اسم علیم در هر مرتبه و فردی دارای شأن خاص آن مرتبه است مثلاً شأن علم در فرد ابن سینا متفاوت است با شأن علم در یک دانش آموز ابتدایی .

یک معنای تغییر در عین ثابت و حقیقت فرد، ترقی یک فرد تحت یک نوع به مرتبه بالاتر تحت همان نوع است البته بهتر است واژه مظهر یا مفتاح غیب را بجای عین ثابت قرار بدهیم یعنی فرد مظهر اسمی عالیت از خود و افراد تحت نوع علیم مظاهر اسم علیم اند .

معنای دیگر راه داشتن تغییر در ذات فرد انتقال یک فرد تحت یک نوع به افراد تحت نوعی دیگر مترادف یا گاه متضاد با نوع اول است مثلاً از قلمرو نوع علیم به حکیم یا لطیف یا خبیر منتقل شدن و این امری ممکن است هیچ دلیلی بر محالیت حرکت عرضی بسان حرکت طولی در مراتب اسماء وجود ندارد .

ممکن است فردی چند سال یا بلکه بگویم یک عمری تحت یک اسمی بوده اما در اواخر عمر به اسمی دیگری منتقل شده مانند فردی که منکر حق و کافر بوده در آخر عمر مومن می شود و از دنیا می رود عکس آن نیز در طول تاریخ بسیار نمونه هایی دارد و حدیث نبوی در این باره مشعر است که فرمودند چه بسیار اهل ایمان که در آخر عمر بی دین از دنیا رفته و چه بسیار بی دینانی که در آخر عمر مومن از دنیا رفته اند و خوانندگان هم شاید نمونه هایی در ذهن خویش داشته باشند .

بنابراین این تغییر افعال و عقاید ناشی از تغییر در ذات و اسم و مظهریت آنها مر

اسماء راست و حرکت عرضی از اسماء جمالی و جلالی امری ممکن و شواهد بر آن گواه است در حدیث است که در آخر الزمان برخی دینداران، بی دین و برخی بی دینان به اسلام می گروند یا افرادی که مسلمان نبودند از اصحاب حضرت سیدالشهداء شدند و برخی مسلمانان به کفر گرویدند و این ممکن نیست مگر به حرکت در جوهر پیش از حرکت در عرض.

این جایجایی اعتقادی و مسلکی را در هر عصری و نیز عصر خود شاهدیم که مسلمانانی بی قید می شوند و بی دینانی که به اسلام می گروند.

در کتاب نشانه هایی از دولت موعود اثر نجم الدین طبسی به نقل از جلد ۱۳ بحار الانوار مرحوم مجلسی آمده است: روزی امام حسین سلام الله علیه نزد امیرالمومنین آمدند و گروهی از افراد گرد حضرت بودند حضرت امیر فرمودند: از نسل او مردی ظهور خواهد کرد... او دنیا را پر از عدل و داد می کند در حالیکه پر از ستم شده است. سؤال شد این قیام چه وقت خواهد بود؟ فرمودند: افسوس هنگامی که از دین خارج شوید هم چنان که زن برای شوهرش از لباس خارج می شود در همین کتاب از حضرت رسول صلوات الله علیه و آله نقل شده است که وای بر عرب از شری که به آنان نزدیک شده است فتنه هایی چون پاره های شب تاریک صبحگاهان مرد مومن است و غروب کافر ...

سنخ از مفتاح غیب کردیم نیک است که مطلبی هر چند کوتاه در این باب تقدیم کنیم به اینکه مسئله تغییر و تبدیل در عین ثابت یا ذات یا اسم مظهر فردا می توان در چارچوب بحث الواح ثابت و متغیر نیز تفسیر کرد.

بدین ترتیب که مسئله تغییر از سنخ و جنس بداء نیست که اول چیزی رقم بخورد بعد تغییر کند هر چند که حقیقتا معنای بداء نیز این چنین نیست که عامه یا برخی خواص و اهل علم پنداشته اند بلکه حق این است که بداء و تغییر در عین ثابت و ذات، مقتضای لوح متغیر و مرتبه قدر و آنچه در نهایت صورت می پذیرد مرجع افراد و منتهای ایشان و مقتضای قضا در قلمرو لوح ثابت است که این به وجود

دهری و سرمدی ثابت و آن به وجود زمانی منقلب و قابل دگرگونی است پس آنچه عین ثابت می گویند عین متغیر است در واقع. نتیجه اینکه آنچه از حقایق که در لوح محفوظ مندرج است ثابت و آنچه در لوح متغیر مندرج است متغیر می باشد یعنی عین قضایی عبارتی عین در مرتبه قضا، ثابت و عین قدری، متغیر است.

مثلاً عمر شخصی در لوح متغیر ۳۰ سال مقدر شده بعد در مرتبه قدر او را دعوت به صله رحم و بدان مختار می نمایند اگر اجابت کرد عمرش به ۴۰ سال مثلاً افزون می شود و اگر اجابت نکند تغییر نمی کند نتیجه انتخاب شخص در لوح محفوظ ثبت و ضبط است از پیش.

قرآن کریم می فرماید: «يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنْثِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»<sup>۱</sup> و در جای دیگر می فرماید: «مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ ۲ پس لوح غیر محفوظ، علم قدری و متعلق به معلوم است اما در مرتبه علم قضایی، صورت علمیه هر امری که واقع است ضبط می باشد که در آن تغییری رخ نمی دهد در این باره قرآن مجید می فرماید «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»<sup>۳</sup> مثلاً اگر کسی فعلی را مرتکب شد ارتکابش ضبط است و دیگر قابل دگرگونی نیست که بتواند باز گردد و انتخاب دیگری کند و فعل قبلش را معدوم سازد.

پس آنچه گاهی در مباحث علمی با عنوان عین ثابت بحث می شود در واقع گاهی شاید نمی دانند و یا معلوم نیست که در باره کدام عین صحبت می شود یا اینکه بحث درباره عین ثابت می باشد گاه مرادشان عین متغیر است و گاهی برعکس. بنابراین بدون در نظر گرفتن عرایض فوق سخن از عین ثابت و احکام آن بی فایده است و بیشتر اختلافات نظری در این باب متوجه همان اشکال مذکور است.

(۱) سوره رعد آیه ۳۹

(۲) سوره حدید آیه ۲۲

(۳) سوره روم آیه ۳۰

در خصوص این بحث ممکن است سئوالاتی مطرح شود به اینکه؛ ماهیات را اگر بخواهیم توضیح دهیم آیا همان عین ثابت است یا خیر؟ این ثابت که در حضرت علمی حق می باشد نسبتش با وجود چیست؟ آیا مانند ماهیت از حیث عدم و وجود یکی است. اختیار انسان در قلمرو لوح محفوظ که قضای الهی می باشد چگونه تعریف می شود؟ تعریف مشیت الهی با این توضیحات چگونه است؟

ایمان ثابته امور وجودی اند و ماهیات حدود وجودند بنابراین ماهیت نیستند و یکسانی وجود و عدم متعلق آنها نیست اما این وجود مشکک است به گونه ای که تعطیل و تعلیق در آن نیست عین ثابت همانطور که به عرض رسید مفتاح غیب و حقیقت وجودی شخص و این حقیقت وجودی در ضمن حقیقت اعلامی از خویش و مندرج در اوست و هرگاه دست مشیت بدان رسید و انرا انتخاب کرد وجودش موجودیت می یابد و در این باره در کتاب حقیقت روح بحث کردیم و این حقیقت نزد خداوند عالم ثابت است به وجودی که در موطن خود مقرر است.

این بحث مترادف با بحث حدوث نفس است که در نقدی که بر آن در خصوص جسمانی یا روحانی بودن نفس در کتاب انسان تجلی جمال و جلال تقدیم داشتم بیان شد. در ابتدا به نظر می رسد که مفاتیح غیب یا اعیان ثابته ماهیات باشند و نسبتشان به عدم و وجود یکی باشد اما با بررسی معلوم می شود که اینطور نیست ظاهرا اما چون بحث بسیار ظریف است لازم است جوانب بحث رو در نظر گرفت تا مطلب جا بیوفسد البته الله اعلم بحقایق الامور در خصوص الواح نیز به عرض رسید که آنچه در معرض اختیار انسان و با افعال او متغیر می شود لوح متغیر عبارتی صورت کتبی افعال مکلفان از جن و انس و لوح محفوظ نتیجه انتخاب است پس لوح اول در اثنای انتخاب قرار دارد و لوح دوم نتیجه آن که صورت کتبی علم نهایی و مورد قضاوت حق است. علمیه بودن علم الهی به معنای ذهنی بودن نیست بلکه حقایقی در متن خارج است و آنچه در خارج است عین وجود است. لوح متغیر متعلق و وابسته فعل است اما لوح محفوظ متعلق

به فعل نیست لوح متغیر فرقان است و لوح ثابت قرآن پس اختیار انسان در قبال لوح متغیر تعریف می شود نه لوح ثابت چه اینکه این لوح مدخلیت فعلی ندارد که قال الصادق علیه الصلاه و السلام: «الاجبر و لاتفویض بل امر بین الامرین»<sup>۱</sup>

### سؤال و جواب در خصوص بحث اعیان ثابتة؛

اعیان ثابتة که صور حقایق اشیاء در صعق ذات هستند و هیچ بوی از وجود نبرده اند آیا اتصاف آنها به وجود علمی و آثار وجود مثل علم اراده و حیات برای آنها صحیح است؟

همه اشیاء از ترشحات اعیانند چطور می شود که نباشند اما معلولاتشان باشند. فرزند باشد و پدری در کار نباشد.

وقتی می فرمایید اعیان، اعیان جمع عین است عین بمعنای چشمه وجود است چشمه وجود مگر میتونه خود از وجود خالی باشد. ضمن اینکه وقتی می فرمایید صورت حقایق به چه معناست. صورت یعنی فعلیت یک شیء زیرا فعلیت شیء بصورتش می باشد. حال چطور فعلیت شیء مفقود است اما خود شیء موجود؟ اینکه بگوییم اعیان ثابتة با توجه به معنی لغوی آن اگر موجود نیستند پس چه هستند می توان آن را در مورد ماهیات نیز سوال کرد؟ چند مطلب را از کتاب فروغ معرفت که شرح کتاب مصباح هدایه امام خمینی (ره) هست عرضه کنم

حضرت و احدیت و به عبارتی حضرت علمیه موطن تقرر اسماء و صفات الهی است. این اسماء هنگام ظهور فیض اقدس در آنها در این موطن ظهور پیدا میکنند. هر یک از این اسماء و صفات دارای تعینات و لوازمی هستند که از آنها به عین ثابتة؛ یاد می کنند. عین ثابتة صور علمی موجودات در صعق ذات ربوبی اند! عارفان محقق اعیان ثابتة را ماهیات اشیاء می دانند.

ماهياتی همچون: عقل اول، نفس کل، فرشته، انسان، گوسفند، اسب، بلوط، کاج،

سنگ و طلا..... که معلوم حق در حضرت علمیه هستند و در نزد عارفان اعیان ثابت‌ه نام دارند و ماهیات خارج از صعق ذات ربوبی را اعیان خارجه می‌نامند. حق سبحانه در حضرت واحدیت به نحو علم پیشین بدین اعیان ثابت‌ه و ماهیات علم دارد.

باید گفت اعیان ثابت‌ه با اسماء الهی نسبتی ویژه دارند که موجب پیدار شدن اعیان ثابت‌ه در حضرت واحدیت می‌شود. در حقیقت اعیان ثابت‌ه صور و مظاهر اسماء الهی‌اند.

هر اسمی برای خود مظهر و ماهیت ویژه‌ای دارد که بدان مقید است. به عبارت دیگر، هر اسم الهی با تعیین خاصی است.

امام خمینی در آداب الصواہ می‌فرماید: ذات مقدس را در جلوه اسماء و صفات تجلیاتی است در حضرت علمیه که تعینات آنها را اهل معرفت اعیان ثابت‌ه گویند و بنابراین، هر تجلی اسمی را در حضرت علمی عین ثابتی لازم است. قیصری اعیان ثابت‌ه را حد اسماء میدانند و معتقد است که حدود اسماء خود را به شکل اعیان ثابت‌ه نشان می‌دهند

عین ثابت‌ه را اگر صرفاً مفهوم می‌دانیم که فقط مصادیق آن در خارج موجودند همان کلی‌ای خواهد بود که حیثیت خارجی ندارد مانند مفهوم کلی انسان که صرفاً مصادیق انسان در متن خارج موجود است و نه خود مفهوم کلی انسان از این حیث بله عین ثابت‌ه خارجیت ندارد و امری است ذهنی و به وجود ذهنی

اما آیا عین ثابت‌ه موجودی صرفاً ذهنی است و فاقد خارجیت و حیات؟

در نظر حقیر این چنین نیست بلکه چنین است که عین ثابت‌ه همان رب النوع است که نه فقط مصادیق و افرادش بلکه خودش نیز وجود مهیمیه دارد و رب و مربی و پدر و معلم افراد و مصادیقش می‌باشد و رجوع مربوبانش بدانست که بازگشت هر ربوبی به ربش می‌باشد و این رب مقیده واسطه فرد بارب العالمین است و آنگاه که به کمال ربش متصف و با آن متحد شد می‌شود همان ربّ به حد



سعه و جودی خویش.

سؤال از عین ثابتة سؤال از موجود است که مبداء آثار و جودی است و قابل قیاس با سؤال از ماهیت نیست که ماهیت در مرتبه امکان است نه وجود. پس فرق بین سؤال از عین ثابتة با ماهیت معلوم است

عین ثابتة با همان تعریف صورت علمیه در صقع ذات، نه ماهیت است و نه معدومی که از اش سوال نشود یا سئوالش همطراز با سؤال از ماهیت باشد چون مخاطب در این سؤال دو مرتبه از وجود یعنی امری و جودی و امری ماهوی است و قیاس آن دو مع الفارق است.

آنجا که مرحوم امام خمینی در کتاب ارزشمند شرح چهل حدیث فرمودند «عین ثابتة صور علمی موجودات در صقع ذات ربوبی اند» این برداشت هم درست است اما بحث جزئی و نظر به افراد است به اینکه هر انسانی ذاتی دارد و ذات و حقیقت هر فردی عین ثابت او است که مظهر اسمی باری تعالی می باشد اما اگر بحث را از بالا به پایین نگاه کنیم و از کلی به جزئی ابعاد دیگر بحث آشکار می شود به اینکه عین ثابتة را رب النوع بدانیم و افرادی که از رحم آن اسم کلی که رب النوع است مترشح می شود اسمای جزئی که رجوع آنها به رب خویش است

و این درست است که حضرت امام در همان کتاب آوردند «در حقیقت اعیان ثابتة صور و مظاهر اسماء الهی اند. هر اسمی برای خود مظهر و ماهیت ویژه ای دارد که بدان مقید است. به عبارت دیگر، هر اسم الهی با تعین خاصی است» و این تقریبا همانست که به عرض رسید

بهر تقدیر اعیان ثابتة همان ارباب انواع و تجلیات اسمی حق تعالی اند که چشمه های وجودند و انواع بدان رجوع می کنند.

و اما اینکه «قیصری اعیان ثابتة را حد اسماء میدانند و معتقد است که حدود اسماء خود را به شکل اعیان ثابتة نشان می دهند» و این هم درست است و از مطلب قبلی صحیح تر. زیرا هر عین ثابتی که رب النوع است حد خویش و حد مصادیق و

افراد خویش است و هیچ اسمی از مرز خویش تجاوز نمی کند «وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ»<sup>۱</sup> و «لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ»<sup>۲</sup> اعیان ثابت به تقریری که رفت همگی متون خارجی اند و غیر مفهوم صرف می باشد و معدومی نیست که در مقابلش عین خارجی تصور کنیم. (به کتابهای اشراقات ربانی در شناخت انسان و حقیقت روح انسان اثر نگارنده در اینترنت رجوع شود).

### دلایل سمعیّه در خصوص تغییر عین ثابت

در ادعیه های گوناگون از ناحیه ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین در خصوص طلب عافیت وارد و بر آن تاکید شده است مانند «اللهم انی اسئلك العفو والعافیه و المعافات فی الدنیا و الاخره» و یا «یا ولی العافیه اسئلك العافیه عافیت فی الدنیا و الاخره» بخصوص در شب های قدر این دعاها شریف بسیار تاکید شده به تعداد کثیر.

بحث اینجاست که چنانچه امکان تغییر در عین ثابت و حرکت عرضی و طولی در مراتب حضرات اسماء الله ممکن نبود ائمه علیهم السلام توصیه به چنین دعاها می مذکوره که در کتب ادعیه از جمله مفاتیح الجنان مندرج است نمی فرمودند.

مطلب این است که چنانچه تغییر در عین ثابت یا به عبارتی دیگر تصحیح انتخاب نخستین<sup>۳</sup> امکان نداشته باشد حضرات معصومین اینقدر تاکید به دعا برای طلب عافیت نمی فرمودند یعنی می توان با استناد به معارف اهل بیت به لطف خدای مهربان امیدوار بود که بتوان از دریچه دعا خیر بودن و سلامت انتخاب نخستین و عین ثابت را تضمین کرد چنانچه حضرت باقر سلام الله علیه فرمودند «الدعاء یردّ

(۱) سوره صافات آیه ۱۶۴

(۲) سوره تحریم آیه ۶

(۳) پیش از این در کتاب حقیقت روح انسان و اشراقات ربانی درباره حقیقت انتخاب انسان سخن گفتیم. یکی انتخاب نخستین که در عالم ذر اتفاق می افتد و دیگری در دنیا

القضا و لو ابرم ابراماً<sup>۱</sup> یعنی دعا قضا را بر می گرداند هر چند که محکم شده باشد. اینها معارف بلندی است که از ناحیه وجودات مطهر ائمه مترشح شده است. برای اطلاع بیشتر در خصوص احادیث مربوط به قضا و قدر و اثر دعا به کتب حدیثی مانند اصول کافی و نهج الفصاحه و مانند آن رجوع کنی.

ز حق با هر یکی حظی و قسمی است \* معاد و مبدا هر یک به اسمی است  
از آن اسمند موجودات قائم \* بدان اسمند در تسبیح دائم  
به مبدا هر یکی زان مصدری شد \* به وقت بازگشتن چون دری شد  
از آن در کامد اول هم بدر شد \* اگرچه در معاش از در به در شد<sup>۲</sup>

## قصه آب و آتش؛

### بحث عرفانی نوحی مشربان و هارونی مسلکان؛

جریان زندگی و تبلیغ و رسالت حضرت نوح در سهای بسیاری دارد که بسیار جای تامل دارد و با ارزیابی آن میتوان جریان عصر غیبت را بررسی و در سهای مفیدی استخراج نمود.

در ادامه بررسی قصه حضرت نوح سلام الله علیه تناسب دقیقی میان آن با حضرت هارون علیه السلام وجود دارد که مختصری بدانها می پردازیم.

در جریان حضرت نوح سلام الله علیه بحث غربالگری همزمان با آغاز ساختن کشتی شروع شد هفت دوره غربالگری انجام گرفت که در انتهای هر دوره عده ای ریزش کردند تا اینکه حدود هفتاد و اندی باقی ماندند.

امتحانات درون دینی و درون مکتبی (امتحان مومنان و معتقدان)، غربال و ریزشها، تردیدها و شک به وعده های الهی از شاخصه های معارف نوحی و مهدوی است عصر غیبت بر مشرب نوح است و بخش انتهایی غیبت بر مشرب هارون. مومنانی

(۱) اصول کافی کلینی ج ۴ ص ۲۱۶

(۲) گلشن راز. شیخ محمود شبستری

که بر وعده صدق باقی می ماند و افضل مردمان اعصارند نوحی مشرب و هارونی مشربند

در زمان حضرت نوح دوره های غربالگری چهل ساله بود زیرا حضرت نهال می کاشت و چهل سال طول می کشید تا تنومند شود و برای ساختن الوار مناسب. مومنان نیز منتظر بودند تا ساخت کشتی شروع شود اما خداوند می فرمود دوباره نهال بکار.

مومنان در این هنگام عده ای به وعده نوح علیه السلام شک می کردند و مرتد می شدند و مومنانی که در هر دوره باقی می ماندند نیازمند تقوا و بصیرت و ایمان قویتری بودند تا مرتد نشوند.

چهار یا هفت دوره این چنین سپری شد تا وعده الهی محقق شد و حضرت بالاخره مامور ساخت کشتی شد.

ساخت کشتی به نوعی ابتدای فرآیند فرج بود یعنی ابتدای دوره ای که برخی وعده های الهی محقق شد و مومنان امیدوارتر زیرا وارد دوره جدیدی شده بودند.

مهمترین شاخصه آن غربالگری است دقیقا همان چیزی که در عصر غیبت چند سری انجام شده و سری جدید آن از شب قدر امسال شروع شده طی آن اتفاقاتی

خواهد افتاد که یه سری از دایره اسلام و ایمان خارج میشن و دینداری سخت مومنانی که بر وعده صدق انبیاء و ائمه باقی می ماندند آنانی که افضل از مردمان اعصار

گذشته اند نوحی مشربند و هارونی مشرب و خود هارون بر قدم ولی الله اعظم در آخر الزمان دوره های غربالگری طبق فرمایش حضرت صادق سه دوره است

چنانکه محمد بن منصور و او از پدرش روایت کرده است که گفت: ما در خدمت امام جعفر صادق (ع) صحبت می کردیم. ناگهان حضرت متوجه ما گردید و فرمود:

«در مورد چه موضوعی صحبت می کنید؟ کجا؟ کی؟»

نه، به خدا! آنچه که شما دیدگان خود را بدان دوخته اید، پدید نمی آید، مگر بعد از ناامیدی. نه به خدا! آنچه چشمان خود را به آن دوخته اید، آشکار نمی گردد؛ مگر

اینکه غربال شوید. نه به خدا! کسی که شما چشم به او دارید، نمی آید؛ مگر بعد از اینکه از هم امتیاز داده شوید. نه به خدا! امری را که شما به آن چشم دوخته اید، به وقوع نمی پیوندد تا آن کسی که شَقِّی است، معلوم شود و کسی که سعادت مند است، شناخته شود.<sup>۱</sup>

حضرت در این حدیث سه مرتبه را ذکر فرمودند که غربال می شوید. در این دوره ها اتفاقات محیر العقول می افتد که جز کسی که خدا هدایتش کرده بر دین باقی نمی ماند.

کشتی اول برای نجات اهل ایمان در زمان حضرت نوح سلام الله علیه ساخته شد و کشتی دوم نجات قبل از ظهور بدست حضرت موعود سلام الله علیه ساخته می شود.

کشتی اول ظاهری و کشتی دوم باطنی است از ابتدای ساخت کشتی نجات باطنی که آغاز شده است سه غربالگری صورت می گیرد در غربال اول عوام از سوراخ غربال وارد سرزمین گمراهی و هلاکت وارد می شوند و خواص از سوراخ غربال دوم چون سوراخهای آن گشادتر است و بقیه خواص از غربال سوم ساقط می شوند و عده اندکی می مانند که اهل ایمان و استقامتند و ساکن کشتی.

ساختن کشتی در وسط بیابان کاری نه عاقلانه بلکه حکیمانه است و مبتنی بر وحی الهی و عقل را توان ادراک امر و حیانی نیست بنابراین وادی و حیانی سرزمین اطاعت است نه تعقل.

اقتضای ساخت چنین کشتی بسان نبرد کربلاست که عقل دوراندیش می گفت چه باشی چه نباشی حسینان شهید می شوند و کاری از دست بر نیاید پس جان را برادر و بر و اما عقل الهی گفت بمان چون تکلیف ماندن است و تو مامور به وظیفه ای نه به نتیجه.

قرائت سوره نوح و حشر با معارف این سوره انسان را نوحی مشرب می کند و تا

نوحی مشرب نشویم به مشرب هارونی نمی رسیم و انتفاع از ظهور چه شخصی و چه عام جز با مشرب هارون حاصل نمی شود و بدانکه هارون منزلت امیرالمومنین علی علیه الصلاه و السلام است یعنی تا ولایتی نشوی به شهود و معرفت و نجات نمی رسی.

سوار شدن بر کشتی نجات استقامت نوحی می طلبد و دخول در زمره هارونی مشربان اطاعت محض یعنی مطیع محض امام زمان عجل الله تعالی فی فرجه بودن. استقامت، علم و ایمان می طلبد و اطاعت محض، تسلیم. هارونی مشربان تسلیمند و لو علم نداشته باشند و نوحی مسلکان بر پایه علم و ایمان استقامت دارند و جز با استقامت، اطاعت محض حاصل نمی شود

اگر عصر غیبت را سه بخش کنیم دو بخش اول آن نوحی مشرب و بخش آخر آن هارونی مشرب است و بر قدم ایشان.

بنابراین جز با کشتی نوح به پای کوه طور نمی رسیم و حامل آن آب است که آب معبر به علم است و این سیر یعنی با معارف نوحیه به شهود هارونی رسیدن پس نوح علم است و هارون عین. نوح، طریق و طریقه است که «وَأَنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَي الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا»<sup>۱</sup> و هارون، نور و شهود و آه. نوح شریعت است و هارون، طریقت و امیر اهل طریقت اسدالله الغالب علی مرتضی است.

این سیر، حرکت از آب نوحی به آتش هارونی است و حکایت آن، قصه آب و آتش. مقام هارون مقام ولایت و امامت است آنکه به مشرب هارونی مشرف می شود یکی از اولیای الهی بشمار می رود و این نمی شود مگر باذن الله تعالی و به مدد و نفس و همت مردان خدا و معلمان ربانی و مربیان باطنی و این نیست مگر به عنایت ولی الله اعظم که استاد بزرگ و پیر پیران و مکمل کاملان و انسانهای کامل به اشارت ایشان به تربیت سالکان و راهروان طریق الی الله همت می گمارند.

گنج بخش فیض عالم مظهر نور خدا \* ناقصان را پیر کامل کاملان را راهنما

نوحی مشربان از مظاهر اسم شریف «الرحمان» و هارونی مسلکان مظاهر اسم شریف «الرحیم» اند.

### تبصره؛

پشت غار اصحاب کهف جزیره خضراست که کشتی نجات نوحی در آنجا مستقر و پهلوی گرفته است و برای رسیدن به آن چاره ای جز گذر از غار نیست. این غار در باطن انسان و جزیره خضراء قلب مومن است. قلب وادی ای است که با سبزه ایمان و انتظار سبز شده و حضرت خضر نیز باغبان جزیره خضراست چه اینکه مرحوم ابوالفتوح رازی در تفسیرش نقل کرده است که حضرت خضر سلام الله علیه فرموده است من از موالیان امیرالمومنین و موکل ایشان بر شیعیانم هستم. پس اگر بخواهی به کشتی وارد شوی و مشربان نوحیان دریایی باید داخل غار شوی و به اقتضای آخرالزمان رفتار نمایی و کرم و جودت را داخل پیله عزلت و خلوت وحدت در کثرت کنی تا پس از ایامی پروانه و جودت ظهور کند.

در این خصوص مطلب خوبی در کتاب اشراقات ربانی در شناخت انسان بحث "جسم، بسان غار و روح همچو اصحاب کهف" اثر نگارنده به لطف خدا تحریر شده است.

این کتاب و دیگر کتابهای حقیر بصورت رایگان در اینترنت منتشر شده است.

### یونسی مشربان و ایوبی مسلکان

یونسی مشربان کسانی اند که در سلوک عجلوند ذکرشان یونسیه، تکلیفشان صبر و مزاجشان گرم و خشک و طبعشان صفاوی و دموی است و نقطه ضعفشان خشم و غضب است.

از این رو باید به حکم دوی ضد به ضد به دستور «ارْکُضْ بِرِجْلِكَ هَذَا مُعْتَسِلًا بَارِدًا وَشَرَابًا»<sup>۱</sup> غسل صبر کند و سردیجات و خنکی و مایعات بخورد به اندازه

بخصوص کاسنی و شاتره.  
ایوبی مسلکان بر مزاج بلغم و بر بلا و هدایت صبورند. ایشان الگوی یونسی  
مشربانند و بر طریقت نوح مجاورت و نزدیکی دارد.

### سکوت ذاتی، عالی ترین مقام انسانی

انسان سالک در مقام ذات، ساکت و در مقام صفات، متفکر و در مقام فعل، ناطق  
است. بدیهی است که سکوت باطنی منظور است نه سکوت ظاهری و زبانی، زیرا  
سکوت باطنی حقیقت دارد اما سکوت ظاهری واقعیتش محتمل و امری نسبی  
است.

تفکر، شرح سکوت و نطق، شرح فکر است پس سخن تابع اندیشه و اندیشه سالک  
عالی، تابع سکوت اوست پس سکوت حقیقی وقتی نازل می شود به صورت  
اندیشه بروز می یابد و اندیشه وقتی نازل می شود به صورت نطق در می آید پس  
نطق شرح سکوت است.

انسان سالک وقتی از مقام فرق به جمع نائل شد در عین حال که ساکت است ناطق  
می باشد و نطقش عین سکوتش است.

ذات و سکوت همان مقام وحدت است و وجودش سرمدی چه اینکه تجلی ذاتی  
حق است.

صفات و اندیشه و دانش مقام عقول است و وجودش دهری چه اینکه تجلی  
صفات حق است و فعل و نطق مقام نفوس است و کثرت و وجودش زمانی است  
چه اینکه تجلی افعال حق است.

سکوت مقام احدیت و اندیشه و فکر مقام واحدیت و نطق مقام اسماء حسنی  
است کسی که بیشتر ملازم سکوت باشد حضورش در مرتبه ذات و وحدت بیشتر  
و شدت وجودی اش افزونتر خواهد بود.

هر گاه اندیشه غالب باشد در سیر معلومات، روح، استقرارش در عالم صفات



بیشتر می شود و اگر نطق و فعل در او غالب باشد درجه وجودی اش اندک و تفرقه در او حاکم خواهد بود.

نیل به مقام ذات، هدف آفرینش انسان که اشرف مخلوقات است می باشد قرآن کریم می فرماید «و لقد کرّمنا بنی آدم» کرامت مراتب دارد بالاترین مرتبه آن کرامت ذاتی در مقام ذات است که شخص را موحد می کند و بدون سکوت باطنی و ذاتیه، توحید میسور نیست.

تسبیح متکفل فعل و نطق، تحمید متکفل صفت و دانش و تهلیل متضمن ذات و سکوت است که مقامش مقام فنا و تکبیر مقام بقاست.

اللهم انی اعوذ بک من فعلی به فعلک یا سبحان و من صفتی به صفتک یا حمید و من ذاتی به ذاتک یا لاله الا الله و الله اکبر

### اسرار قرآنی در انواع تخلیه

قضیه تخلیه از ریشه مرتبط با بحث پیش «سکوت ذاتی، عالی ترین مقام انسانی» است از رو برای فزونی بصر اهل بصیرت این بحث تخلیه را در پی بحث سکوت تقدیم کردم تا مزید امتنان باشد.

خب به عرض می رسد که تخلیه بر دو گونه است تکوینی و تشریحی. تشریحی که شامل ادعیه و اذکار تنزیهیه شامل کریمه سبحان و یونسیه و استغفار و مانند آنست که در کتابها و عناوین مختلف به آنها اشاره شد.

اما تخلیه تکوینی که جزو رموز ربوبی و اسرار مگوست علی الاشراق و سر بسته اشاره شده است. در قرآن کریم که «تَبَيَّنَّا لَكُلِّ شَيْءٍ»<sup>۱</sup> می باشد بدین سر اشاره شده که فرمود «وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا»<sup>۲</sup> یعنی: و روز قیامت همه آنها تنها به

(۱) سوره نحل آیه ۸۹

(۲) سوره مریم آیه ۹۵

سوی او خواهند آمد و نیز فرمود: «وَتَرْتُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا»<sup>۱</sup> و آنچه را می گوید از او به ارث می بریم و تنها به سوی ما خواهد آمد. براین اساس تخلیه تکوینیه، رجوع و تحقق بساطت و جودیه فرد است. رجوع، عین صدور و معاد، عین مبداء است.

ز حق با هر یکی حظی و قسمی است \* معاد و مبدا هر یک به اسمی است  
 از آن اسمند موجودات قائم \* بدان اسمند در تسبیح دائم  
 به مبدا هر یکی ز آن مصدری شد \* به وقت بازگشتن چون دری شد  
 از آن در کامد اول هم بدر شد \* اگرچه در معاش از در به در شد  
 از آن دانسته‌ای تو جمله اسما \* که هستی صورت عکس مسما  
 ظهور قدرت و علم و ارادت \* به توسل ای بنده صاحب سعادت  
 سمعی و بصیری، حی و گویا \* بقاداری نه از خود لیک از آنجا  
 زهی اول که عین آخر آمد \* زهی باطن که عین ظاهر آمد<sup>۲</sup>

من این حروف نوشتم چنان که غیر ندانست \* تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی<sup>۳</sup>  
 یکیست ترکی و تازی در این معامله حافظ \* حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی

### احکام چهار گانه سکوت و نطق

پس از اینکه دو بحث بسیار مهم را در دو عنوان قبل اشاره کردم بعون الله اکنون مباحث مقدماتی برای وصول آن مقامات شریف رو مطرح می کنم که سیر ذهن مخاطب مدیریت شود و میوه ای که باید چیده شود چیده شود «اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا لِأَوْلَادِنَا وَآخِرِنَا وَآيَةً مِنْكَ وَارْزُقْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ»<sup>۴</sup>

(۱) سوره مریم آیه ۱۹

(۲) گلشن راز، شیخ محمود شبستری، بخش ۱۳، قاعده در تفکر در انفس

(۳) حافظ شیرازی، عزلیات، غزل ۴۷۶

(۴) سوره مائده آیه ۱۱۴

یعنی؛ بارالها پروردگارا از آسمان خوانی بر ما فرو فرست تا عیدی برای اول و آخر ما باشد و نشانه ای از جانب تو و ما را روزی ده که تو بهترین روزی دهنده گانی .  
خب در خصوص احکام مذکور به عرض می رسد که؛ سکوت یا واجب یا مستحب یا مکروه و یا حرام است.

سکوت واجب سکوت در برابر سخن یا فعل حرام است در جایی که می تواند سخن بگوید و حق را یاری کند.

سکوت مستحب آنست که با تفکر و عبرت همراه باشد. سکوت مکروه جایی است که می توان با سخن نفعی و ارشادی به کسی رساند. و سکوت حرام هنگامی است که به وسیله سکوت حلالی، حرام و حرامی، حلال شود.

نطق نیز احکام چهارگانه فوق را دارد به اینکه سخن واجب سخنی است که حقی احیاء و جانی نجات داده و گواهی صدق بیان شود.

نطق مستحب جایی است که با سخنی خیری و راهنمایی به فردی برسد و سخن مکروه شوخی بیجا و سخنان لغو است و نطق حرام، غیبت و دروغ و تهمت و شهادت دروغ و مانند اینهاست.

این بحث از مراتب بسیار پایین و مقدماتی بحث سکوت ذاتی و اسرار تخلیه است و بحث بعدی با عنوان «ته زبان متصل به سر قلب است» در مرحله بعدی ارزش وجودی قرار دارد.



# شمیم چہارم

## (حقایق عالم)

---



## شمیم چهارم (حقایق عالم)

### حدیث؛ آفرینش خلق در تاریکی

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ان الله تعالی خلق خلقه فی ظلمه فالقی علیهم من نوره فمن اصابه من ذالک النور اهتدی و من اخطاه ضل»  
خداوند تبارک و تعالی خلق خود را در تاریکی آفرید و از نور خود بر آنان تابید پس کسی که در آن روز از آن نور به او رسید هدایت یافته و کسی که از آن نور دور شد گمراه گشت.<sup>۱</sup>

### بسمله همان صلوات است

شریفه «بسم الله الرحمن الرحیم» همان «اللهم صل علی محمد و آل محمد» و صلوات نیز همان بسمله است چه اینکه تجلی حق تعالی در جلاله «الله» و تجلی حقیقت محمدیه در کریمه «الرحمان» و تجلی ولایت در شریفه «الرحیم» می باشد. بیان اینکه چرا چنین است بر عهده صاحبان سرّ و علم اسماء الله. و نیز بر این سیاق آنجا که نبی اکرم فرمود: «ظهر الموجدات بسم الله الرحمن الرحیم» تعبیری از آن «صلی الله علی محمد و آل محمد» است و حدیث (لولاک) مبین آنست.

تدبر نما در حدیث قدسی «یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک و...»<sup>۱</sup>.

پس بدان دحوالکونین کیست و از چه هستی و ظلّ کیستی.

صورت مرغان عالم سربه سر \* سایه اوست این بدان ای بی خبر  
چون بدانستی که ظلّ کیستی \* فارغی گر مُردی و گر زیستی<sup>۲</sup>

### اسرار الف و لام

«ال» در کریمه «الحمد لله رب العالمین» در مطلع سبع المثانی ظرف مجمله معارف و عوالم وجودی تهلیل و تحمید و تسبیح است.

«ال» در شریفه های الرحمن و الرحیم دو عالم رحمانی و رحیمی از شئون الف و لام ابتدای سوره مبارکه حمد است که این مملکت جبر و تیه است که در آن خدای عالم فرمود: «لمن الملک الیوم لله الواحد القهار».

حمد که بعد از الف و لام ابتدای سوره مبارکه آمده است دو تعبیر دارد یکی اینکه تخصیصی بر الف و لام است و دیگر اینکه تحمید افضل عبادات است به علت تقارن اولیه با الف و لام ابتدای سوره شریف حمد.

### هیاکل نورانی و ظلمانی؛

در حدیث بسیار شریف نبوی است که فرمود «ان الله خلق خلقه فی ظلمه ثم رش علیهم من نوره» پیش از این نیز در کتاب انسان تجلی جمال و جلال در این باره عریاضی به عرض رسید که عالم امکان مرتبه ای از خلقت است یعنی به گونه ای که نه عدم مطلق است که هیچ نباشد و نه وجودی است که دارای آثار و منشاء اثر باشد بلکه ماهیاتی ساکتند (اصطلاح نگارنده) مشرف به وجود.

محتوای عالم امکان هر آن چیزی است که احتمال وجودش موجود باشد در هر

(۱) الغدیر علامه امینی ج ۵ ص ۴۳۵. و نیز: وفاء الوفا سمهودی ص ۴۱۹

(۲) عطار نیشابوری. منطق الطیر



برهه ای از زمان از ابتدا تا انتهای خلقت که شامل هیاکل امکانیه (اصطلاح نگارنده) و ماهیات ساکت است.

در واقع؛ هیاکل، قالبهای حک شده بر پیکره هیولای روحانی است. نیک است متبرک شویم به حدیث نبوی که فرمود: خداوند پنجاه هزار سال قبل از خلقت آسمان و زمین، اندازه ها را معین فرمود.<sup>۱</sup>

هر مرتبه ای از هستی راجدولی است در نظام تکوین در متن واقع و عالم خارج و به تحلیل عقلی کل نظام آفرینش دو بخش دارد یکی نفس جدول و حصه و جودیه است که هیکل نامیدیم و دوم مرتبه و جودیه است که باذن الله تعالی در آن مرتبه از هیکل تابیده می شود و حلول می کند.

وجود و جودات در هر دوره ای که در جداول و جودیه حلول می کند در یک دوره خلقت است که ابتدا غایتی برای آن ترسیم سپس مراتب و جودیه که در علم الهی است طی می شود و انوار الهیه که همان حضرات اسماء حسنی اند که در جسم هیاکل مترشح و متنزل و منفطر می شوند بدین منوال که ظهور مراتب و تجلیات اسماء تعیین بخش هیاکل امکانی است بسان و جود که ماهیت را محقق می سازد اما این ماهیات امکانی که هیاکل تکوینیه اند نه معدومند و نه متعین که در خارج معطل انوار باشند بلکه مشرف بوجودند که با ترشحات اسماء موجودیت می یابند. انوار پیش از ظهور و بروز و سیلان، در مفتاح غیب خویش بوجود خاص خویش موجود بودند و هیاکل که میزبان انوارند نیز در انتظار انوارند پس انوار در مراتب عالی و هیاکل در مراتب سافل بسر می برند و دو سر وجود را تشکیل می دهند. چشم انوار و جودیه به مفتاح و چشم هیاکل به انوار است که این دو را به نکاح برسانند.

انوار همیشه در عالم انوار و هیاکل همیشه در عالم هیکل (عالم امکان) بوده اند اما هستی آنها مخلوق خداوند عالم است زمانی که عز اسمه بخواهد خویش را متجلی

سازد به مشیتش دستور می دهد تا انوار را در هیاکل بتاباند با اینکه زمانی نبوده که خداوند عالم متجلی نباشد.

هیاکل در عالم امکان تا زمانی که نور الهی را دریافت نکرده اند ماهیات ساکنند و نور آنها را به نطق می آورد و هر کدام را به کلمه ای ناطق می سازد پس هر هیکی را کلمه ای است که بوسیله نفس الرحمان به صدا در می آید پس عالم آفرینش صدای خداست که هر پدیده ای کلمه و عبارتی از اوست برخی جمله اند برخی شبه جمله برخی کلمه و برخی حرف و برخی نقطه اند و این مراتب و شدت و ضعف وجودی انوار و هیاکل است و آنکه نورش بیش هدایتش افزون و آنکه سایه اش افزون ظلمتش افزون.

چنانچه در حدیث نبوی فرمود: «ان الله خلق خلقه فی ظلمه فالقی علیهم من نوره فمن اصابه من ذالک النور اهتدی و من اخطاه ضل»<sup>۱</sup>.  
و در حدیث دیگر است که فرمود: «خلق الله الخلق فی ظلمه ثم رش علیهم من نوره»<sup>۲</sup>.

جدول وجودی که همان هیاکل وجودی اند از صادر اول آغاز می شود که در این دوره از خلقت بنام حقیقت محمدیه است یعنی صادر اول هیکل و جدول وجودی نخستین است که در هر دوره ای از خلقت نور الهی در آن می تابد و غایت این دوره بشمار می رود و پس از آن هیاکل و جداول وجودی سلسله مرتبه ای چپینش می شوند تا هیاکل انتهایی که هیاکل ظلمانیه اند.

بنابراین هیاکل، ثابت و انوار در هیاکل منوط به دوره خاص خلقت است و خدای عالم را دوره های خلقت بشمار است.

آنگونه که در ابتدا نور الهی از سرچشمه آن که اسم نور و هادی است پرتو افشانی

(۱) فتوحات مکیه ابن عربی ج ۲ ص ۸۱ و نیز: کنز العمال فی سنن الاقوال و الاعمال ندیم مرعسلی و اسامه مرعسلی.

(۲) کشف الاسرار و عده الابرار میبیدی رشیدالدین ص ۱۳۲

در هیاکل وجودی می کند مظهر اسم مصل الهی نیز سایه های ظلمانی خویش را در هیاکل می گستراند و این سایه نیز دارای مراتب است گاه غلیظ گاه رقیق گاه سیاه و گاه خاکستری و انوار نیز این چنین اند.

خلاء سایه هیاکل بانور و خلاء نور هیاکل یا سایه پر می شود. پس هر صنفی از اصناف وجود و مخلوقات و افراد و اجناس و انواع وجودی همه هیاکل و حصه های وجودی اند که در هر دوره از خلقت، انوار و سایه هایی در آنها قرار می گیرد. نور و ظلمت زوجهای خلقتند که هویت هیاکل را تشکیل می دهند که در هر دوره از آفرینش خیر و شر مانند دور رود شور و شیرین جریان دارند.

### ارتباط بحث ارباب مقیده و مطلقه با قاعده الواحد

درباره بحث قاعده الواحد با ارباب مقیده و مطلق باید گفت که اسم شریف الواحد رب مقیده اسماء و حضرت احدیت رب مطلق می باشد و ارباب مقیده متکثره تحت ربیت کریمه الواحدند.

سؤال شد که اعیان ثابته که صورت علمی حقایق ممکنات هستند ازلیت دارند در حضرت علمی خداوند متعال بنابراین به کتم عدم فرورفتن چه معنا دارد.

در جواب می گوئیم ازلیت با عدم ارجاع به احدیت منافات ندارد بلکه مرجع ازلیت و احدیت است یعنی مرجع اشیاء صفات حق است نه ذات اقدس اله چه اینکه ذات اقدس ابسط البسائط است و نه مرجع چیزی و آنچه مبداء و معاد است مرتبه و احدیت است چون خلقت در این وادی است.

حقایق اعیان در متن حضرت و احدیت مندرجند و وجودشان ازلی است و ابدی. همگی مخلوق حضرت احدیت هستند اما بین و احدیت و احدیت حجابهایی است که هیچ مخلوقی را حتی صادر اول بدان راه ندارد.

صادر اول یک روی به احدیت و روی دیگر به و احدیت دارد و حجابهایی بین صادر اول و مقام احدیت است آن رویی که به احدیت است محجوب به حجابهای

نورانی است و اسم مستاثره صورت آن حجابهاست.

### نسبت امر کن الهیه با اسباب

مقام کن یعنی تعلق اراده به قدرت. اراده و قدرت خود مرتبه ای از تجلی حق و از حلقه ابتدایی اسباب به شمار می رود اما چون حلقه اسباب در مقام کن یکی دو تاست در این این قلمرو ایجاد بدون اسباب به نظر می رسد.

چنانچه بحث اسباب را به صادر اول ارجاع دهیم می گوئیم جمال حق سبب است که فرمود «کنت کنزاً مخفياً فاحبب ان اعرف»<sup>۱</sup>

سؤال شد اسماء الله که مقام تعیین ذاتند و اسماء که عین ذاتند چطور خود اسباب بحساب می آیند؟

مقام احدیت و فیض اقدس در این عرصه چه تعریفی دارند؟ به عرض می رسد که حضرت احدیت بسیط محض، لا اسم و لا رسم است حق تعالی از حیث احدیت لا متجلی و بی مخلوق است به عبارتی مخلوق در اسم احد لحاظ نیست بلکه اشاره به هستی صرف دارد.

واحدیت اول تجلی حضرت احد است که مقام جمعی و قرآنی و حقیقت محمدیه و مشتمل بر جمله حضرات اسماء الله است.

اشیاء، تجلی و تجسم و تمثل و تجسد و انفطار و ظهور و بروز ایشان است پس اسماء تجلیات الهیه اند و دارای مراتب و مظاهر بشمار.

سمای اسماء واحد است اما مرتبه اسمی اسماء واسطه فیض ذات مقدس ربوبی نسبت به مربوبین است مثلاً رازقیت سبب است برای فیض رازق به مرزوق. ذات اقدس ملاحظه احدیت حق تعالی و ذات مقدس به لحاظ واحدیت است.

## مشیت الهی، واسطه فیض خداوند

معصوم علیه السلام فرمود: «ان الله خلق الاشیاء بالمشیه و خلق المشیه بنفسها»<sup>۱</sup> باز معصوم علیه السلام فرمود: «نحن مشیت الله» مشیت الهی گیرنده فیض از خدای عالم و دهنده آن به مادون خویش است اگر مراتب حقیقت از صدر حضرات اسماء تاساقه رقایق منظر می شود به مشیت الهی است و اما حقایق فعل اوست باذن الله و رقایق سایه افعال است که «ما اصابک من حسنه فمن الله و ما اصابک من سیئه فمن نفسک» یعنی نوری که به دیوار می تابد فعل خورشید است و سایه دیوار به دیوار منسوب و لو منشاء نور، خورشید است که قل کل من عند الله و سایط فیض الهی مظهر اسماء الهی اند و مظهري که همان خلیفه بالفعل است در قبض و بسط و جودی اسماء نماینده مستخلف است و اوست که به اذن الله در ملک الهی حکمرانی می کند و ابی الله ان اجری الامور الا باسبابها

مشیت مقام و جایگاهی تکوینی است که در هر دوره ای از خلقت انوار الهیه در آن هیاکل می تابد و آنرا «اول ما خلق الله» می کند چه اینکه «ان الله خلق خلقه فی ظلمه ثم رش علیهم بنوره» سپس «خلق الاشیاء بالمشیه» و این روند خلقت سنت الهی است که «لا تبدیل لخلق الله» و «لا تحویل لسنت الله».

در خصوص چیستی عین ثابت در کتاب اشراقات مفصل بحث کردیم چون مناسب بحث کنونی بود آن را در عنوان بعدی اعاده می کنیم که بحث جامعتر و مفیدتر باشد

## عصمت و دایره آن

عصمت مقوله ای کلامی است یعنی از مقولات علم شریف کلام است. علم کلام در خصوص اعتقادات دینی بحث می کند

عصمت در اصطلاح دینی یعنی دور بودن از گناه و خطا.

(۱) اصول کافی، کلینی / مصحح غفاری، علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۱ ص ۱۱۰

(۲) مجمع التورین، شیخ ابوالحسن مرندی، ص ۲۱۵

در لغتنامه عمید سه معنا در باره عصمت آورده است:

۱- منع ۲- نگه داری نفس از گناه ۳- ملکه اجتناب از گناه و خطا.

با این مقدمه در می یابیم که این نوع عصمت بحثی دینی است و در دایره شریعت بحث می شود.

شاید بتوان دایره عصمت را گستراند در حوزه های دیگر مانند عصمت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و امثال آن. این نوع عصمت ها تابع هنجارهای شایع و رایج در جوامع می باشد که تخطی از آن هنجار شکنی و ضد ارزش تلقی می شود از دید ارزشهای حقیقی که همان ضوابط و موازین الهی در قالب شرایع و ادیان است این عصمت ها جزئی است و حتی فاقد ارزش عمومی انسانی است چه برسد به واجدیت ارزش حقیقی و الهی چون ثابت و عامه و متصل به وحی و غیب الهیه نیست.

آنچه مدنظر فطرت انسانی و ارزشهای الهی و مدبر غریزه انسانی و عقال نفس حیوانی و مریبی روح انسانی است عصمت در دایره دین و شریعت است یعنی پرهیز از گناه و بی اخلاقی.

از این منظر معصوم کسی است که خلاف موازین شرعی و احکام عملیه مرتکب نمی شود

البته در این زمینه، بحث علم لدنی پیش می آید که درباره مختصری گفته خواهد شد در هر حال عصمت معصوم یا از ابتدا با او همراه بوده و یا اینکه از ابتدا با وی همراه نبوده؛ قسم اول عصمت ذاتیه نامیده می شود و قسم دوم عصمت غیر ذاتی (اکتسابی).

هیچ یک از انبیاء سابقه کفر نداشتند بلکه تابع شریعت رسول یا رسولان ماقبل خویش بودند مانند رسول گرامی اسلام که به دین حضرت ابراهیم بودند و وقتی خود به رسالت می رسیدند تابع شریعت خود می شدند بنابراین از این منظر عصمت ذاتی دارند و این عصمت بخاطر روح مویدی است که از جانب خداوند سبحان همراه ایشان بوده و این حضور و معیت روح، علت ملکه بودن قوه عصمت

در ایشان است که به آن روح، روح قدسی می گویند.

عصمت مورد بحث گفتیم که در حیطه احکام و اعمال و حقوق شرعی است یعنی عصمت از آنچه خلاف شرع می باشد و آنچه خارج از احکام دینی است موضوع بحث عصمت نیست

البته یکی از گزاره های عصمت علم لدنی است اما علم لدنی بدین معنا نیست که شخص دائم عالم به جمیع اطلاعات و معلومات و علوم باشد زیرا علم لدنی مراتب دارد. استفاده از آن گاه نیازمند توجه است یا اقتضای ضرورت ملکوتی است که ناگاه به شخص القاء می شود و گاه درخواست شخص معصوم از علام الغیوب است.

این که گفتیم از گزاره های عصمت علم لدنی است به معنای الزام نیست بلکه بسته به امر الهی و آنرا هم مراتبی است.

خلاصه مطلب اینکه؛ عصمت مقدور غیر معصوم نیز هست پس گاه ذاتی است گاه اکتسابی که با ریاضت و تلاش و زهد بدست می آید.

عصمت در تقسیمی دیگر یا کلی است یعنی دور بودن از جمیع گناهان و یا جزئی است یعنی دور بودن از برخی گناهان مثل زنا و شراب و امثال آن. از نگاه دیگر؛ عصمت در مقام ذات و عصمت در مقام صفات و عصمت در مقام فعل.

معصوم ذاتی علیه السلام که عصمت کلی دارد حائز هر سه مرتبه است یعنی هم در مرتبه ذات پاک است و هر در حوزه صفات میل به گناه در او وجود ندارد که مصدر و سرچشمه ارتکاب گناه باشد و هم در مقام فعل و اعمال بدنی و قوای نفسانی و آلات جسمانی و حواس ظاهره معصوم و بدور از گناه است. این نوع عصمت محصور است یعنی جز انبیاء و خلفای بحق ختمی مرتبت علیهم السلام کسی چنین عصمتی ندارد.

معصوم غیر ذاتی (اکتسابی) از عصمت فعل به عصمت در قلمرو صفات می رسد

یعنی دست از گناه می کشد اما هنوز میل به گناه در او هست یعنی میخواهد اما نمی کند عصمت در مقام صفت یعنی میل به گناه را از دست می دهد و در ذات هم پاک است.

مومنان غیر معصوم در ذات معصومند اما در صفات و افعال غیر معصوم که ایشان را نیز مراتبی بسیار است.

### استدلال قرآنی عصمت انبیاء و ائمه هدی

یکی از دلایل قرآنی عصمت انبیاء و ائمه هدی علیهم صلوات الله آیه شریفه «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ»<sup>۱</sup> می باشد.

مطلب در تفاوت کلمه «مخلص» به فتح لام و «مخلص» به کسر لام است. مخلص اسم مفعول است بدین معنا که خداوند عالم کسی را به موهبت خویش اخلاص و دوری از ناپاکی می بخشد که همان عصمت است که مصداق آن انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام هستند.

علت آن نیز این است که فرمود: «وَأَذْكُرُ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ»، «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ آ» ترجمه: و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیر و مند و دیده ور بودند به یاد آور. ما آنان را با موهبت ویژه ای که یادآوری آن سرای بود خالص گردانیدیم.

بحث سر انبیاء علیهم الصلاه و السلام است و سیاق عبارت دلالت بر اطلاق «مخلصین» بر گروه انبیاء است. و اگر بر غیر ایشان حمل شود فرع بر اصلی است که بیانش رفت. و مسلم است که مصدق اصل و فرع هم رتبه و هم درجه نیستند چه اینکه قرآن کریم فرمود: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»<sup>۳</sup> یعنی: برخی

(۱) سوره ص آیه ۸۳

(۲) سوره ص. آیات ۴۵ و ۴۶

(۳) سوره بقره. آیه ۲۵۳



از آن پیامبران را بر برخی دیگر برتری بخشیدیم.

نه بین انبیاء برابری در شأن و مرتبت هست و نه بین انبیاء و غیر ایشان به طریق اولی. دلیل دیگر در باب اطلاق «مخلصین» به معصومین از انبیاء و اهل بیت علیهم السلام این کریمه قرآنی است که فرمود: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ». «إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ». ترجمه: شیطان گفت پس به عزت تو سوگند که همگی را جدا از راه به در می برم. مگر آن بندگان پاکدل تو را.

همه می دانیم که غیر از معصومین کسی نیست که در طول عمرش مورد اغوای شیطان واقع نشده باشد.

غرض اینکه انبیاء علیهم السلام افرادی هستند که شیطان را بر آنها راهی نیست نه به وسوسه نه به انحراف قولی و رفتاری و پنداری، زیرا در غیر این صورت نقض غرض می شود چنانچه غرض خداوند متعال هدایت مردم به وسیله ایشان است اگر خود گمراه و گنهکار باشند غرض خداوندی میسر نمی شود.

بنابراین بر اساس تحقق عصمت در ایشان حجت بر مردم تمام می شود و مردم مکلف به تبعیت و پیروی از ایشان می شوند زیرا بر جاهل تکلیف است که از عالم پیروی کند همانطور که بر مریض تکلیف است که از پزشک و طبیب پیروی کند. در آیه شریفه فوق شیطان خود اقرار و اعتراف می کند که او را به مخلصین راهی نیست.

مطلب دوم در انواع عصمت است. و بیان این است که عصمت یا ذاتی است که مختص انبیاء و ائمه علیهم السلام هستند و یا اکتسابی است که بوسیله طهارت بدست می آید این نوع عصمت همان مصداق «مخلصین» می باشد.

شیطان را به ایشان نیز راهی نیست چنانچه قرآن کریم می فرماید: إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ یعنی چرا که او را بر کسانی که ایمان آورده اند و بر پروردگارشان توکل می کنند تسلطی نیست.

## حلقه های واحدیت

مقام واحدیت دارای دو حلقه است حلقه اول ملائنه مهیمین اند که چنان سر گرم محبت و هیبت خدای عزوجل هستند که از خلقت غافلند.

حلقه دوم همان حقیقت محمدیه که غایت این دوره خلقت است مترادق با مشیّت است و معصوم علیه السلام فرمودند: نحن مشیه الله.

پس حلقه دوم واحدیت همان نفس عالم و روح صفات الهیه و غایت و منتهای خلقت است.

پیش از مرتبه واحدیت رتبه اسم مستاثره است.

بعبارتی صادر اول مرتبه واحدیت و حقیقت محمدیه منطقه تحتانی واحدیت است که در ادوار خلقت متغیر است بر خلاف بعد فوقانی آن که معلول اسم مستاثره حق تعالی است ثابت می باشد.

سیالیت و تغییر در ناحیه تحتانی واحدیت ناظر بر مراتب وجود در سطح کلان نظام آفرینش است.

هر مرتبه ای از مراتب خلقت طوری از اطور تجلیات واحدیت است چه اینکه در تجلی تکرار نیست و هر مرتبه از خلقت یک تجلی است در حالی که واحدیت را تجلیات بی شمار است.

مرتبه شریف واحدیت که محل ظهور آثار الهیه است تجلیات بی شمار و بی حد دارد.

## معصوم روح الهی است؛

ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین مظاهر صفات الهی اند زیرا او را خلیفه اند و صفات الله تعالی روح و نفس عالمند که به منزله جسم است مر آن نفس را از این رو باید دریافت که ائمه معصومین روح و نفس الهی اند و مجموعه عالم بدن ایشان بشمار می رود.

خداوند سبحان مالک ملک وجود است از این رو خلیفه باید او را در ملک وجود خلافت و جانشینی و کارگزاری کند.

معصوم علیه السلام ستون خیمه عالم است آنگونه که نماز ستون خیمه دین می باشد انسان کامل و معصوم رکن عالم است که نه دین بی نماز قائم بود و نه عالم بدون حجت الهیه.

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: امامت آنقدر قدرش بزرگتر و شائسته تر و از دسترس مردم دورتر و رسیدن به حقیقت او مشکلتر است از آنکه مردم بتوانند با عقول خود بدان برسند یا با آراء خود بدان دست یابند یا به اختیار خود امامی را تعیین کنند.<sup>۱</sup>

### امام معصوم، واسطه خالق و مخلوق

هر آنچه از ترقی و تکامل و تعالی برای موجودی حاصل می شود یا از قبل تعیین وجودی معصوم علیه السلام و یا از قبل تشخیص موجودی ایشان است و این ارج و جایگاه بخاطر علت غایی بودن ایشان است علیهم السلام. در کتاب اشراقات ربّانی پیرامون بحث حقیقت صلوات و ذکر حرکت حبّی بودن آن بحث کردیم که بسیار مفید است در این مقام.

بسیار تدبر کن در این فراز از دعای عظیم الشان زیارت جامعہ کبیره که: **اللَّهُمَّ إِنِّي لَوْ وَجَدْتُ شَفْعَاءَ أَقْرَبَ إِلَيْكَ مِنْ مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْأَخْيَارِ الْأَيْمَةِ الْأَبْرَارِ لَجَعَلْتَهُمْ شَفْعَائِي فَبِحَقِّهِمُ الَّذِي أَوْجَبْتَ لَهُمْ عَلَيْكَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي فِي جُمْلَةِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ وَبِحَقِّهِمْ وَفِي زُمْرَةِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ.**

یعنی: خدا یا اگر من شفیعیانی را به درگاه تو نزدیک تر از محمد و اهل بیتش، آن خوبان و پیشوایان و نیکان می یافتم، آنها را شفیعیان خود قرار می دادم پس به حقشان که برای آنان بر خود واجب کرده ای، مراد گروه عارفان به آنها و آشنای به حقشان،

و در شمار رحم شدگان به شفاعت آن بزرگواران وارد کن

### افاده ای مهم از آیه «آمن الرسول»

قرآن کریم می فرماید: **أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ** (پیامبر (خدا) و مومنان بدانچه از جانب پروردگارش بر او (رسول الله) نازل شد ایمان آورده اند. این کریمه دلالت صریح دارد بر اینکه شیعیان و مومنان حضرت رسول الله و وصی بلافصل ایشان جناب امیرالمومنین، تصدیق کردند رسالت رسول و وصایت و ولایت و امامت خلیفه اش را در زمانی که حضرت آدم جسمش در میان آب و گل بود (یعنی هنوز آفریده نشده بود).

این مطلب ناشی از کریمه فوق و این حدیث شریف است که جناب رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: من نبی بودم زمانی که آدم میان آب و گل بود<sup>۱</sup>. و امیرالمومنین نیز من وصی بودم زمانی که آدم میان آب و گل بود<sup>۲</sup>.

براین سیاق معلوم می شود که شیعیان و مسلمانان واقعی تصدیق کردند رسالت رسول خاتم و وصایت وصی خاتم را (که به استناد آیه مباحله نفس رسول الله است) زمانی که جسم آدم میان آب و گل بود و این از آفتاب روشن تر است. چه اینکه در حدیث است که امام صادق علیه السلام فرمودند: رحم الله شیعتنا خلقوا من فاضل طینتنا و عجنوا بماء و لایتنا یحزنون لحنننا و یفرحون لفرحنا. شیعیان ما از باقیمانده گل ما آفریده شده اند، ولایت مادر سرشت آنان عجین گشته است، آنان با خوشی ما خوشحال و با ناراحتی ما ناراحتند<sup>۳</sup>.

(۱) سوره بقره آیه ۲۸۵

(۲) بحارالانوار مجلسی محمدباقر ج ۱۶ ص ۴۰۲ باب ۱۲

(۳) عوالی اللئالی ابن ابی جمهور ج ۴ ص ۱۲۴

(۴) شجره طوبی، ج ۱ ص ۳. و بحارالانوار، ج ۵۳

### معصوم علیه السلام، روح مدبر زمین و آسمان است

انسان معصوم سلام الله علیه ستون خیمه عالم است آنگونه که نماز ستون دین می باشد انسان کامل و معصوم رکن عالم است که نه دین بی نماز است و نه عالم بی خیمه و ستون.

روح انسان معصوم رب عالم است که تربیت می کند اشیاء را که ربیت ایشان یا از طرف ایشان و یا از قبل ایشان است که قبلاً بیانش رفت.

تدبر نما در زیارت نامه امیرالمومنین که در آن می خوانیم «السلام علی نفس الله تعالی القائمه فیه بالاسنن»<sup>۱</sup> یا در زیارتنامه دیگر می خوانیم «السلام علی نفس الله العلیا». یعنی امیر المومنین نفس خداست و چون ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نور واحدند به واسطه عصمت ذاتیه، این امتیاز و فضیلت برای ایشان ثابت است و «اولنا محمد اوسطنا محمد آخرنا محمد».

### روح امانت الهی در انسان است

روح چنانچه حق تعالی در قرآن کریم فرمود: «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحٍ»<sup>۲</sup> و دیعه و امانت الهی در انسان است و انسان باید با عبادات و نیت خوب و کردار و گفتار سالم از روح الهی پذیرایی کند تا در عوض شفاعت ما را نزد صاحبش خدای سبحان بنماید. ما نباید وجودمان را بسان سطل زباله برای این گوهر گرانبها قرار دهیم بلکه باید آنرا در کنار عبادت پروردگار و اذکار و افکار نورانی قرار دهیم تا میزبان شایسته ای برای او باشیم و بسان جوانه گیاه رشد کند تا بعداً عصای دستان شود و نردبان ترقی ما از عالم ناسوت تا عالم نور.

(۱) ابن طائوس. اقبال

(۲) سوره ص آیه ۷۲

## فرق روح و نفس و تقدم و تاخر وجودی آنها نسبت به بدن

خداوند عالم وقتی اراده ایجاد امری و چیزی را می فرماید ابتدا ملکوت و بُعد عالی و اشرف آن چیز را ایجاد می کند و قاعده امکان اشرف مبین این اصل است و بالاخص انسان که مرکب از روح و بدن است و از آنجا که روح اشرف و عالی از بدن است بنابراین قبل از بدن روح آفریده می شود سپس بدن.

در کتاب «حقیقت روح انسان» در این زمینه مفصل بحث کردیم. عبارتی دقیق تر وجود روح مقدم بر بدن و حدوثش موخر از بدن می باشد و بدن وجودش موخر از روح و حدوثش مقدم بر روح. این بیان ساده ترین مطلب در این باب است و شخصی را که دغدغه فکری ندارد کفایت می کند.

توضیح بیشتر اینکه؛ روح انسان وجوداً مقدم بر بدن و حدوثاً موخر از بدن است. (اضافه اشراقیه: روح علت غایی بدن است و علت غایی وجوداً مقدم به وجود جبروتیه دهریه و حدوثاً موخر از بدن است).

نفس واسطه اتصال و تعلق روح انسانی با بدن است. روح اراده الهی و امر اوست که «قل الروح من امر ربی» و این موجود شریف مجرد از ماده و احکام آنست و نفس حلقه واسطه تعلق و تالیف بین روح و بدن است و نفس آن پهلویی که به روح دارد مجرد و پهلویی که به بدن دارد مادی و جسمانی است بقول حکما نفس ذاتا مجرد و فعلا جسمانی است.

(درخصوص نفس و مراتب آن قبلاً صحبت کردیم و برای دوری از تطویل مطلب تکرار نشد وقتی می گوییم نفس حلقه واسطه بین نفس انسانی و جسم است باید مراتب نفس را منظور داشت و آن روح بخاری است یعنی اگر بخواهیم دقیق تر بگوییم باید بگوییم روح بخاری و اسط بین نفس و بدن بدانیم به عبارتی روح بخاری و نفس حیوانی واسطه بین روح انسانی با بدن است و روح مستقیم در بدن تصرف نمی کند).

پس فرق است بین روح و نفس و این مطلبی است که تاکنون در این کتاب و آثار پیشین بدان اشاره نشده بود و امری است رصین و حکمی حکیم.

پس وجود روح هم مقدم بر بدن و هم مقدم بر نفس است و حدویش بواسطه نفس است در جریان تعلق یافتن به بدن چه اینکه روح بدون وساطت نفس هیچ تصرفی در بدن ندارد چون مناسبتی میان روح مجرد و بدن عنصری نیست. بین مجرد و مادی امری باید که هم نسبتی با مجرد داشته باشد و از طرفی نسبتی با ماده (جسم). نفس نسبتی است که از مجاورت روح و بدن حاصل می شود و بواسطه نفس مجاورت روح با بدن منجر به تعلق روح به بدن می گردد.

بنابراین نفس یه دستش در دست روح و دست دیگرش در دست جسم است تا اجلی معین.

### امضای خدا

هر کس اثری را که از خود بر جا می گذارد امضای خودش را پای اثری می گذارد و اسمش را می نویسد خداوند عالم نیز وقتی انسان را آفرید اسمش را بعنوان امضاء در قلب انسان نگاشت.

این چنین شد که فرمود «قَلْبُ الْمُؤْمِنِ عَرْشُ الرَّحْمَنِ»<sup>۱</sup> و وقتی استوی علی العرش، «يُدَبِّرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ»<sup>۲</sup> این چنین خدا کفالت مومن را بر عهده می گیرد.

### خدا عاشق بنده اش است

قلب صنوبری شکل که مرکز بدن و آشیانه روح حیوانی است مرتبه نازله و مثال قلب ملکوتی انسان می باشد که آشیانه روح انسانی است.

شکل قلب که معروف و شناخته شده و مراد از قلب دادن و قلب گرفتن هم معلوم

(۱) بحار الانوار، مجلسی، محمدباقر، ج ۵۵، ۳۹

(۲) سوره سجده آیه ۵

است. خداوند عالم نیز قلب را حقیقت انسان قرار داد یعنی به انسان قلب داد. وقتی کسی کسی رو دوست داشته باشه علامت قلب به او نشون می دهد این یعنی خدا عاشق بنده اش است که وقتی او را آفرید حقیقتش را عشق و محبت قرار و به او قلب داد و در واقع قلب از روی شکلش نشان می دهد که پس از ساخت انسان امضای عاشقانه روی آن کرد و آن امضاء قلب انسان و شکل آن امضاء نیز شکل قلب است.



شمیم پنجم  
(حقیقت خداشناسی)

---



## شمیم پنجم (حقیقت خداشناسی)

### خدا چیست یا کیست؟

خدا وجود محض است. وجود محض امری بسیط است و بسیط نه کثرت دارد نه قابلیت تجزیه و تقسیم دارد و نه به حدی محدود می شود نه رنگی می گیرد نه اسمی و نه صفتی، نه قبل دارد نه بعد نه چیزی در تحت اوست و نه مافوقی دارد هر چه هست به او می باشد همه جا از زمان و مکان از او پر است و هیچ کس را به کنه ذات او راهی نیست چون او به ماسوای خودش محیط است. قطره دریا را می شناسد اما هیچ وقت به عظمت و وسعت دریا نمی تواند پی ببرد و بزرگی او را حتی تصور کند.

### طبقات وجودی اسماء الله

همانطور که در کتابهای پیشین «کشکول مائده»، «حقیقت روح انسان» و «انسان تجلی جمال و جلال» به عرض رسید عالم و اشیاء در عالم در واقع تجسم و تجسد حضرات اسماء الله است یعنی اشیاء از اسمای حسنی بوجود آمده اند حال در این جا به شرح جزئی تر آن می پردازیم. اسامی خداوند عالم عز اسمه دارای چهار طبقه وجودی است بعبارتی چهار ظرفیت

وجودی داخل آنهاست یعنی چهار صنف موجودات که جمیع آنها را شامل می شود تحت هر یک از اسامی مبارک خداوند مهربان قرار دارد.<sup>۱</sup>

البته باید دانست که اسامی الهی حقایق واحد و بسیط اند اما در عرصه دنیا تراوشات و فعالیت های آنها به اسامی مختلف و صنوف گوناگون تقسیم می شود مثل اسم ضال که دلالت بر گمراه کردن کافران دارد یا جمیل که بر آفرینش زیبایی هادر انواع و اجناس مختلف مخلوقات دلالت دارد در این مبحث آثار و جودی اسماء الله را از حیث فعلیتی که می توان به آنها نسبت داد مطرح می کنیم.

نخستین مرتبه و جودی هر یک از اسماء الله تعالی درجه نوری آنهاست که بواسطه آن فرشتگان، نیکویی ها از صفات و پندارها و رفتارها و اشیاء و امثال آن به وجود می آید.<sup>۲</sup>

درجه پایین تر از آن و مرتبه دوم و جودی اسماء الله است که بواسطه آن جنیان و آتش ها و حرارتها و مانند آن به وجود می آید.

درجه پایین تر از آن که بواسطه آن نفوس و نبات و آب ها و دریاها و مایعات در عالم بوجود می آید.

مرتبه سوم که انسانها و حیوانات و احجاز و کوهها و کرات و کهکشانها به وجود می آیند.

البته مصادیق و موارد هر دسته به صورت مختصر بیان شد. در خصوص حضرات اسماء الله العظام و آثار آنها می توانی به کتاب فتوحات مکیه ابن عربی و کتاب مفاتیح المغالیک مرحوم علامه دهدار مراجعه کنی.

تقسیم دیگری که این خصوص مفصل تر می توان بیان کرد به این صورت است که؛ اسماء الهی یا جلالی است و یا جمالی و هر کدام به چهار دسته نوری، آتشی، آبی و خاکی تقسیم می شود.

(۱) پایگاه اطلاع رسانی حوزه. قاضی سعید قمی، سرخلقت اسماء و صفات. مجله خلق. مهر و آبان ۱۳۸۶. شماره ۱

(۲) حکمه الاشراق، شیخ شهاب الدین سهروردی

ابتدا به تقسیم جلالی می پردازیم به ترتیب از مرتبه نوری جلالی آغاز می کنیم که از آن فرشتگان قاهره و به طور مطلق اعم از خوب و بد، فرمان روایان و حاکمان و پادشاهان و مانند اینها آفریده می شوند.

در مرتبه آتش جلالی، جنیان از کافر و حرارت های مضر و سوختگی و انحراف و افکار شیطانی و از این گونه دسته موجودات به وجود می آید.

در مرتبه آب جلالی، نفوس ناپاک و شرور و خارها و درختان بی ثمر و گل های بد بو و مانند آنها به وجود می آیند.

در مرتبه خاک جلالی، فرومایگان و منافقان و موجودات احمق و نادان و پست و مانند اینها به وجود می آیند.

و اما چهار دسته اسمای جمالی؛

از مرتبه نوری جمالی فرشتگان رحمت و لطف و هدایت و امداد و تعلیم به وجود می آیند.

از مرتبه آتش جمالی جنیان پاک و مومن و خیر خواه و حرارت های نافع به طور مطلق.

از مرتبه آب جمالی، نفوس پاک و نیک و نبات مثمر و میوه دار و گل های خوش بو و مانند این گونه اشیاء.

از مرتبه خاک جمالی، احجار کریمه و سنگ های زینتی مانند طلا و مانند آن.

از ترکیب مراتب و عناصر آتش و آب و خاک انسانها و حیوانات به وجود می آیند.

خوب دیدیم که هیچ موجودی نیست مگر اینکه مخلوق خداوند عالم است هر

اسمی از خداوند عالم شأن و رفتاری از خداوند قادر و تواناست و تحت هر اسمی

از او طبقات مختلفی از موجودات نهفته اند که برخی تاکنون به وجود آمده اند و

بسیاری هنوز به وجود نیامده اند که نسبت آنچه به وجود آمده به آنچه به وجود

نیامده نسبت اندازه اتم و کمتر از آن به اقیانوس هاست.

پس آفریننده ای جز خداوند یگانه نیست و اوست مالک همه.

در دعای تمجید از قول حضرت صادق علیه السلام می خوانیم که «انت الله لا اله الا

انت منك بدء الخلق و اليك يعود، انت الله الذی لا اله الا انت خالق الخیر و الشر».<sup>۱</sup>

### هر انسانی را مولایی است

قرآن می فرماید: «وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ مَوْلِيًّا»<sup>۲</sup> یعنی برای هر صورتی و جهی و نفسی و شخصی و راهی و مسلکی و قبله ای و مقصدی و معادی است که بسوی آن می رود. در این مقال به تجزیه و تحلیل و تعبیر این کریمه می پردازیم. بعون الله الملك الاعلی.

«وجهه» را به صورت و نفس و شخص ترجمه کردیم. وجه هر موجودی، شخصیت و تمام ماهیت و آثار اوست. انسان یک وجه کلی دارد که تمام حقیقت اوست و این حقیقت او سه بخش دارد که آنرا به سه وجه تعبیر می کنیم.

(۱) وجه ذات (۲) وجه صفات (۳) وجه افعال.

شاخه دیگر بحث روی کلمه "مولیها" است. مولیها به معنای اسم فاعل از تولیت و گرداننده است.<sup>۳</sup>

بدین ترتیب معنای آیه شریفه می شود برای هر شخصی ربی و محرکی است. عبارتی هر وجهی سرپرست و موکلی دارد.

بله در اینجا «مولی» را به سرپرست و موکل و مربی و محرک ترجمه کردیم که حق است.

مولی و موکل و مربی و رب هر نفسی، علت ذات و صفات و افعال شخص است که مولای ذات و مولای صفات و مولای افعال اوست.

زحق با هر یکی حظی و قسمی است \* معاد و مبداء هر یک به اسمی است<sup>۴</sup> ذات، حقیقت و محیط بر صفت و صفت، محیط و حقیقت افعال است پس مولای

(۱) مقیاس المصابیح، علامه مجلسی.

(۲) سوره بقره آیه ۱۴۸

(۳) دهخدا

(۴) گلشن راز، شیخ محمود شبستری

ذات، ربّ صفات و مربی صفات، حقیقت وجودی افعال است. حالا ترکیب شریفه فوق با کریمه «قل کل يعمل علی شاکله»<sup>۱</sup> وجهه و شاکله مترادفند و در حقیقت خارجی متحد. از این رو مولا و رب و حقیقت ذات، علت شاکله ذات و به تبع آن مربی و موکل صفت، علت و حقیقت صفات و افعال است.

### موجودات تجلی حق هستند یا تکثیر وجود او

آیا اینطور نیست که تکثیر ماهیت را از اصل و وجود جدا می کند حال آنکه هیچ موجودی از وجود، جدا نیست.

جواب؛ موجودات تجلی حق هستند نه تکثیر او. مثلاً نور خورشید تجلی خورشید بحساب می آید نه تکثیر او یعنی خورشید به اجزا تبدیل نمی شود یا لامپ وقتی نور میدهد به اجزا تبدیل نمی شود بلکه نور لامپ به منزله تجلی لامپ است.

ضمن اینکه اصلاً مجردات قابل تکثیر نیستند چه برسه به خالق آنها. وجودات تجلی دارند ماهیات تکثیر. مثلاً ما انسانها از این نظر که ماهیت هستیم قابل تکثیر هستیم اما از آن حیث که وجود هم هستیم قابل تکثیر نیستیم یعنی از حیث نه پدر داریم نه مادر و نه همسر و نه فرزند. همیشه بوده ایم و همیشه خواهیم بود. اینکه بزرگان اهل حکما می فرمایند انسان تجلی ذاتی و صفاتی و فعلی حق تعالی است بدین خاطر است

### مضل اسم خداست آیا خدا گمراه کننده است؟

جواب اول:

ربوبیت حق اقتضاء دارد که در مقام و حدیث که مستجمع اسماست و اجد اسم مضل نیز باشد و این بخاطر توحید افعالیست که مظاهر ظلمانی مبدایی جز خدای

یکتای عالم نداشته باشد.  
 خدادر حدیث قدسی می فرماید خیر و شر از من است پس وای بحال کسی که  
 شر را بدست او جاری کنم<sup>۱</sup>  
 در هر حال از خدای مهربان عالم جز خیر و خوبی صادر نمی شود و شر اقتضای  
 قابل است که انسان است نه فاعل که خداست.

### جواب دوم:

وقتی بنده ای از سر جهل و غفلت یا شیطنت تصمیم نادرستی میگیرد و کار خطایی  
 می کند تکوینا و اتوماتیک و از رحمت خدا دور می شود این دور شدن از  
 رحمت خدا گمراهی نامیده می شود و چون فاعل مطلق خداست بنابراین فاعل  
 این گمراهی بخداس نسبت داده می شود دقت کن قرآن می فرماید «ما رمیت اذ  
 رمیت و لکن الله رمی»

### جواب سوم:

معنای اسم ماضی مطلق گمراهی است یعنی هم شامل معنای انحراف از حق بسوی  
 باطل و هم شامل معنای انحراف از باطل بسوی حق است بنابراین به این معنای  
 پیش پا افتاده نیست که خدا کسی را گمراه می کند خداوند عالم حرکت دهنده  
 ذات و جواهر اشیا بسوی کمال خودشان است اما گاهی برخی اشخاص جهت  
 مسیر حرکت را تغییر میدهند

یعنی ارائه طریق و حرکت دهنده خداست اما انتخاب کننده انسان است برخی  
 مسیری را انتخاب می کنند که منطبق بر فطرت الهی و برنامه ارائه شده در شریعت  
 است و برخی انتخابی می کنند که مخالف با فطرت و احکام شریعت و عقل است  
 خوب انتخاب ناصحیح منشا گمراهی و شر است بنابراین مسئله شرّ و گمراهی هر  
 دو ناشی از عمل انسان است که در ادامه در این باره بیشتر توضیح می دهیم.



### مسئله خیر و شر از نگاه دین چگونه توجیه می شود؟

گاه مسئله خیر و شر در حوزه پدیده های طبیعی و حیوانات بحث می شود و گاه در قلمرو انسان .

جوابی که به مسئله شر در حوزه پدیده های طبیعی مانند سیل و زلزله و مانند آن داده می شود مسئله نسبت شر است یعنی زهر عقرب برای عقرب خیر و برای انسان مثلا شر است و قس علی هذا.

اما جوابی که به مسئله شر در قلمرو انسان داده می شود نسبت نیست بلکه بحث عدم ملکه است یعنی وجود نقص و عدم کمال.

#### توضیح اینکه؛

انسان با جهل و غفلت و خشم و شهوت دست به گریبان است و از ابتدای زندگی با از مون و خطا پیش می رود و چون انسان طبعا مدنی است چنانچه جامعه صالح نباشد و رو به صلاح نگذارد اعضای آن نیز که افراد بشرنده اصلاح نمی شوند و هر یک از اعضای این جامعه نسبت به دیگری شر محسوب می شود

هر انسانی به هر میزان که دارای نقص است به همان میزان دارای خطاست و خطا چیزیست که در خانواده و جامعه اثر گذار است هر خطایی اول تخریب کننده خود شخص و سپس محیط و جامعه است پس بحث شر در خصوص انسان بخشی از آن در حوزه روانشناسی بخاطر فردیت او و بخشی از آن در حوزه جامعه شناسی بخاطر اجتماعی بودن اوست

این عوامل منشا بروز شر است و برای هر کس ملموس است اما اینکه بگوئیم پس مهربانی خدا کجاست باید به مسئله توبه و پشیمانی از گناه و خطا اشاره کرد که در قرآن و روایات بسیار وارد شده به اینکه خدا پذیرنده توبه است بخشنده است یا اینکه فرمود از رحمت خدا مایوس نشوید و در روایت است که توبه کننده از گناه مانند کسی که گناه نکرده است

منشاء همه این عوامل مسئله اختیار است مجبور نیست که فقط یک انتخاب داشته

باشد فرق انسان با دیگر مخلوقات این است که سر دوراهی خیر و شر و نیکی و بدی مجبور به انتخاب یک مورد نیست بلکه هر کدام را بخواهد انتخاب می کند یا خوبی یا بدی. ولی از آنجا که:

چرخ را با اختران نغز و خوش زیباستی \* صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی  
از این رو انتخاب که در دنیا از آن بحث می کنیم سایه و مرتبه نازله انتخاب اولیه  
مادر عالم قبل از این دنیاست جایی که خداوند عالم امری را از ربوبیت و قضایش  
بر مخلوقات عرضه فرمود

از اولین تا آخرین انسان در مقابل این امر واکنشی نشان دادند برخی سریع پذیرفتند  
و تسلیم شدند مانند انبیا و در راس آنها خاتم ایشان برخی دیر پذیرفتند مانند  
تابعان شرایع برخی اول نپذیرفتند بعد پذیرفتند مانند توبه کنندگان از الحاد برخی  
نپذیرفتند و پیشمان هم نشدند مانند کفار و مشرکین.

دنیا عرصه تشریح و ظهور آن انتخاب اولیه است و انتخابات انسان در دار دنیا و  
در برهه های مختلف زندگی شرح آن انتخاب نخست است .

بذر درختی را فرض کن که وقتی رشد کرد و درختی تنومند شد همه قسمت های آن  
درخت، شرح و مرتبه وجودی همان بذر اولیه است و هیچ چیزی خارج از حقیقت  
بذر به درخت اضافه نمی شود.

حال خود مفصل بخوان از این مجمل

### مسئله شرّ و نسبتش با خدا

یکی از سئوالات مرسوم و مهم در باب خداشناسی و جهان شناسی و خلقت این  
است که چرا در عالم شرّ وجود دارد و اگر عالم خدا دارد چرا جلوی شرّورات را  
نمی گیرد و دیگر اینکه منشاء شرّ چیست؟

این مسئله بسیار مهم را با مثالی بسیار ساده و روشن می کنیم.

انسان زنده کسی است که روح دارد و روح هم موجودی مجرد از ماده است که

به واسطه نفس در بدن تصرف می کند همین جسم انسان فضولاتی دارد مانند مدفوع و ادرار و باد.

بدن انسان تا زنده نباشد فضولاتی هم نخواهد داشت زیرا جسم مرده هیچ کدام از فضولاتی فوق را ندارد بنابراین به نوعی وجود فضولات جسم منوط به روح است اما آیا می توان گفت روح است که مدفوع می کند؟

آیا می توان گفت فضولات جسم نسبت به جسم شرّ محسوب می شود؟ آیا می توان گفت چون جسم دارای فضولات است بنابراین باید منکر وجود روح شویم؟ آیا صحیح است بگوییم چرا روح جلوی فضولات جسم رانمی گیرد چرا روح جلوی مدفوع و ادرار رانمی گیرد؟

خب حالا اینکه گفته می شود شرّ اقتضای عالم ماده است مانند فضولات بدن است که هر جسمی که دارای روح باشد فضولات دارد و این برای جسم طبیعی است این طبیعی بودن و خصوصیت بدن بودن همان اقتضای جسم و ماده بودن است. یعنی جسم انسان با جسم طبیعت عالم ماده در این خصوصیت مشترک است.

در این عالم مادی نیز پدیده هایی وجود دارد که در جای خودش طبیعی است اما وقتی آنرا با چیز دیگری قیاس می کنیم تقسیم به خیر و شرّ می شود یعنی مثلاً سیل برای خودش خیر و یک امر طبیعی است اما برای سفره های زیر زمینی خیر و برای محصولات کشاورزی و باغات شرّ حساب می شود.

جسم انسان فضولاتی دارد اما از طرفی نمی توان دفع فضولات را به روح نسبت داد یعنی همه می دانیم که روح تولید فضولات جسمانی نمی کند اما از طرفی نیز بدون وجود روح جسم فضولات تولید نمی کند.

دنیا نیز بدون وجود خداوند عالم فضولات و شرورات تولید نمی کند از طرفی نیز شرورات را نمی توان به خدا نسبت داد اینکه چرا خدا جلوی شرّ رانمی گیرد جوابش همان است که فعل هر پدیده ای طبیعی و مختص آن پدیده است مثل اینکه بگوییم چرا خدا جلوی بریدن چاقو و سوراخ کردن سیخ رانمی گیرد. این

حرف به همان میزان غیر معقول است که بگوییم چرا خدا جلوی شرورات رانمی گیرد. جالب اینکه شرورات خود دلیل بر وجود خداوند است. جدا از این مطالب که به عرض رسید تیمما مشرف به ساحت مقدس کلام امیرالمومنین می شویم که فرمودند دنیا دار عمل است نه حساب و آخرت دار حساب است و نه عمل<sup>۱</sup>.

عمل اعم از خیر و شرّ و نیک و بد است دنیا فرصتی است که طیب، پاک بودنش را و خبیث خباثنش را به منصف ظهور می رساند و دنیا دار جدایی خیر و شرّ و نیک و بد نیست بلکه در آخرت و عالم ملکوت نیک و بد از یکدیگر جدا می شود زیرا همانطور که در دنیا نمی توان نیک و بد و نیکان و بدان را تفکیک کرد برعکس در عالم آخرت نمی توان این دو را در کنار هم قرار داد.

اینجا دار تحمل و همسایگی است و در آخرت دار جدایی و تفکیک. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می فرماید: الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف<sup>۲</sup> در دنیای نیکان و بدان با هم در یک جامعه حتی یک خانواده زندگی می کنند اما در آخرت نیکان فقط با نیکان و بدان فقط با بدان محشورند.

### پرسش و پاسخ درباره موجودیت آینده و شرّ

سوال: از نظر علمی اثبات شده که آینده موجود هست؟

نظر عرفان اسلامی در این باره که آینده موجود منجر به جبر میشود یا نمی شود چیست؟ جواب: گذشته و حال و آینده به وجود دهری موجود و آنچه موجود است اتفاقاتی است که انسان با انتخاباتش رقم می زند و خود می سازد و هر کسی زرع و زارع و مزرعه خود است.

اینکه گذشته و حال و آینده موجود است ربطی به جبر ندارد بلکه هر چه از جنس

(۱) نهج البلاغه خطبه ۴۲

(۲) المحجّه البیضاء، ملامحسن فیض کاشانی. ج ۸ ص ۱۵

وجود است موجود می باشد تنها فرق آینده با حال در این است که آینده ظهور و بروز ندارد و انسان نسبت به آن فاقد تجربه است. خوابهای صادقه مبشره در خصوص آینده موبد این مطلب است.

### موجودیت آینده ارتباطش با اراده انسان چگونه هست؟

پاسخ: حیات انسان خطی ممتد است. آینده انسان در امتداد تصمیمات امروز است و چون در علم الهی نتیجه تصمیمات هر شخصی در برهه های مختلف زندگی اش مشخص است از این رو آینده او نیز مشخص است. مانند معلمی که می داند کدام دانش آموز قبول و کدام رفوزه می شود این علم معلم است نسبت به رفتار تحصیلی دانش آموز. این علم صورت علمی است و دخالتی در حال دانش آموز ندارد که منجر به جبر شود.

### در باب توبه چگونه گذشته که موجود است حذف یا تغییر می کند؟

پاسخ: توبه فرصتی برای تبدیل انرژی است. چیزی حذف نمی شود بلکه بوسیله توبه بدی به حسنه تبدیل می شود. انرژی معدوم نمی شود.

### ظلمت هم انرژی هست؟ ظلمت امری عدمی هست؟

نور و ظلمت هر دو مجعول هستند و هر مجعولی صاحب انرژی است.

### تعریف ظلمت؟

پاسخ: ظلمت پرتو و تشعشع جهل است همانطور که نور پرتو عقل است.

### پرتو در نور صادق هست نه در ظلمت؟

پاسخ: پرتو معنای مطلق است بدون تخصیص. بسته به این است که با چه عبارتی همراه شود.

### پرتو رو هم برای نور به کار بردیم ظلمت؟ یعنی نور و ظلمت هم سنخ هستند؟

پاسخ: جهل امری وجودی است نه عدمی. اگر مثلاً هوشنگ آدم بدی باشد و حسین آدم خوب و هر دو را به آقا صدا بزنیم یعنی هوشنگ و حسین را یکسان دانسته ایم؟ جهل همانند عقل آفریده شده و خدا برای او هفتاد لشکر در مقابل هفتاد لشکر

عقل قرار داده است.

عقل و جودی مقرب خداست و جهل نهایت بعد و جودی نسبت به نور مطلق از این رو داره از این تاریک است چون فاصله اش از نور بسیار زیاد می باشد.

**سوال: چگونه از خیر مطلق و نور محض، جهل آفریده می شود؟**

جاعل شر در عالم انسان هست یا خدا؟ در عالم یک فاعل و جود دارد و فقط انسان محل ظهور فعل الله است.

جواب: وجود امری مشکک است از شدید ترین مرتبه و جودی که ذات اقدس اله است تا پایین ترین مرتبه و جودی که جهل است مابین این دو مرتبه و جودی مخلوقات دیگر قرار دارند از جماد و نبات و حیوان و انسان و جن و ملک. خلق یک خلق است اما دارای مراتب بسیار و خاصیت مراتب بسیار ایجاد مقامات ضد و نقیض است مانند ضدیت عقل و جهل.

شر در نسبت به غیر محاسبه می شود نه به ذات خودش. اگر به ذات شیئی اعتبار شود شر نیست اما اگر به اعتبار غیر در نظر گرفته شود آن وقت یا خیر است یا شر. **شر امری عدمی هست؟**

پاسخ: شر امری نسبی است. نسبت آن به اعتبار معتبر بودن غیر در آنست اما در جهل غیر، معتبر نیست.

مقابل شرّ (خیر) هم با این توضیح شما باید نسبی باشد؟ بله. ممکن است چیزی برای شما خیر باشد اما برای همسایه شما شر. باران برای کشاورز خیر اما برای کوزه گر شر است. البته در مثال مناقشه نیست.

بیماری شر هست یا خیر؟ بیماری برای مومن خیر و برای کافر شر است.

شر را تعریف کنید؟ شر در واقع ادراک غیر ملایم با طبع و خیر، عکس آن است.

### **خدا در قید اطلاق نمی گنجد به چه معناست**

سؤال شد؛ ذات واجب از نسبت به هر تعینی مفروضی مطلق است و حتی قید

اطلاق. در قید اطلاق هم در نیامدن به چه معناست؟  
 عرض شد که در حوزه مخلوقات هر چیزی عام باشد مطلق می گویند اما در باب خالق، مطلق دانستن ذات اقدسش به معنای محدود خواندن اوست زیرا هر وصفی نسبت بخالق تعالی حد محسوب می شود.  
 ذات اقدس ربوبی از هر تعیینی دور است مثل انسانیت که نسبت به تعیینی هر انسانی مطلق است حتی با در نظر گرفتن تمام انسانها.  
 مطلق بودن گاه محیط بودن چیزی نسبت به تمام چیزهای دیگر است گاه نسبت ذات است در قبال خصوصیات او و صفاتش.  
 خدا مطلق است نسبت به ماسوی الله و غیر خودش اما از آنجا که نسبت به صفات و اوصافش نیز مطلق است اطلاق در اطلاق می شود از این رو منزه است از قید اطلاق چون دیدیم نسبت به مطلقیت هم مطلق است بنابراین مطلق بودن برای ذات خدای سبحان قید و حد حساب می شود.

### مراتب هدایت و سلوک در قرآن

خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»<sup>۱</sup>  
 یعنی ما راه هدایت را نشان می دهیم مختاریند مردم که بپذیرند و شاکر باشند یا نپذیرند و کفر بورزند.

در اینجا اصحاب شاکر و کفور تشکیل می شود:

قرآن کریم می فرماید «فَالهَمَّهَا فَجُورَهَا وَتَقْوَاهَا» یعنی ما علم به نیکی و بدی را به انسان الهام کردیم و در فطرت آنها قرار دادیم افرادی که دنبال فسق و فجورند و به احکام الهی وقعی نمی نهند اصحاب کفورند.

قرآن درباره این افراد می فرماید «مَالِكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا»<sup>۲</sup> یعنی چرا به دستورات

(۱) سوره انسان آیه ۳

(۲) سوره نوح آیه ۱۳

الهیة احترام نمی گذارند و اطاعت نمی کنند این گروه ممکن است ادای مسلمان بودن را در بیاورند اما اگر با این حال خدایی ناکرده بمیرند جهنمی خواهند بود. گروه دوم اصحاب شاکرند که سعی در اطاعت حق دارند و به دعوت خدا لبیک گفتند خداوند متعال درباره این گروه می فرماید «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا»<sup>۱</sup> یعنی کسانی که مجاهده می کنند در راه ما بی تردید راههای هدایت را به آنان نشان می دهیم.

در این راستا حدیث نبوی است که فرمودند «مَنْ عَمِلَ بِمَا عَلِمَ وَرَتَّهُ اللَّهُ عَلَّمَ مَا لَمْ يَعْلَمْ»<sup>۲</sup> یعنی کسانی که به آنچه از حلال و حرام می دانند عمل کننده ما علم و دانش درباره آنچه نمی دانند بدانها می آموزیم.

سالکان الی الله وقتی به این مرتبه رسیدند در مرحله سوم خداوند متعال می فرماید «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»<sup>۳</sup> برای فهم بیشتر این کریمه باید ملائکه را تحلیل کنیم:

ملائکه بر دو وجه است<sup>۴</sup>: یکی بمعنای ملک یعنی فرشته و دیگری ملکه بمعنای صفت راسخ و پایدار در نفس و روح مقابل عدم ملکه. هر دو وجه صادق است یعنی هم ملائکه بشارت دهنده و انزال کننده سکینه و وقار بر دل مومن نازل می شوند چنانچه فرمود «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۵</sup> و هم رسوخ صفتهای حمیده در نفس است که فرمود «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ» یعنی به صفات خدا متصف بشوید.

آری این مقصد سالک الی الله است که پس از تخلق به اخلاق الهی جایگاه خلیفه که فرمود «انّی جاعل فی الارض خلیفه» محقق می شود چه اینکه خلیفه، خلیفه نیست مگر اینکه به صفت مستخلف متخلق بشود.

(۱) سوره عنکبوت آیه ۶۹

(۲) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۶۸ ص

(۳) سوره فصلت آیه ۳۰

(۴) کتاب قاموس قرآن بخش توضیح کلمه ملک

(۵) سوره فتح آیه ۴



تخلقی به اخلاق مستخلف تناسب و جودی بین خلیفه و مستخلف ایجاد می کند. مرتبه دیگر بحث درباره استقامت و آثار آن این است که فرمود «وان لو استقاموا علی الطریقه لاسقیناهم غدا» در این کریمه «ماء» بر سیاق «تتنزل علیهم الملائکه» است. «ماء» صورت علم در عالم عنصر است از این رو ملائکه مکرم حاملان علم اند بر اشخاص که استقامت می ورزند که این علم حاصل نور و وجود و سکینه و ترقی و تعالی است بنابراین «تتنزل علیهم الملائکه» تنزل علم است بر قلب سالک که فاعل استقامت است.

این ملائکه در لسان علم همان عقولند که بر عاقل سالک نازل می شوند تدبر نما در کریمه «تنزل الملائکه و الروح فیها باذن ربهم من کل امر».

چون قوه خیال شخص مستقیم و متقی در جریان استقامت تطهیر می گردد و چون خیال مطهره لیله القدر است از این رو ملائکه حامل علم، علوم و معارف را در خیال شخص الهام می کند این قضیه تبیین حدیث نبوی است که فرمود «ورثه الله علم ما لم یعلم»<sup>۱</sup> این چنین آنچه نمی دانست می آموزد و این را در نمی یابد مگر آنکه چشیده باشد و یا گوش قلبش شنوا و بصر دلش بینا شده باشد.

در ادامه بحث باید گفت که تبیین کلمه «الطریقه» در آنجا که فرمود «وَأَنَّ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَی الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا»<sup>۲</sup> بر عهده شریفه سابق است که فرمود «الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا...»<sup>۳</sup> یعنی استقامت در طریقه همان استقامت در شریعت مقدس است. کسانی که گفتند الله تبارک و تعالی پروردگار ماست و بر این اعتقاد استقامت ورزیدند و در تحصیل توحید ذاتی و صفاتی و افعالی پایداری کردند.

روح شریعت ولایت امیر مومنان حضرت وصی علی علیه الصلاه و السلام است چنانچه مرحوم کلینی در باب سی حجت کافی روایت کرد از حضرت باقر العلوم

(۱) سوره جن آیه ۱۶

(۲) بحار الانوار مجلسی ج ۴۰ ص ۱۲۸

(۳) سوره جن آیه ۱۶

(۴) سوره فصلت آیه ۳۰

علیه السلام که فرمود «یعنی لو استقاموا علی ولایه امیرالمومنین و الاوصیا من ولده و قبلوا طاعتهم فی امرهم و نهیهم لاسقیناهم ماء غدقا بقول لاشربنا قلوبهم الیمانو الطریقه هی الایمان بولایه علی و الاوصیاء».

پس علم حقیقی این است که آنچه امیرالمومنین از کوثر علم بنوشاند که او علیه السلام صاحب کوثر و قسیم النار و الجنة است.

### انواع مکر

اولین معنایی که ما از شنیدن کلمه مکر به ذهنمان می رسد حيله و فریب و نیرنگ است اما در واقع مکر معنای بسیار گسترده تری دارد که به معنای نیرنگ نیست.

انواع مکر را بررسی و تقسیم بندی می کنیم تا به گستره معنای آن پی ببریم.

اولین مکر، مکر تکوینی است. این مکر از لوازم تکوین و خلقت و آفرینش است از این رو وجودش ضروری می باشد در واقع این مکر به معنای تدبیر و اداره امور خلق است.

مانند گرایش و میل جنس نر و ماده به یکدیگر. اگر مکر تکوینی نبود هیچ نر و ماده ای به هم گرایش نمی یافتند از این رو تولید مثل تعطیل می شد و خلقت ناقص.

خداوند بزرگوار در قرآن کریم می فرماید: «وَمَكْرًا مَّكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (یعنی ما دست به نیرنگ (تدبیر) زدیم و خبر نداشتند

دومین مکر، مکر تشریحی است و آن عقابی است که پس از سرپیچی از احکام شریعت به انسان می رسد. مانند شلاق و زندانی و قصاص در دنیا و عذاب اخروی در آخرت.

خداوند بزرگوار در قرآن کریم می فرماید: «وَمَكْرًا وَمَكْرًا وَمَكْرًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» (یعنی: و دست به نیرنگ زدند و [مانیز] دست به نیرنگ زدیم و خبر نداشتند

در این زمینه قرآن عزیز می فرماید: «فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَا دَمَرْنَاَهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ». یعنی: پس بنگر که فرجام نیرنگشان چگونه بود ما آنان و قومشان را همگی هلاک کردیم

سومین مکر، مکر حیوانی است و آن برای دفع شرور و جذب مطلوب است. مانند استتار برخی حیوانات برای شکار یا برای دفع شر دشمن. نحوه خانه سازی یا حرکاتی که حیوانات نر برای جذب حیوان ماده بکار می گیرند. یا ترندهایی که حیوانات برای شکار بکار می گیرند. این مکر هم به معنای حيله نزدیک است هم به معنای مکر تکوینی

چهارمین مکر، مکر شیطانی است و آن بمعنای حيله و نیرنگ و فریب است که شیاطین از جن و انس از آن استفاده می کنند.

قرآن مجید می فرماید: «وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ»<sup>۱</sup> یعنی: و کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند می گویند [نه] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آنگاه که ما را وادار میکردید که به خدا کافر شویم

همانطور که دیدیم در گستره معنای مکر، حيله و فریب فقط یک چهارم معنای کلی مکر را در بر می گیرد در حالیکه اولین معنایی که به ذهن ما متبادر می شود همین معنای حداقلی است و این بخاطر نقص فکری و یا ابتلائات بشری است. یا خیر الماکرین

## اسرار قدر

خداوند عالم گاهی هدایت را در گمراهی و گمراهی را در هدایت قرار می دهد تا بدانیم که فقط او هادی است و او هدایت است. خداوند عالم گاهی سود را در ضرر

(۱) سوره نمل آیه ۵۱

(۲) سوره سباء آیه ۳۳

و ضرر را در سود قرار می دهد تا بدانیم که سود ده فقط اوست و او سود است. خداوند عالم گاهی لذت را در درد و درد را در لذت می نهد تا بدانیم که اوست لذت دهنده و الم دهنده و او لذیذ است. خداوند عالم گاهی اول را در آخر و آخر را در اول و ظاهر را در باطن و باطن را در ظاهر قرار می دهد تا بدانیم ترتیب بخش اوست. خداوند عالم گاهی حیات را در ممات و ممات را در حیات می نهد تا بدانیم او زنده کننده و میراننده است و او حی است. خداوند عالم گاهی مشکل ترین چیز را ساده ترین و ساده ترین را مشکل ترین قرار می دهد تا بدانیم اوست مدبر. خداوند عالم گاهی مومن را در کافر و کافر را در مومن و ایمان را در کفر و کفر را در ایمان قرار می دهد تا بدانیم هدایت و اداره عالم دست اوست و او مومن و ایمان است.

خداست که تیزی را به چاقو و سوزاندگی را به آتش و هر خاصیتی هر پدیده ای را به آنها داد و این خاصیت ها اعتباری اند. اینها برای این است که ما بفهمیم عالم خدا دارد و موثر اصلی و واقعی فقط و فقط خداست. قدر این معارف بدان که فاصله آن با اسم اعظم الهی و سرالقدر به ضخامت پوست پیاز است.

اگر این را دریابیم آنرا دریافتیم و اگر آنرا دریافتیم جدول خود را در شبکه وجود دریافتیم آنگاه جایگاه خود را در نظام آفرینش در خواهیم یافت.

زین خرد جاهل همی باید شدن \* دست در دیوانگی باید زدن  
 از مودم عقل دور اندیش را \* بعد از این دیوانه سازم خویش را  
 در نگاه دیوانه روشن ضمیر هیچ ظاهری معتبر نیست موجودات جملگی اعتباری اند و خاصیات آنها بدین حکم به طریق اولی.

صورت مرغان عالم سربه سر \* سایه اوست این بدان ای بی خبر  
 چون بدانستی که ظل کیستی \* فارغی گر مُردی و گر زیستی

شمیم ششم  
(حقیقت خداشناسی)

---



## شمیم ششم (نظرهای الهی)

### علامت محبت الهی به بنده

خدای سبحان هر بنده ای را که بخواهد به دوستی بگیرد قلب و دل او را مزین و منور به یاد و ذکرش می کند یادش را مایه آرامش او و غفلت از یادش را مایه اضطراب و وحشت او قرار می دهد از این روست که دوستان خداوند ظاهرشان با مردم و باطنشان از مردم جداست بلکه از مردم گریزانند و اگر با ایشان محشورند بقدر کفایت است.

دیگر از علائم محبت الهی این است که به شخص مقام نجوا و مناجات می دهد پس در این صورت بدرستی که به او مقام خلّت داده و اگر خداوند عالم کسی را بنده ای را به دوستی خود بگیرد او را به وادی نجوا و مناجات می کشاند و با او در خلوت مقام خلیلی درگوشی سخن می گوید.

رنگ دل و قلب این افراد به رنگ دل حضرت ابراهیم خلیل الله و موسای کلیم الله است و وجه اشتراک این دو آتش است. آتشی که برای حضرت ابراهیم علیه السلام گلستان و برای حضرت موسی علیه السلام محل ندای انبی انا الله شد و آن برای "ازلت الاغیار عن قلوب احبائک" می باشد که غیر را از قلب می زداید تا خلوت منظور حاصل شود و مناجات و تکلم در این خلوت به وجود بیاید.

چنانچه در مناجات حضرت سید الشهداء علیه السلام در دعای عرفه در مفاتیح الجنان است که: الهی أنتَ الَّذی أشرقتَ الأنوارَ فی قلوبِ أولیائکَ حتّی عَرَفُوکَ و وَحَدوکَ، و أنتَ الَّذی أزلتَ الأغیارَ عن قلوبِ أحبائکَ حتّی لم یحبُّوا سِوَاکَ، و لم یلجِؤا إلی غیرکَ

### نظر الهی چیست

نظر الهی بر قلب مومن که عرش الرحمان است همان مفاد کلام الله مجید «الرحمان علی العرش استوی» است و ناظر بر حدیث نبوی «الله فی قلبه مصلی». نتیجه این نظر الهی دیگر حدیث نبوی است که فرمود: «المصلی یناجی ربه<sup>۱</sup>» بنابراین یکی از بهره های نظر الهی بر قلب مومن رخصت مناجات با رب است عز اسمه.

### بهره های مومن از نظرهای الهی

روایتی از رسول گرامی اسلام در کتاب انسان کامل ابن عربی است به اینکه: ان الله تعالی فی کل یوم ثلاث ماه و ستین نظره الی قلب مومن؛ یعنی: خداوند بزرگوار در هر روز ۳۶۰ نظر به قلب مومن می کند.

#### شرح:

۳۶۰ مساحت دایره است و دایره کاملترین اشکال هندسی است قلب نیز حرم الله است که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: القلب حرم الله و لاتسکن فی حرم الله غیر الله<sup>۲</sup>

قلب مومن دایره است زیرا کاملترین اشکال برای کاملترین و شریفترین چیزهاست

(۱) من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق ج ۱، ص ۲۱۰

(۲) بحار الانوار، مجلسی ج ۷۰، ص ۲۵.



دایره اشرف اشکال و قلب مومن اشرف قلوب است بنابراین قلب مومن ۳۶۰ درجه دارد مطابق با ۳۶۰ درجه مساحت دایره هر درجه از قلب مومن حالی و حالتی از حالات تجلیات اسمای الهی است چنانچه در دیوان اشعار علامه بزرگوار حسن زاده آمده است:

دل در میان اصبعین اوست دائم \* از قبض و بسطش فهم کن این مدعارا  
در حدیث دیگری در کتاب ثمرات الحیات سید محمود اصفهانی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

«کسی که پنج وقت نماز را حفظ کند و آن را در اول وقت، صحیح انجام دهد، خداوند پانزده خصلت به او عطا می کند: سه خصلت در دنیا، سه خصلت هنگام مرگ، سه خصلت در قبر، سه خصلت وقتی که محشور می شود، و سه خصلت نزد پل صراط».

اما آن سه خصلتی که خداوند، در دنیا به نمازگزار عطا می کند عبارت اند از این که:

۱. عمرش طولانی می گردد.
۲. مالش فراوان و اهلش زیاد و با برکت می شود.
۳. در دنیا زندگی راحتی خواهد داشت.

آن سه خصلتی که خداوند، هنگام مرگ به او عطا می کند این است که:

۱. ترس او را بدل به امنیت می کند.
۲. فزع او را بدل به آسایش می نماید.
۳. او را بشارت به داخل شدن در بهشت می دهد؛

زیرا خداوند در قرآن مجید می فرماید: کسانی که گفتند خدای ما الله است و در حرف خود استقامت کردند، ملائکه بر آنان نازل می شوند و می گویند: خوف

و ترسی نداشته باشید! محزون نشوید! بشارت باد شمارا به بهشتی که به آن وعده داده شده آید.

اما آن سه خصلتی که خداوند، در قبر به او عطا می کند این است که :

۱. سؤال نکیر و منکر را بر او آسان می کند.
۲. قبر او پهن و با وسعت می شود.
۳. دری از درهای بهشت از بالای سرش به سوی او باز می شود.

و آن سه خصلتی که هنگام محشور شدن، نصیب او می شود آن است:

۱. از قبرش خارج می شود، در حالی که صورتش مانند ماه شب چهارده می درخشد، همان طوری که خداوند در قرآن می فرماید: نورشان از اطراف و جلو آنان حرکت می کند.
۲. این که نامه عملش را به دست راستش می دهند.
۳. حساب او را آسان و کوتاه می کنند. قرآن درباره این افراد می فرماید: چنین افرادی را حسابشان را بسیار آسان می کنند.

اما آن سه خصلتی که نزد پل صراط و هنگام ملاقات با خداوند شامل حالش می شود آن است که :

۱. خداوند هنگام عبور از پل صراط از او راضی است .
۲. از جانب خداوند به او سلام گفته می شود؛ زیرا خداوند در این خصوص می فرماید: سلام از جانب خداوند رحیم و مهربان بر او باد.
۳. خدا به سوی او نظر رحمت می کند، در حالی که صورتش نورانی است .
۴. خداوند در این خصوص می فرماید: صورت های آنان در آن روز، روشن و نورانی است و به سوی پروردگارشان نظر می کنند<sup>۱</sup>.

### فضل الهی و رای ادیان است

کریمه آخر سوره مبارکه حدید که فرمود «لثلا يعلم اهل الكتاب الا يقدرون علی شیء من فضل الله و ان الفضل بیدالله یوتیه من یشاء...» این کریمه مرادف و مبین شریفه انبیاء است که فرمود «و ذالنون اذ ذهب مغاضبا فظن ان لن نقدر علیه...» چه اینکه اهل کتاب شامل همه ادیان نیز می شود.



شمیم ہفتہ  
(مکتب حسینی)

---



## شمیم هفتم (مکتب حسینی)

### نهضت و عزای حسینی مکتبی عالم گیر

حضرت سیدالشهدا به تنهایی یک مکتب است و پیروان ایشان تمام ازادگان عالم اند که در هر جای دنیا اگر نهضت و اصول حرکت ابی عبدالله عرضه شود به این مکتب عالم گیر می پیوندند چنانچه از معصوم مروی است که اگر معارف ما اهل بیت به درستی به مردم جهان عرضه شود همه به ما می پیوندند

عزای حضرت سیدالشهداء یک ایدئولوژی و تفکر و اندیشه است عزای حسینی یعنی انابه و هجرت از حیوانیت بسوی انسانیت و از عقل جزیی و شیطانی به عقل کلی و رحمانی

کارکرد یاد و سوگ حسینی این است که اگر عزاداری این کارکردها را نداشته باشد شبهه عزاداری است نه عزاداری به معنای یک اندیشه و اصول فکری و رفتاری.

حرکت حسینی حرکتی بسیار پر محتوا با مضامین عالی است زیرا حادثه کربلا ظهور رفتار معمومانه انسان کامل در مراتب مختلف و شئون مختلف رفتاری در حالات مختلف و متضاد است.

مخاطب حرکت حسینی و عزای سیدالشهداء چون یک مکتب برای آزاده و

انسانی زیستن است مخاطبان مختلفی دارد در حرکت حسینی و در میان نقش آفرینان واقعه کربلا کودکان بودند بنابراین بخشی از مخاطبان مکتب و عزای حسینی کودکانند برخی زنانند برخی مردان و نوجوانان و جوانانند بنابراین هر یک از این اقشار اجتماعی و سنی مخاطب نهضت حسینی در طول تاریخ است. حرکت و عزای حسینی زوایای مختلفی دارد از مرتبه حس و محسوسات و نفس و عقل و قلب. مرتبه حس برای کودکان و نوجوانان است که باید معارف حسینی و عزای حسینی را به آنان منتقل کرد و اگر عزاداری امروز بخواهد در واقع عزای حسینی باشد باید این کارکرد را داشته باشد.

مرتبه بعدی مرتبه نفس است که مخاطب آن زنان و دخترانند که باید علاوه بر معارف حسی باید شناخت معنایی عزای حسینی را اموخت و الگوی دختر و زن حسینی را به آنان معرفی کرد برخی مخاطبان حرکت حسینی و عزای حسینی برای عقلا و اهل ذوق و شهوداست که اینان نیز غذای روح خود را از نهضت و عزای حسینی برمیگیرند.

عزاداری برای سید الشهداء نباید همه اش در مرتبه حس و زنجیر و تمثیل و زبان حال و طبل زدن خلاصه شود و از بیان اهداف و معنای رفتارهای حسینی در کربلا غافل شد و نیز نباید نگاه عقلانی و صرفاً بیان اهداف نهضت باشد زیرا اکثر مخاطبان عزای حسینی با حس مانوس تر و از طریق خیال رابطه خوبی با انقلاب و نهضت و عزای حسینی برقرار می کنند.

همه زوایا و ابعاد حرکت و عزای حسینی محتوای نهضت و قیام ثارالله را تأمین می کند و هیچ کدام قابل حذف نیست نه عزاداری حس گرایانه مطلوب است و نه عزاداری عقل گرایانه محض.

نهضت حسینی جنبش قرآنی است که هر قشری با هر سطحی خوراک خود را دریافت می کند از این رو لازم است هم اشعار هم مقاتل و سخنرانیها ساماندهی شود چون عزاداری بی محتوا ضد تبلیغ است و دوست نادان ضررش بیشتر از



دشمن داناست.

نهضت و عزای حسینی ظرفیتی عظیم با کارکردهای بسیاری که دارد نیازمند مدیریت شایسته و ساماندهی ابعاد آن است که متأسفانه آنطور که باید بدان ورود نشده و این ظرفیت عظیم انسان سازی به ثمن بخش از دست می رود هر ساله در حالی که منتقم خون ثارالله عجل الله تعالی فی فرجه با همین ظرفیت عزای حسینی برای اصلاح مفاصل عالم قیام می فرماید در حالیکه این ظرفیت اکنون در دست ماست و ما حتی شخص خودمان را نمی توانیم با آن اصلاح کنیم این یعنی ما صورتاً عزادار و سیرتاً خنثی هستیم.

عزاداران واقعی منتظران منتقم خون سیدالشهداء هستند که هم به سر و سینه می زنند هم دنبال معارف و احادیث اهل بیت هستند هم به وقت عمل حسینی عمل می کنند.

از حضرت سیدالشهداء در تحف العقول نقل است که فرمود: مردم بنده دنیایند و به ظاهر دم از دین می زنند و تا زمانی که زندگیشان تامین می شود از آن دفاع می کنند اما چون در بوته آزمایش قرار گیرند دینداران اندکند.

موقع زنجیر زدن و طبل کوبیدن و تخلیه هیجان‌ات ذهنی و رفتاری جوانی به نام عزاداری، دین داران زیادند و خیابانها شلوغ اما موقع خمس دادن و امر به معروف و نهی از منکر کردن و کار برای انقلاب کردن و هدایت افکار عمومی و رعایت حق الناس و بیت المال، حسینیان یا نیستند یا اندکند خدا کند حسین حسین کردن ها باد هوا نباشد که وقتی از دهان بیرون رفت برود که برود و هیچ اثری در جان او نداشته باشد.

عزای حسینی از درون می جوشد و حرارت آن به جوارح جاری می شود و زبان را به تعزیت و ناله و آه و چشم را به بارش و قلب را به سوزش می اندازد و دست را به سینه می کوبد و انسان را از غیر مرام حسینی تهی می کند.

حال با این وصف بسیاری از عزاداریها را به زحمت می توان شبه عزاداری دانست

و گاهی نسبتش با عزای حسینی نسبت کف است به آب. ما عزاداری می کنیم دزدی هم می کنیم و تهمت می زنیم و دروغ می گیم و خیانت می کنیم و این طور است که عزاداری ما هیچ دردی را از دردها و هیچ مشکلی را از مشکلات جامعه حل نمی کند در حالیکه با یک قطره اشک برای مصایب سید الشهداء کوه را می توان جابجا کرد اما ما اگر یک بشکه هم اشک بریزیم یک برگ را نمی توانیم جابجا کنیم.

آری این گونه است عزاداری ما که عزایی است بر عزاداری نه عزاداری سید الشهداء. عزاداری بی محتوا نه میتواند جلوی دزدی را بگیرد نه هیزی را با این وصف هنوز اقدام هماهنگ برای ساماندهی عزای حسینی و نزدیک شدن به معنای عزای حسینی صورت نمی گیرد ستادی که معارف سطوح مختلف مخاطبان عزاو نهضت حسینی را مدون کند در زمانی که هر حرف خلافی به بهانه اشک گرفتن بیان می شود.

عزای حسینی نیازمند آموزش است تا بدانیم چطور باید عزادار باشیم چه چیزی عزاست و چه چیزی عزا نیست.

### جناب سیدالشهداء رسول ثانی و حضرت زینب حسین ثانی است

حضرت سید الشهداء درخت ضعیف اسلام را با خون مقدس خویش آبیاری کردند که اگر نبود این، امروز که هیچ در همان سده اول اسلام اثری از دین مبین نبود دلیلش هم جنایات معاویه و یزید و امویان و عباسیان علیهم اللعنه است. کارکرد دوم و عمده نهضت حسینی حفظ اسلام در سده های بعدی با ایجاد حرارت احساس و حماسی و زنده نگهداشتن عزای حسینی و در قبل از ظهور متقم خون ثارالله، این عزای حسینی است که مقدمه سازی برای ظهور می کند. بنابراین حضرت سید الشهداء سلام الله علیه اسلام نوجوان را در خیمه خویش از سال ۶۱ هجری سالم نگهداشت و پرورید تا به امروز که اگر ما از اسلام سخن

می گوئیم و شهادت به یگانگی خدا و رسالت رسولش می دهیم مرهون خون پاکی است که پای درخت اسلام ریخته شد و پاکی آن خرج برد آن خون است که تا انتهای تاریخ می رود. تا بعد از ما نیز تا زمان ظهور حضرت موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف که اسلام عزیز بزرگ شده و تنومد گردیده دوباره بسان ظهور اولیه بشر و بشریت را از قید جهالت کهنه و نوین و انواع انحرافات نجات خواهد داد

پس اگر دین مقدس اسلام دو یا سه پیامبر داشت دومین آن جناب ثارالله حسین علیه السلام و سومین آن بقیه الله الاعظم حجت ابن الحسن عجل الله تعالی فی فرجه می بود.

همانگونه که اگر حضرت حسین شهید، نبود از اسلام خبری نبود به همان گونه اگر حضرت صدیقه صغری زینب کبری سلام الله علیها و قیام گفتمانی و نهضت روشنگری آن حضرت نبود در کنار ارشادات حضرت زین العابدین سلام الله علیه خون سیدالشهداء پایمال شده بود. پس مخدره جلیله بنت الحیدر حسین ثانی است که زبان مطهر آن حضرت پیام خون برادرش را تا متنهای تاریخ می رساند. اگر حضرت حسین بن علی سلام الله علیهم سید شهادت حضرت زینب سلام الله علیها سیده الاسراست.